

اهداء به : سهیلا د هماسی

رفیق با شہامت و مبارز ،

متبحر و پژوهشگر مسایل تئوریک .

با درنگی مختصر ، بر پاره ای

از عملکرد های جمهوری اسلامی ایران

میتوان ماهیت اصلی آنرا بر ملانمود

کبیر توخی

قبلاً با نام مستعار (ستیزمند)

تاریخ نگارش (۲۴ می ۲۰۰۷)

تاریخ تجدید چاپ (۲۵ مارچ ۲۰۱۳)

تذکر لازم

این نوشته که ۶ سال پیش در وبسایت های " افغان جرمن " ؛ " بابا " و " پیام آزادی " نشر شده ، به خاطری که خوانندگان در داخل کشور- افغانستان - به سهولت بتوانند آن را - که در شرایط کنونی باز نشرش را نگارنده مفید تلقی می نماید - مطالعه نمایند ، به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " فرستاده شد.

کبیر توخی (۲۵ مارچ ۲۰۱۳)

۱ - در آمدی مختصر بر موضوع مفصل:

خبر اخراج ظالمانه پناهندگان از ایران و اطلاع از مرگ و زخمی شدن چند تن از کارگران افغان که توسط پولیس وحشی جمهوری اسلامی ایران از عمارت سه طبقه به زیر پرتاب شدند، قلب نگارنده این نوشته را - همانند قلب هر افغان آزاده و هر انسان با عاطفه - شدیداً جریحه دار ساخت و آتشی از کین و نفرت از این جمهوری خون و خیانت، تازیانه و دار و وابسته به امپریالیسم را که در تبهکاری و آدمکشی و ضدیت با زن و مرد و مردم و تمدن شهرة آفاق گردیده، سراپای وجودش را در خود کشید. درد و سوزش آن فریادی شد و شکل این نگاشته را به خود گرفت. به یاد اعلامیه ای افتادم که دوستان [هواداران « جنبش دموکراتیک نوین افغانستان » (شعله جاوید)] در ۱۵ جنوری ۱۹۹۹ از من تقاضا کرده بودند تا در رابطه با قتل های زنجیره ئی فرزندان آزاده ایران مطلبی (ولو مختصر) بنویسم. یادداشت زیر را تحت عنوان (« جنایات ارتجاع خون آشام مذهبی را محکوم می نمائیم ») نوشتم که مورد تأیید دوستان و رفقاء قرار گرفت. خوب است این نوشته را [که در شماره ۲۴۴ مؤرخ ۱۵ جنوری ۱۹۹۹ نشریه هفتگی " ایران استار " چاپ تورنتو] نشر شده [با هم مطالعه نمائیم :

« جنایات ارتجاع خون آشام مذهبی را محکوم می نمائیم ! »

موجود عجیب الخلقه جمهوری اسلامی ایران که ساواک بنا بر دستور سازمان سیا امریکا شرایط زایشش را در سالهای قبل از انقلاب ۱۳۵۷ مهیا نمود، رژیم می است ضد علم و تمدن، تکامل و تعالی و انسان پوینده و دگر اندیش؛ سبکسرانه تلاش می نماید تا با کشتار سیستماتیک فرزندان شجاع و مبارز ایران، چون دکتر شرفگندی، قاسملو، سعید سلطانیپور، سعید سیر جانی، مجید شریف، داریوش فروهر، محمد مختاری و ... های دیگر توسط شبکه های اطلاعاتی و تروریست (اعم از هزاران

با درنگی مختصر،

بر پاره ای از عملکرد های جمهوری اسلامی ایران،
میتوان ماهیت اصلی آنرا بر ملا نمود.

فهرست عنوان صفحات

- ۱ - در آمدی مختصر بر موضوع مفصل ۴
 ۲- واکنش جمهوری اسلامی ایران
 در قبال اعلامیه " هواداران...". ۶
 ۳- تحریف واقعیت ساواک و تطهیر واواک
 توسط عامل اطلاعات رژیم (" جواد مظفر ") ۸
 ۴- ترفند " انحلال " و " ازهمپاشی "
 نهاد های استخباراتی در افغانستان. ۱۶
 ۵- نگاهی به متن دو مقاله از نوری زاده
 (" ساواما " چگونه متولد شد؟) و (افسران سپاه
 از امامزاده " ک گ ب " آمده اند). ۲۶
 ۶- نگرش دکتر رضا براهنی و اسناد ساواک. ۴۰
 ۷- معرفی کتاب " بازی شیطان " از دکتر مرتضی محیط. ۴۷
 ۸- نگاهی به بخش از " آئین نامه نحوه اجرای
 احکام قصاص رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق "
 در جمهوری اسلامی ایران. ۶۰
 ۹- چگونگی شکنجه و اعدام در زندان های -
 جمهوری اسلامی ایران از دید ایرج مصداقی. ۶۴
 ۱۰- شناخت عوامل و اجنتان جمهوری اسلامی
 ایران در افغانستان و افشای بیرحمانه آنان؛
 کمکی است به مردم هردو کشور. ۷۸

۲- واکنش جمهوری اسلامی ایران

در قبال اعلامیه " هواداران...":

بعد از نشر اعلامیه " هواداران جنبش ... " در شماره فوق " ایران استار"، دستگاه " اوواک " جمهوری اسلامی ایران فقط یک هفته بعد زیر نام مستعار (محمد جواد مظفر) از (ایران یا کانادا؟) نوشته ای زیر عنوان " دستگاه امنیتی عشق یا نفرت " را به نشریه " ایران استار" غرض نشر فرستاد. نویسندگان در آن نوشته وانمود کرد که ساواک وجود ندارد و در ضمن چپ ایران را " پوچ و ناتوان و کفی بر آب " خواند.

« دستگاه امنیتی عشق یا نفرت

(محمود جواد مظفر - تهران) »

« سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه (ساواک) از زمان تأسیس خصوصاً پس از پانزدهم خرداد ۴۲ علی الخصوص از آغاز دهه ۵۰ تا فروپاشی رژیم سلطنتی در ۲۲ بهمن ۵۷ آنچنان در منظر مردم منفور بود و آن قدر این نفرت و انزجار عمومی غیر قابل انکار می نمود که دست اندرکاران و سردمداران آن دستگاه نیز بر آن واقف بودند. از لطایف عبرت آموز تاریخ همین بس که یکی از ابزارهای فشار ساواک بر افراد مبارز و خوش نام در هنگام دستگیری و بازجوئی در شهر ها این بود که اگر فلان اقرار و یا تعهد را نکنی در شهر شایع میکنیم که همکار ساواک هستی ! و خود میدانستند که شاید تحمل این بار تهدید از بسیاری شکنجه ها برای مبارزان سخت تر و شکننده تر است، زیرا عوامل ساواک قبول داشتند که عملی شدن این تهدید برای نابودی حیثیت و آبروی آن فرد و خانواده اش برای همیشه کافی است. حال و هوائی که در آن تاریخ نسبت به ساواک وجود داشت نفرت عمیق و ریشه دار از دستگاه امنیتی رژیم شاه در دلها ایجاد کرد، چرا

ساواکی در قالب آخوند و ملا) حساسیت و فعالیت این شبکه های مخفی را به رخ مردم ایران بکشد، همچنان با تمرکز نیرو های نظامی به مرز های ایران و افغانستان که پی آمد بلاوقفه اش سوق قوت های وحشی طالبان به سرحد غربی افغانستان بود، خواست در برابر اجیران سرمایه جهانی (طالبان) قدرت نمائی نموده و باند مزدورش ("حزب وحدت") را در جنگ علیه طالبان سیه اندیش در افغانستان یاری رساند. در افغانستان نیز رژیم کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و دولت پوشالی که متعاقب آن کسب قدرت نمود، به مدد ارتش متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بیشترین قربانی را از صدیق ترین فرزندان انقلابی کشور مانند اکرم یاری ها، رستاخیز ها، سرمد ها، داوود ها، مجید ها، بهمن ها، مسجدی ها، رهبر ها و ... گرفت. همینطور رزمندگان انقلابی دیگری چون داکتر فیض احمد ها، مینا ها، فتاح و دود ها، غرزی ها، و ده ها انقلابی دیگر را ارتجاع مذهبی افغانستان به ویژه باند حکمتیار و نفوذی های خاد نجیب در آن حزب منفور و به همکاری ISI در پاکستان و به اتکای جمهوری اسلامی ایران در اصفهان و سایر شهر های ایران به شهادت رسانید.

دست های رژیم اسلامی ایران نه تنها به خون پاک گل های سر سبد جامعه ایران آلوده است؛ بلکه تیغ آن به همدستی "حزب وحدت اسلامی افغانستان" گلوی هزاران افغان پناهنده زحمتکش و بی دفاع را در داخل خاک ایران بریده است.

کلید پیروزی مردم دو کشور برادر را که با هم درد مشترک دارند، در همبستگی و سرنگونی قهر آمیز هر دو رژیم باید جست و جو کرد. با آرزوی وحدت و همبستگی مردم ایران و افغانستان.

میل به استبداد و دیکتاتوری چنان چشمان شاه و اطرافیان را کور کرده بود و قدرت تفکر را از آنان سلب که هر گز این فرصت را نیافتند که ببینند اندیشه های زیر زمینی شده و خطرناک گذشته ، وقتی بستر آزاد یافتند و خود را عرضه کردند چگونه پوچ بودن یا ناتوان بودن بسیاری از آنها آشکار شد و چند صباحی بعد چون کفی بر آب از بین رفتند .

با توجه به آنچه گفته شد بار دیگر تاریخ تکرار می شود . امروز برای دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی فرصتی پیش آمده است تا از پس یک حادثه تلخ و در سایه ایستادگی مردی که با میثاق خود با ملت پایداری می ورزد و آزادی و قانونمندی را سنگ بنای تحقق جامعه مدنی میدانند به اصلاح ساختاری خود همت گمارد . اولین گام این بازسازی نوین ، دگر گونی در نگاه و سپرده کار به دست مردانی با اندیشه بالنده و منطبق با نیاز های این دوران تاریخی است. نشانیدن طعم شیرین امنیت در همه ابعاد در کام مردم. درس عبرت بگیریم که ساواک بذر ترس کاشت و نفرت درو کرد .

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به خوبی قادر خواهد بود بذر امنیت و آزادی بکارد و عشق درو کند . این کاری است شدنی ؛ کافی است بر تحقق آن همت گماریم و عامل اصلی قتل های نخبگان کشور را معرفی کنیم .

[تکیه در متن نوشته عامل اطلاعات جمهوری اسلامی ، یعنی "محمد جواد مظفر" از توخی است] (نشر شده در شماره ۲۴۵ مؤرخ ۲۲ جنوری ۱۹۹۹ "ایران استار")

۳- تحریف واقعیت ساواک و تطهیر واواک

توسط عامل اطلاعات رژیم ("جواد مظفر") :

متن مختصر ؛ اما کامل " هواداران جنبش دموکراتیک نوین ... " (جنایات ارتجاع خون آشام مذهبی را محکوم می نمائیم) از نظر تان گذشت . " موجود عجیب الخلقه (جمهوری اسلامی ایران) که ساواک بنا بر دستور CIA شرایط زایشش را در سال های قبل از انقلاب ۱۴۵۷ مهیا نمود... "

که ترس و نفرت ، دو قلو های به هم چسپیده اند و همسایه دیوار به دیوار ساواک که به نیروی بدون معارض در داخل سیستم سلطنتی تبدیل شده بود و هیچ کس جرأت نداشت به آن بگوید بالای چشمش ابروست ، در سایه آن ترس تلخ و مزمن چنان در فساد و تباهی غوطه می خورد که از یک دستگاه اطلاعاتی چیزی که نداشت ، اطلاعات صحیح و واقعی بود و تنها تخصصش نیز شکنجه و آزار و داغ و درفش ، به همین جهت ناتوانی اطلاعات خود را در پشت ظاهر رعب انگیز اما پوشالی پنهان کرده بود . بطوری که در ماه های آخر عمر رژیم زمانی که کار از کار گذشته و شیرازه امور از هم گسیخته شده بود حتا شاه را نیز به فریاد آورد . علی امینی نخست وزیر سال ۴۰ و ۴۱ در باره راهپیمایی بزرگ مردم تهران در عید فطر ۵۷ (۱۳ شهریور) می گوید :

شاه و دستگا هایش با هم نمی خواند . وقتی من گفتم آقا این روز عید فطر این جمعیت که به این ترتیب رفته ، این سازمان امنیت شما کارش چیست ؟ شاه گفت : خاک بر سر این دستگاه بالاخره چه کار میکند ؟ این سازمان نتوانست تشخیص بدهد که این قشر های مختلف چه کسانی هستند . آن هم با این نظم و ترتیب برای چیست ؟

آقای خاتمی در نشست اصحاب مطبوعات در محل اجلاس کشور های اسلامی کلامی راهگشا بر زبان آورد که : " برای مدتی کوتاه میتوان جلوی ابراز اندیشه را گرفت ولی وقتی که در نتیجه این کار، اندیشه مغلوب زیر زمینی شد ، باید منتظر بروز انفجاری اجتماعی بود " . عملکرد رژیم شاه و دستگاه امنیتی او چنان بود که امکان بروز و ظهور آشکار اندیشه را از مردم به ویژه نخبگان سلب کرد و لاجرم اندیشه زیر زمینی شد و چنان خطرناک که طومار دود مان شاه و بازوی امنیتش ساواک را در هم پیچید و به زباله دان تاریخ افکند زمانی شاه " خاک بر سر ساواک " گفت که دیگر دیر شده بود و چند ماه بعد از آن " نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان " .

سازمان اطلاعات و امنیت کشور) را تدارک دیدند، تا اینکه غول سهمناکی _ از هم خوابگی سیا و "موساد" _ در سال ۱۳۳۵ متولد و پا به عرصه استخبارات (اطلاعات) گذاشت.

خالق اصلی این سازمان در واقع CIA بود. رئیس هایش به ترتیب تیمور بختیار، پاک روان و نصیری (و آنانی که بعداً در کرسی خونین این نهاد مخوف و متعفن لمیدند) همه از جمله اعضای اصلی سازمان CIA بودند.

این سازمان که پروسه اسکلیت سازی و استخوانبندی اشرا در طی مدت یاد شده تکمیل کرده بود، در درازای سالهای بعدی به جذب نیروهای جدید پرداخت. احصائیه و آمار دقیق اعضای آن را؛ حتا محققین و کاوشگران و سایر طیف های چپ، دموکرات و ... ایران ندارند. هر کدام ارقام و داده های جمع بندی کرده خود را در مورد تعداد اعضای آن پیشکش می نمودند [یک تن از اعضای «سازمان انقلابی حزب توده در خارج از کشور» که محصل (دانشجو) در ترکیه بود، در جریان مسافرت سال ۱۳۵۱ این قلم به اروپا تعداد اعضای ساواک را هفتاد هزار تخمین زده بود]. در آن سال سر شماری نفوس ایران رقم سی ملیون را نشان می داد. تناسب میان نفوس و شمار قلیل اعضای ساواک به فیصدی چندان خوانائی نداشت. در هر صورت ما را به آمار این سازمان مخوف (ظاهراً از هم پاشیده شده) کاری نیست. مقصد بحث ما نشان دادن توانمندی و کارائی آن سازمان غرض حفظ نظام پادشاهی و شخص شاه (که خودش هم جزئی از ارگان CIA بود و مؤلفه ها و ارزش های سیاسی و فرهنگی اش بر محور شعارهای از قبیل "خدا، شاه، وطن" می چرخید)؛ می باشد.

برطبق موازین و ضابطه های تدوین شده در یک سازمان متشکل و منضبط نظامی - سیاسی - اطلاعاتی و کاملاً مخفی و تمام عیار، که برای حراست و دیده بانی ساختارهای اداره استعماری و یا دولت دست نشانده شکل گرفته و به حرکت در آمده باشد؛ حتا برخی از رئیس ها و مسؤولین بخشهای معینه (منهای رئیس عمومی سازمان)، نباید نام و مشخصه های

آغازین جمله اعلامیه فوق بسان سیلی محکمی بود که بر گوش وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک) جمهوری اسلامی _ که می شود گفت تمام نشرات خارج از کشور زیرنگینش (در مرکز دیدش) قرار دارد _ نواخته شد. این وزارت در طی ۶ روز (شتابان) به جواب اعلامیه تحت عنوان "دستگاه امنیتی عشق یا نفرت" پرداخت. نویسنده م. ج مظفر که مسلماً به جز از اعضای "واواک" کسی دیگر بوده نمی تواند، در نوشته اش کوشیده ساواک رافاسد شده و نالایق و غافل از حوادث و وقایع ایران جلوه دهد:

علی امینی نخست وزیر سال ۴۰ و ۴۱ در باره راهپیمایی بزرگ مردم تهران در عید فطر ۵۷ (۱۳ شهریور) می گوید:

شاه دستگا هایش با هم نمی خواند. وقتی من گفتم آقا این روز عید فطر این جمعیت که به این ترتیب رفته، این سازمان امنیت شما کارش چیست؟ شاه گفت: خاک بر سر این دستگاه بالاخره چه کار میکند؟ این سازمان نتوانست تشخیص بدهد که این قشر های مختلف چه کسانی هستند. آن هم با این نظم و ترتیب برای چیست

این امر بر خواننده آگاه روشن است که امپریالیزم امریکا با همین سازمان توطئه گرش (CIA) مرد محبوب و محترم و شخصیت برجسته ملی و بین المللی ایران دکتر محمد مصدق را که منافع کشورش را مقدم بر منافع استعمار و امپریالیزم دانسته اراده کرده بود تا صنایع نفت را ملی سازد، با استفاده از ترفند ها و نیرنگ های استعماری و امپریالیستی به زیر کشید.

از همان کودتای منحوس ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هـ ش، این سازمان یعنی CIA و بالکه (نوکر) منطقه ئی اش، یعنی "موساد" سازمان اطلاعات اسرائیل [۱] در ارگانهای کلیدی و حساس دولت تازه پا گرفته رضا شاه نفوذ قابل ملاحظه ای نمودند. برای حفاظت و نگهداشت شاه دست نشانده و دارو دسته، علاوه بر ارکان و پایه های اساسی دولت، به یک سیستم حسسی بسیار بسیار حساس وقوی که همانا استخبارات (اطلاعات) بود؛ نیاز مبرم داشتند. سازمان CIA و "موساد" هر دو یکجا در طی تقریباً چهار سال کار و بار ساختار های درهم پیچیده، "تو در تو" و کاملاً مخفی؛ ساواک)

طریق سلسله مراتب نهاد اطلاعاتی به مدارج بالائی (رهبری کشور) رسیده باشد ، در چنین صورت این آگاهی عمومی از امور میکانیزم سیستم های اطلاعاتی میسر شده می تواند که در آن صورت هم شاه و یا رئیس دولت از وجود چنین افراد احساس خطر نموده به جای وی کسی دیگر نصب می نمایند و یا اختیار نهاد مذکور را خود به عهده گرفته به رئیس و یا وزیر بعدی نهاد مذکور جنبه تشریفاتی و سمبولیک داده وی را فاقد صلاحیت لازمه می سازند .

بار ها دیده و شنیده و خوانده شده کودتا هائی که به مجوز یا کمک کشور های امپریالیستی در کشور های مورد نظر به وقوع پیوسته و نظام قبلی را سرنگون نموده (مثال بارزش داوود خان در افغانستان) امپریالیست ها از نفوذ و محبوبیت رهبر کودتا ها بر ارتش و پولیس ، به خصوص نهاد های اطلاعاتی و استخباراتی در کشور کودتا شده ، به شدت واهمه داشته با شگرد های مختلف می خواهند از تسلط کامل چنین رهبران بر سراپای اهرم تشکیلات ارتش و دستگاه های اطلاعاتی جلوگیری نماید .

بحث چرائی و چگونگی نفوذ استعمار قبل از پیاده کردن کودتا در نظام ارتش و پولیس بویژه استخبارات (اطلاعات) کشور مورد نظر که به خاطر تحقق اهدافش - من جمله سریعتر و آرامتر و با کمترین تلفات انسانی و... - به موفقیت رسیدن کودتا می باشد ؛ در چوکات این نگاشته شامل نیست .

جواد مظفر می نویسد: " ... اندیشه زیر زمینی شد و چنان خطر ناک که طومار دودمان شاه و بازوی امنیتش " ساواک " را در هم پیچید و به زباله دان تاریخ افکند . زمانی شاه " خاک بر سر ساواک " گفت که دیگر دیر شده بود و چند ماه بعد از آن " نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان " .

مظفر عامدانه به این نکته توجه نکرده که ماشین دولتی بدون عیب و نقص پا بر جا ماند و " بازوی امنیتش ساواک " نه تنها درهم نیچید ؛ بلکه تغییر نام و نشان یافت . فقط شاه و چندین فرد دور و پیشش که برای امپریالیزم امریکا بی مصرف شده بودند [همانطوری که زمان مصرف اجنت های سوسیال امپریالیزم شوروی (تره کی کودن ، حفیظ اله امین جلا ،

افراد منسوب به بخشهای دیگر آن نهاد اطلاعاتی و از جمله چگونگی کار کرد اعضای آنها را - چه در داخل و چه در خارج از کشور - بدانند .

اساساً بر طبق خطوط از قبل تعیین شده توطئه گران CIA - این خالق اصلی سازمان های اطلاعاتی دولت های دست نشانده در جهان (مثال حامد کرزی این عضو برجسته CIA را بعداً خواهیم آورد) که بنا بر تجربیات دراز مدت شان در عرصه سازماندهی اداره های استعماری ، دولت های دست نشانده و وابسته ؛ عناصر دست پرورده که به مثابه اشیاء ، ادوات و افزار و تکنالوژی و... تلقی میشوند را در مشت خود می داشته باشند ؛ هیچگاهی اجازه نمی دهند که رئیس های اداره استعماری (بومی) ، و یا دست نشاندهانشان (مانند رضا شاه ها ، بیرک کارمل ها ، حامد کرزی ها و سایر همتا های عراقی و ... شان) پا از گلیم شان بیرون کرده متن کامل کار و بار نهاد های اطلاعاتی (مثل طرح ها و تصامیم مهم ، و همینطور توطئه و دسیسه ای که برای ترور و یا بیرون انداختن خود شان و کسان دیگر ، سازمان یافته باشد) را بدانند و آنرا به موقع دفع و بی اثر و بی ضرر سازند . اساساً برخی از معاونین و رئیس ها ، در چنین نهاد های اطلاعاتی ، در ارتباط مستقیم و مخفیانه و خارج از اداره دولت دست نشانده قرار داشته ، آمر بالائی اش را در سلسله مراتب تشکیلات دائماً تحت نظر می داشته باشند ، و یا به بیان روشنتر افراد کلیدی آن یکدیگر شانرا زیر نظر داشته و افراد پائینی بالائی ها را

اطلاع و آگاهی رئیس دولت از متن سازمانهای مخفی اطلاعاتی در صورتی میسر می گردد که دولت از طریق انقلاب اجتماعی تقریباً تمامی طبقات و اقشار جامعه در تغییر نظام حاکم دست و آستین بر زده ، نظام را سرنگون کرده باشند و بعد از تسخیر قدرت حاکمه ، رهبر انقلاب و یا رهبر کودتای خودی و غیر وابسته را در رأس دولت انتخاب نمایند ؛ در چنین صورتی این آگاهی کامل از مجموع عملکرد ها ، تصامیم و سایر خصوصیات مخفی آن نهاد اطلاعاتی میسر شده می تواند . همچنان در دولت های استوار که فرد اطلاعاتی با کاردانی و ابتکار به نفع تحکیم دولت خودی از

دکتر نجیب الله " کافر " و جنجال بر انگیز (در واقع بی مصرف) و دولت پوشالی اش باید به باند جمعیت ملا ربانی [در اصل "شورای نظار" به اصطلاح "مجاهد" ساخته شده به رهبری احمد شاه مسعود " مجاهد" ساخته شده که در اصل از اجنت های مخفی ارتش نمبر چهلیم سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان بود] ، دو دسته تقدیم می گردید ، که گردید.

استعمار و امپریالیزم به خاطری که گلیمش از کشور های تحت سلطه جمع نگرده و فاتحه " خدا نا بیامری " برایش گرفته نشود ، در چنین حالتی با چشم باز و گوش حساس جداً متوجه حدت تضاد های طبقات شدیداً تحت ستم و استثمار با دولت دست نشانده اش بوده ، تا حد امکان سعی و تلاش می ورزد که انقلاب اجتماعی به وقوع نپیوندد و یا وقوع آنرا به سکتگی مواجه ساخته به تعویقش بیاندازد

کرکترهای تعویضی از سالها قبل باید در ذهن توده ها نقطه گذاری شده ، شکل گیرد. کرکتر مورد پسند ساخته شده جامعه مذهبی و یا جامعه مذهبی ساخته شده را ، چون سریال قهرمانان فلم های هالیوودی باید به نمایش گذاشت . مبلغین و ستایشگران چنین کرکتر هائی سابقاً بی نام و نشان [مانند خمینی ، خامنه ای ، خاتمی و احمدی نژاد - که از جانب CIA درگروگان گیری سفارت امریکا در تهران وظیفه گرفته بود. و در کشور ما احمد شاه مسعود ، فهیم ، قانونی و دوستم که از جانب KGB توظیف شده بودند تا مانع فرار نجیب الله از طریق میدان هوائی کابل به خارج کشور گردند] باید از عوامل ساخته شده سازمان اطلاعات استعمار برای کشور مورد نظر در زیر عبا و قبای کسانی باشند که از سیزده و نیم قرن قبل دفتر و دیوان شانرا در اذهان نسل اندر نسل مردم پهن کرده ، حرکات و سکنات شانرا را ؛ حتا درخلوتگاه راز های خصوصی شان هم زیر نظر داشته اند (وهابی های عرب در افغانستان تبلیغ میکردند: " مرد و زن در هنگام نزدیکی نباید به اندام های جنسی همدیگر ببینند که گناه دارد " !) . و در ایران ، اینها عوامل ساواک در قالب آخوند و ملا و آیت الله هائی این یا آن

کارمل میهن فروش و دیو خاد دکتر نجیب (در کشور ما به پایان رسید و طبق نقشه ای از قبل طراحی شده توسط KGB ، هر یک بعد از دیگری از میان برداشته شد) باید تعویض می گردیدند ، تبعید ، محکمه و کشته می شدند ، تا رهبر بعدی (اژدهای هفت سری که خمینی نام داشت) که به گردن توسن خشمگین انقلاب ایران پیچیده بود ، به خاطر مهار کردنش ورد و اوراد و شعاراسلامی سر می داد ، وارث چنین دولتی می شد ، که شد . از همین سبب ماشین دولتی ساخت امپریالیزم امریکا باید تخریب نمی شد . بدون عیب و نقص باقی می ماند ، تا آخوند ها و ملا های شهوت پرست ، قسی القلب که جز از امور دین و مذهب ، نه از دولتمداری چیزی می فهمیدند و نه با علوم و فنون عصر حاضر آشنایی داشتند . دنیای شان خیلی محدود و کوچک بود و گستره دید شان از مدارس بیشتر را در خود جای نمی داد . با اینها نمی شد ماشین نوین دولتی ساخت . پس می باید همان ماشین سابق که قبلاً فرمانش را به دست اجنت شان (شاه) سپرده بودند ، بر قرار می ماند .

ارتش که مهمترین مقاماتش در اختیار عوامل امپریالیزم بود و سربازانش مطیع مطلق بودند ، هرگاه با یک اشاره خالقش (سیا) دست به کودتا می زد ، به جای شاه یک شاه دیگر ویا یک نوکر جدید را به سمت رئیس جمهور ایران تعیین می کرد . طبعاً انقلاب اجتماعی که مردم خواهانش بودند، نمی توانست به سرانجامش برسد . مسلماً در چنین حالتی ، باز هم دولت از دست تضاد های درونی جامعه با خودش و تکانه های ناشی از آن نمی توانست در امان بماند . انقلاب اجتماعی خود را از مدت ها پیش مطرح کرده بود ، پس می باید توسط همین ساواک به اصطلاح " ناتوان " رهبری برای این انقلاب ساخته می شد . و تاریخ نشان داد که این ساختن و پرداختن از مدتها پیش تدارک دیده شده بود . خمینی (که یک تن از عوامل دست اول و کاملاً مخفی مانده ساواک بود) به تخت عز و جا ه نشانده شد .

در سر زمین خونین و اشغال شده ما هم این ساختن ها و پرداختن ها از سالها قبل توسط سوسیال امپریالیزم شوروی تدارک دیده شده بود. جای

۴- ترفند "انحلال" و "ازهمپاشی" نهاد های استخبارتی در افغانستان

و حالا با مثالی در کشور خود افغانستان این بحث را وضاحت بیشتر و روشنتر بخشیده می خواهیم به تحریف کننده واقعیات ساواک شاه (جواد مظفر "واواکی" جمهوری اسلامی ایران) به طور اخص و آقای علی رضا نوری زاده سرمقاله نویسنده نشریه " ایران استار " که بعداً به آن خواهیم پرداخت، تذکار بدهم که امپریالیزم سازمان اطلاعاتی اش را (که با هزار خون جگر و صرف مبلغ هنگفت پول و وقت ، در کشور عزیز شان ایران به وجود آورد) در شرایط تعویض یک رژیم به رژیم دیگر ابدأ اجازه از هم پاشی آن را نمی دهد . و فقط با همین ترفند - از طریق عواملش - این موضوع را به مردم پیوسته تلقین می نماید که فلان سازمان مخوف اطلاعات بعد از کودتا و یا بعد از انقلاب "منحل شد" ، " از هم پاشید " و "دیگر اثری از آن مشاهده نمی شود" .

از نقطه دید رژیم های وابسته و یا دست نشانده ، از این حرکت تاکتیکی (" انحلال و از همپاشی " ...) اینطور باید استنباط کرد که گردانندگان ناصادق و محیل شان علاوه بر این که در تمثیل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم پیوسته تأکید می ورزند از جانبی دیگر به آرزوی این اند، تا اندیشه های انقلابی ، که در پی سرنگونی حاکمیت و سلطه چنین رژیمها روز تا روز در حال گسترش است ، از حالت اختفاء بیرون آمده از جانب جواسیس شان شناسائی شوند....

ابر قدرت همسایه شمالی ما (سوسیال امپریالیزم شوروی آنوقت) برای نفوذ در افغانستان اولتر از همه در "ضبط احوالات" نظام شاهی (نهاد مخوف اطلاعات شاه که بنیاد آن را جواسیس انگلیس در افغانستان نهاده بود) نفوذ کرده ، عناصر مهم و کلیدی آن را به جانب خود کشید . بعد ها زمینه کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۷ را توسط داوود خان پسر کاکای ظاهر شاه

مدرسه دینی بودند که طی سالهای قبل از انقلاب برای این کرکتر (خمینی) در قالب پیشوای مذهبی ضد امپریالیستی تبلیغ کردند ، تا ذهنیت مردم آماده پذیرش وی - به مثابه رهبر مذهبی و پیشوای انقلاب - گردید . در چنین صورتی رهبر ساخته شده با تیغ دین و مذهب مردم ، هزار ها تن از فرزندان دلبنده و روشنفکران هدفمند و پوینده شان را در مسلخ اعتقاد مردم منته و ذبح کرد . هم اکنون وارث قصاب مردم ایران (شاگرد وفادارش ملا خامنه ای) نیز راه ثواب رهبر فقیدش را دنبال می نماید.

" نشانیدن طعم شیرین امنیت در همه ابعاد در کام مردم درس عبرت بگیریم که ساواک بذر ترس کاشت و نفرت درو کرد . وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به خوبی قادر خواهد بود بذر امنیت و آزادی بکارد و عشق درو کند . این کاری است شدنی ... "

در مورد ارشاد مظفر مینی بر " بذر امنیت " و " طعم شیرین " آن باید اشاره کرده که جمهوری اسلامی از بدو شکل گیری منحوشش موفق نشده امنیت خود را تأمین نماید. گراف عکس العمل و مبارزات مردم با شهامت و آزادی پرست ایران از آغازین هفته های انقلاب ۵۷ تا همین برش تاریخی رو به صعود بوده در خط نظرش افتی به مشاهده نمی رسد.

واواک نه بذر آزادی کاشت و نه بذر آزادی می کارد ؛ بلکه خشم و غضب ، کین و نفرت ، مثله و رجم ، ترور و کشتار فردی و جمعی ، تجاوز و غارت ، قوادی و فحشاء ورشوت و اختلاص ، اجنت سازی و جاسوس پرستی و... کاشت . که حالا حاصلش را درو میکند - بلی! مردمی به پاخاسته و آماده سرنگونی جلاد ترین ، ضد تمدن ترین ، منفور ترین ، منزوی ترین و پلید ترین رژیم در جهان .

نکشتند. کمونیستها در ایام محبس جنرال محمد اسماعیل را چند بار بیرون بردند تا به ایشان راجع به یک سلسله مسایل معلومات ارائه کند.»

رهبر شجاع، مغرور؛ اما ساده اندیش کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (داوود خان) از تسلط خود در نهاد اطلاعاتی اش، یعنی "ضبط احوالات" که بعد از کودتایش به "مصونیت ملی" مسمی شده بود، کاملاً مطمئن بود؛ مگر از نفوذ KGB در سیستم استخبارات خود به طور اخص که به آن علاقه خاصی داشت، بی اطلاع بود. در واقع این دستگاه که در ظاهر تحت تسلط رئیس دولت قرار داشت، از کنترل وی خارج شده، بر وفق فرمان KGB در داخل و همینطور در خارج از کشور [اعمال می کرد. مسلماً استعمار روس فکر چرخش احتمالی آن متوفی، یعنی رئیس دولت افغانستان را در آینده از دیدریش دور نکرده بود. زمانی که داوود خان به جانب غرب متمایل گردید، بر شدت نظارت و پیگرد وی افزوده شده، تمامی نشست های سیاسی اش در خارج از کشور و همینطور در داخل با افراد دولتی و شخصیت های سیاسی و دیپلمات های سفارت کشور های خارجی مقیم کابل، در بیرون از ارگ و در داخل ارگ؛ همکذا تمامی خطوط تیلیفون و بی سیمش با وزارت دفاع، استخبارات پولیس و دید وادید هایش با اعضای فامیل تحت نظر عوامل "ریاست ضبط احوالات" خودش - در واقع "ریاست ضبط احوالات" سراپا تسخیر شده توسط KGB - قرار گرفته بود

[*] از طریق مأمورین "ضبط احوالات" که به سمت کارمند، تاپست، مستخدم در وزارت خارجه ایفای وظیفه می کردند، همین افراد پوششی همراه با سایر دیپلمات های آن وزارت به سفارت خانه های افغانستان مقیم خارج فرستاده می شدند و یا زیر پوشش مأمورین و کالت التجاری و نمایندگی بانک ها و شرکت هوایی آریانا در خارج کشور فعالیت استخباراتی داشتند]

- که به آن کشور اتکاء نموده بود - تدارک دید. عناصر مهم پیوند یافته این دستگاه به KGB، از فعالیت های مخفی داوود خان به شاه گزارش نمی دادند [همانطوری که ساواک (که اعضای آن در قالب طیف های مختلف جامعه - به ویژه آخوند و ملا - به نفع کیش شخصیت خمینی تبلیغ و ترویج می کردند) بنا به دستور CIA به شاهنشاه آریامهر گزارش نمی داد]. عمدتاً به خاطر عدم آگاهی ظاهرشاه از فعالیت های سیاسی داوود خان، کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (پسر عمویش) به پیروزی رسید. در همین رابطه توجه خواننده را به بخشی از نوشته کشکی (که خود یکتن از افراد نزدیک به دربار ظاهرشاه و نهاد های استخباراتی آن بود) به نام "دهه قانون اساسی" (صفحه ۱۶۰) جلب مینمایم.

در نوشته کشکی چنین می خوانیم:

«... محمد داؤد [داوود خان] بعد از استعفایش از مقام صدارت [نخست وزیری] در سال ۱۹۶۳ و مخصوصاً بعد از اینکه ثابت شد در نظام جدید همه راه ها برای بازگشت او در رأس قدرت مسدود ساخته شده است، آرام و ساکت در جای خود ننشسته بود، یک تعداد اشخاص مهم اردو [ارتش] از قبیل عبدالقادر، رئیس استخبارات [اطلاعات] عسکری و جنرال محمد اسماعیل رئیس استخبارات ملکی بطور فعال رژیم را غلط راپور می دادند تا کار محمد داؤد را برای غصب قدرت آسان سازند. جنرال محمد اسماعیل طی مدت قابل ملاحظه دوره قانون اساسی الی سقوط آن بحیث رئیس استخبارات ملکی کار کرد و وقتیکه محمد داؤد امور (قدرت دولتی) را در دست گرفت او از این وظیفه سبکدوش ساخته نشد در حالیکه اصولاً اشخاصی که در این پست های حساس ملکی کار میکنند، با آمدن یک رژیم جدید بالعموم از وظیفه خود بر طرف میشوند. حتی کمونیست ها [نویسنده به رویونیست های میهن فروش و وابسته به سوسیال امپریالیزم، یعنی توده نی های افغانستان اشاره نموده] بعد از کودتای ۱۹۷۸ او را با وجود اینکه در زمان محمد داؤد در رأس چنین دفتر مهم قرار داشت،

منشی اول تشکل "سازا" محبوب الله کوشانی در «مزار شریف» طی اعلامیه ای «انحلال» «سازا» (تحت این عنوان که با رسیدن جمعیت اسلامی به قدرت، هدف غائی و نهائی «سازا» تحقق یافته است) را رسماً اعلام کرد. درست مانند انحلال تاکتیکی فرکسیون پرچم، بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داوود خان؛ به بهانه این که، مرامنامه حزب شان در بیانیه «خطاب به مردم» داوود خان بازتاب یافته است، حزب شان را به اصطلاح «منحل» اعلام داشتند. در حالی که حزب وطنفروشان و شبکه های استخباراتی مخفی آن با انضباط تر و متشکلاتر از گذشته کماکان به فعالیت شان ادامه میدادند.

این نهاد استخباراتی (" مصونیت ملی ") صرفاً با تغییر نامش به " اکسا " ، تحت ریاست سروری جلال با کم و بیش دست کاری در ساختار تشکیلاتی اش ، به حرکت مخرب و خونبارش در جامعه ای که خلقیها - پرچمی ها به قصابی مردم در آن مشغول بودند ، تداوم بلاوقفه بخشید. بعد از کودتای حفیظ الله امین " اکسا " به " کام " مسمی شد . در رأس آن جلال دومی (اسد الله امین) قرار داده شد و لست تعداد اعدام شدگان دوره تریه کی را که توسط جلال قبلی سروری اعدام شده بود، به دیوار های وزات داخله نصب نمود.

دراولین روز تجاوز شوروی به کشور کارمل طی خطابه رادیویی اظهار داشت : "امین جلال که ده ها هزار انسان بیگناه را به قتل رساند برای همیشه از بین رفت " . متعاقب آن بلندگویان دولت دست نشانده اعلام داشتند که با از بین رفتن امین جلال دستگاه اهریمنی وی " کام " نیز از بین رفت (نقل به مفهوم).

از پیکر جنبنده ، متحرک و نیرومند نهاد های استخباراتی قبلی که هر کدام در قالب بعدی قدرت شان بیشتر و بیشتر شده می رفت . هیولای چهارمی ، یعنی خدمات اطلاعات دولتی (خاد) پا به عرصه وجود گذاشت و آغاز به پیگرد و گرفتاری و زندان و شکنجه های وحشیانه و کشتار های دسته جمعی نمود . مشاوران شوروی خاد در واقع آمران آن دستگاه پلید ،

(منهای آنانی که به رژیم وفادار ماندند و بگونه ای از کار سبکدوش گردیدند). آنانی که قبلاً از خدمت به وی مباحثات می کردند به اثر فرمان بادر جدید شان (KGB) در صدد بر انداختنش از قدرت برآمدند .

داوود خان همرا با تعداد زیادی خانواده اش از جانب خلقی ها - این عوامل خاین به مردم و کشور که در خدمت KGB قرار گرفته بودند - به شکل بیرحمانه و ناجوانمردانه به قتل رسید . بعد از کودتای ننگین ۷ / ۲ / ۱۳۵۷ ، عوامل روسی در ماشین دولتی ، مخصوصاً " مصونیت ملی " کاملاً سالم و دست نخورده باقی ماند.

کودتا چیان ۷ ثور ۱۳۵۷ باند دموکراتیک خلق " که به کمک مستقیم روس احراز قدرت نمودند ، در نخستین روز های کودتای ننگین شان ، یکتن از ناز دانه های KGB ، یعنی دستگیر پنجشیری [*] را توظیف کردند تا طی نطق رادیویی با تبختر و با هیجان ناشی از رسیدن به قدرت اظهار بدارد : « " ضبط احوالات " این دستگاه جهنمی برای ابد از بین رفت . عنقریب اسم اعضای آن افشاء خواهد شد » نه در " عنقریب " و نه در دراز مدت ، کسی ندید و نشنید و نخواند که باند میهن فرشان رویونیست کدام عضو " مصونیت ملی " را افشاء کرده باشد ! (پرداختن به موجهه آن در این نوشتار نمی گنجد) و مثال دیگرش :

[*] - پنجشیری - کسی که روز قبل از تجاوز شوروی به افغانستان ، هنگام صرف نان چاشت [نهار] از "نوش جان کردن" سوپ - که توسط طبخ شوروی داخل قصر تپه تاج بیگ به زهر آلوده شده بود - و سایر اعضای دفتر سیاسی حزب شان به شمول حفیظ الله امین با خوردن آن مسموم شده بودند ، به بهانه مشکل صحتی خود داری نموده بود [

کرزی خون آلود فوراً خود را به خانه پسرکاکایش عبدالخالق پوپلزی رسانیده و گفت که بلافاصله باید کابل را ترک کند. پوپلزی در مصاحبه ای اظهار داشت: "او به خانه من آمد و گفت که باید بروم و حتی اجازه نماز خواندن را به من نداد. کرزی و پوپلزی همان روز به پاکستان حرکت کرده و خود را به پشاور رسانیدند.

حدود ده سال بعد، کرزی که فعلاً رئیس جمهور افغانستان است و فهیم وزیر دفاع او، درگیر رقابت فزاینده اند که دولت لرزان افغانستان را به بی ثباتی بیشتر تهدید می کند. کرزی و متحدانش استخبارات را که مجدداً توسط فهیم کنترل می شود، دستگاه وسیع، فاسد و شدیداً پولیسی میدانند که ماورای اقتدار رئیس جمهور کار میکند.

[تکیه از توخی]

طبق گفته منبع نزدیک به کرزی، استخبارات ۳۰۰۰۰ (سی هزار) کارمند دارد و شعبه های آن توسط تاجیک های "ائتلاف شمال" گردانیده می شوند که فقط به فهیم پاسخگو اند

کرزی مصمم است که بر اداره مذکور کنترل داشته باشد. او در این ماه کمسیون را موظف ساخت تا اصلاحاتی را در آن پیشنهاد و به اتهامات رسیدگی کند که استخبارات عبدالمطلب جوانی ۲۲ ساله کارگر ساختمانی را که پس از سالها مهاجرت از پاکستان بر گشته بود، زیر شکنجه کشته است.

برای رئیس جمهور پشتون تبارو طرفدارانش، قدرت نامحدود استخبارات زیر کنترل تاجیک ها مانع اساسی در راه دموکراسی افغانستان خواهد بود.

هدایت امین ارسلان معاون رئیس جمهور که ریاست کمیسیون مذکور را به عهده دارد گفت: "برای کشوری دموکراتیک، کشوری که می خواهد به سوی دموکراسی قدم بردارد وجود یک چنین اداره ای واضحاً منافات دارد."

پس از تجاوز شوروی در ۱۹۷۹، KGB، استخبارات افغانستان را به صورت چیزی شبیه خود به وجود آورد با مخفف خاد که شبکه گسترده از

همان هائی بودند که طبق نوشته نویسنده بزرگ و بسیار دلیر ایران زنده یاد داکتر محمود گودرزی «مشاور و اواک می باشند»

بحث رابطه ببرک کارمل و حیطة صلاحیت این دست نشاندۀ منفور بالای خاد و انتقال مخفیانه بخشهای خاد به باند های اسلامی و اتصال بدنه اصلی آن با "شورای نظار" احمد شاه مسعود؛ همچنان "انحلال" تاکتیکی خاد به ارث رسیده روسی به مسعود - که خود اجنت استخبارات وزارت دفاع شوروی بود- و مانند نجیب الله و وزیر امنیت دولتی اش یعقوبی که توسط اعضای افغانی KGB به قتل رسیدند، و به جایش فهیم فرد بسیار نزدیک به احمد شاه مسعود تکیه زد را می گذارم به مجال دیگر.

حال توجه خواننده با حوصله، کنجکاو و کاوشگر مسایل کشور را به نوشته سوزان گلاسر در رابطه اصطلاح "خادی که مردم از آن نترسند..." و همینطور کشمکش های بین کرزی و فهیم مندرج "واشنگتن پست" ۲۴ جولای ۲۰۰۲ که فشرده آن در صفحه ۳۲ شماره ۵۵ و ۵۶ "پیام زن" نیز درج می باشد؛ جلب می نمایم:

« کابل، افغانستان، ۲۳ جولای - اواسط سال های ۱۹۹۰ کابل میدان جنگ گروه های نظامی اسلامی بود و راکت ها شهر را منفجر می ساخت. دولت در حال تلاشی بود. در وضعی چنین آشوب زده، حامد کرزی معاون وزارت خارجه توسط استخبارات سری مخوف (خاد) کشور برای تحقیق دستگیر شد. اجنت هائی که او را گرفتند برای محمد فهیم کار میکردند.

به درستی روشن نیست که استخبارات فهیم وفادار به ربانی چرا کرزی را دستگیر نمود هرچند تمامی کسانی که با آنان مصاحبه صورت گرفت گفتند که حادثه به تماسهای کرزی با حکمتیار ارتباط داشت. بنا بر گفته منابع به هر حال دلیل آن هرچه باشد، تحقیق ناگهان پایان یافت زیرا تعمیری که کرزی در آن استنطاق می شد تحت حمله راکت قرار گرفت و این به او فرصت فرار از آنجا را داد.

و از خط تعیین شده عدول جسته بودند از سوی پولیس مخفی، مخدوش شد.

طبق اظهارات اعضای لویه جرگه ده ها اجنت در چهار طرف محل لویه جرگه گشت می زدند و سخنرانی ها و صحبت های خصوصی را تحت مراقبت داشتند. بعضی نمایندگان غیر محافظه کار متذکر شدند که پس از سخنرانی تهدید به مرگ شده اند. به شمول سیما ثمر که به آشنایش ابراز نمود که هدف جاسوسان استخبارات واقع شده است.

مقامی ارشد در حکومت کرزی که از ترس نخواست نامش برده شود گفت: " استخبارات واقعا مسأله است. استخبارات همه متعلق به یک گروه قومی یا یک گروه سیاسی بوده که هر چه بخواهند میکنند بدون آنکه مورد بازخواست کسی واقع شوند." [سیما ثمر عضو کمیته مرکزی حزب منفور وحدت - توخی]

همه کسانی که با آنان مصاحبه به عمل آمد متفق القول اند که استخبارات به ریاست محمد عارف (سابق رئیس استخبارات احمد شاه مسعود) قبل از پناهنده شدن جلال خاد در دفتر ملل متحد بخش هائی متشکل از اقوام و ملیت های مشخص کشور در خاد؛ به داره (باند) های اسلامی که بیشترین افراد از همان ملیت و همان اقوام را در ترکیب شان داشتند (طبق پلان روسها) مخفیانه انتقال داده شدند؛ مثل انتقال پشتون های خاد به باند حکمتیار، سیاف و سایر باند های اسلامی پشتو زبان؛ انتقال خادی های منسوب به ملیت هزاره از کانال های کشتمند و برادرانش، به خصوص اسد الله کشتمند (که اداره یکی از ریاست های خاد به دستش بود) به باند حزب وحدت و سایر باند های شیعه مذهب، و خادی های از یک به گروه رشید دوستم معروف به " گلم جمع دزد "؛ اما بدنه اصلی خاد که کمترین پشتو زبان را در ترکیب خود دارد به " شورای نظار " به رهبری احمد شاه مسعود، که خود از زمره اعضای استخبارات وزارت دفاع شوروی بود، تحویل داده شد، که بعد از قتل وی - توسط عوامل KGB، فهمیم

مخبرین (جاسوسان) داشت و شهرتش در شکنجه و کشتار آن را به اندازه دستگاه های همتایش در بلوک شرق بد نام ساخته بود.

با آنکه نام این اداره از ایجاد تا کنون توسط رژیم های مختلف تغییر خورده است اما شیوه های کار آن به حال خود باقی اند.

یکی از مخبران سابق (عضو خاد) آشنا به کار آن گفت: " این استخبارات از KGB به هیچوجه فرق ندارد و از عین شیوه ها استفاده می کند. " عامل سابق اظهار داشت که اکثر کارمندان آن مدت ها پس از سقوط نجیب در ۱۹۹۲ کماکان بر حال بوده و تنها رؤسای آن تبدیل شده اند. نعمت الله شهرانی معاون رئیس جمهور و عضو دیگر کمیسیون بررسی اداره استخبارات (خاد) گفت: " ما در استخبارات اصلاحاتی خواهیم آورد تا دیگر مردم از آن نترسند و تصور نکنند که اداره استخبارات به آنان آزار و اذیت می رساند. " [؟! تکیه از توخی]

بسیاری از افراد حکومت کرزی تردید دارند که کمیسیون بتواند موجب تغییرات زیادی در آن شود. جنرال انور کوهستانی مقام بلند پایه شعبه امنیت مربوط وزارت داخله (وزارت کشور) گفت: " دستگاه استخبارات کاملاً توسط یک گروه کنترل می شود، آن دستگاه را توسعه داده و اعضای وفادار به خود را استخدام کرده اند. اداره استخبارات اداره ایست برای حفظ قدرت آنان. "

پس از سقوط طالبان، کرزی و فهمیم [نماینده های CIA و KGB - توخی] در چندین مناسبت در انتظار با هم ظاهر شده اند تا نشان دهند که می توانند همکار باشند. اما کرزی آشکارا نگران امنیتش بوده و این هفته ضمن عزل واحد امنیتی افغانش، از امریکا خواست تا برایش بادیگارد هائی فراهم سازد. محافظان افغان او به فهمیم وفادار بودند.

در ماه جون کرزی پس از لویه جرگه که او را به ریاست جمهوری برگزید علناً تعهد سپرد که قدرت استخبارات را کاهش دهد. چهره لویه جرگه با اتهامات مبنی بر آزار و تهدید نمایندگان که جسارت به خرچ داده

نشده کشور و بسا مسایل مهم سیاسی و نظامی دارای اهمیت بین المللی که پیکره بندی و تفسیر آن درتوان این نگاشته نیست .

۵- نگاهی به متن دو مقاله از نوری زاده ("ساواما" چگونه متولدشد؟) و (افسران سپاه از امامزاده ی "KGB" آمده اند) :

تا جایی که نگارنده آثار نویسندگان کاوشگر ، ژورنالیستان آگاه ، اخبار و نشرات کشور عزیز ایران را مطالعه نموده ، شماری از اندیشمندان ، نویسندگان، پژوهشگر و ژورنالیستان پر تلاش این کشور همسایه که راز تغییر شکلی رژیم شاهی به جمهوری اسلامی - بدون این که ساختارهای مهم دولتی از هم بپاشد - را می دانند ؛ اما بنا بر ملحوظاتی از افشای آن خود داری می نمایند ؛ کم نیستند . همین عدم توجه و افشاء نکردن حقایق از جانب اشخاص فوق الذکر به عناصری که به نحوی از انحاء به هردو رژیم وابستگی هائی داشتند و اکنون نیز دارند ، میدان می دهد که اذهان خوانندگان و کاوشگران مسایل زیر پرده مانده ایران را مغشوش نموده به کجراه بکشاند . آقای علی رضا نوری زاده یک تن از ژورنالیستان اتی کمونیست شامل طیف اخیر الذکر می باشد . نامبرده که مسؤول سیاسی روزنامه مهم اطلاعات ؛ حتا تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود و چنین نشریه ای جز به عضو کاردان ساواک به کسی دیگر سپرده نمی شد [۲] ، درنشریه " ایران استار" چاپ تورنتو (شماره ۶۴۳ مؤرخ ۱۵ دسمبر ۲۰۰۶) موضوع پیدایش سازمان جاسوسی جمهوری اسلامی ایران را تحت عنوان « " ساواما" چگونه متولد شد » (سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران " ساواما" تا سال ۱۳۶۴ زیر همین نام فعالیت داشت. بعداز آن تاریخ به وزارت اطلاعات و امنیت کشور " واواک" ارتقاء داده شد) به بحث کشیده که توجه خوانندگان را به قسمت هائی از آن جلب می نمایم .

وارث آن گردید] اساساً تحت کنترل فهیم جانشین مسعود قرار دارد . اجنت سابق افزود که در حال حاضر استخبارات دارای ۲۳ ریاست است که تمام آنها توسط پنجشیری ها اداره می شوند . یک مقام مهم دولتی اظهار نمود که تلاش کزری جهت اصلاح استخبارات " مسأله شخصی نه بلکه کار ضروری است که باید انجام گیرد « واشنگتن پست .

در دوره اشغال باز هم می بینیم و می خوانیم که برخی از عوامل استخباراتی دور وپیش کزری که صلاحیت نشستن در بالا ترین مقام دولت دست نشانده برایش داده شده ، دم ازاستخباراتی اصلاح شده که مردم از آن نترسند و فکر نکنند که به آنان آزار و اذیت می رساند؛ می زنند .

چقدر مسخره است که در همین اواخر رئیس خاد کزری در مصاحبه رادیوئی خود می گوید که: « رئیس قبلی خاد پول معاش ماهوار ۴۷ هزار عضو خاد را ازبودجه دولت ، طی چند سال اخیر، گرفته است . حالا که من مسؤولیت آن را به عهد دارم معلوم شده که مجموع تمام اعضای خاد هفت هزار نفر را نشان می دهد. « (نقل به مفهوم)

این می رساند که رئیس دولت از احصائیه و آمار دقیق اعضای خاد (ساخته شده توسط KGB به ریاست فهیم) که وارث بدون صلاحیت آن دولت دست نشانده گردیده ، کاملاً بی خبر بوده است . از جانب دیگراین مسأله نشانگر پنهان ساختن بقیه اعضای خاد از کزری و اعضای بلند مرتبه دولت می باشد که این پنهانکاری [که امکان بر ملا شدن بقیه اعضای مخفی خاد به رهبری فهیم ، شاید یک درهزار، هم نباشد . احصائیه و هویت سایر طیف های مخفی و ریزرف شده خاد که قبلاً مطابق پروژه تقسیم و انتقال قدرت به باند های اسلامی پیوسته اند؛ باشد به جایش] خود امتیاز بس بزرگی است برای امپریالیزم روس درفشار آوردن بالای تصامیم امپریالیزم رقیب به خاطر به دست آوردن امتیازات بیشتر از پیکر خون آلود مردم بی رمق ما و داشته های زیر زمینی و تا کنون استخراج

کی ها می توانند تضمین نمایند که نظامیان بلند پایه وزارت دفاع شاهنشاهی [ساخته شده توسط امریکا] و عوامل مخفی ساواک که به دور و بر خمینی حلقه زده بودند؛ همچنان تیمسارانی که به طور مخفیانه با خمینی در ارتباط قرار داده شده بودند و "بعضی وارداتی ها از عراق و تنی از تحصیل کرده های امریکا و اروپا" که در سفرها و مذاکرات سیاسی رهبر، ندیم و همرازش بودند؛ کدام پیوند و ارتباط با خالق این ارتش (پنتاگون - سیا) نداشتند. به برداشت این قلم: اینها تا عامل و نماینده با صلاحیت و کاملاً مورد اطمینان سازمانهای اطلاعاتی کشور های امپریالیستی غرب نمی بودند، در هیچ صورت نمی توانستند به جلا داد آینده خلق ایران نزدیک شوند.

با درک همه جانبه از عملکرد های استعمار و امپریالیزم در سایر کشورها چرا این بُعد مهم مسأله را از نظر دور می دارند و واقعیت را که اینان، یعنی تیمسارها و سرهنگان ارتش ساخته شده توسط امپریالیزم ارتشی که در قبال قضایا گویا بیطرفی اختیار نمود و از سایه خدا شاهنشاه آریا مهر و فرمانده عمومی شان به دفاع برخاستند] در نقش جانبازان پیشوای انقلاب به مثابه مشاورین وی گمارده شدند، تا به "پیشوای انقلاب اسلامی" (که جز مسایل دین و مذهب، از سایر علوم هیچ نمی دانست؛ حتی در حد یک کودک مکتبی (مدرسه) - مشوره دهند که ارتش را نباید منحل کرد. و در ظاهر به عوام الناس حالی کنند که رهبر با "خرد ذاتی" و "خدا دادش" به این امر نهایت خطیر قبلاً پی برده که انحلال ارتش محمد رضا شاه، جمهوری اسلامی را بی حامی می سازد، و نباید منحل گردد... .

هرگاه انقلاب ۵۷ به رهبری فرزندان صدیق، فداکار، واقعاً با درایت و مبارز ایران، به پیروزی می رسید، درگام اول تیغ های خونچکان ارتش و ساواک، یعنی سردمداران شان را بعد از محاکمه مجازات می نمودند، در پی آن تمامی نهاد های سرکوبگر را واقعاً منحل نموده دور می ریختند؛ مگر بخش قابل ملاحظه عناصر نفوذی ارتش و ساواک در سطوح بالائی انقلاب خزیده و همینطور قسمتی از عوامل مخفی امپریالیزم در بدنه و رأس

در نوشته نامبرده زیر عنوان کوچک یا عنوان بغلی «سپاه ضامن استقرار» چنین می خوانیم:

«تشکیل سپاه پاسدار بعد از انقلاب ناشی از دو تصویر نچندان دور از هم نزد ارکان نظام بود. (شخص خمینی با این تصور بیگانه بود چون او جایگاه خود را در جامعه چنان بالا می دید که اصولاً باور نداشت گروهی حتی در میان نظامیان بلند پایه کشور جرأت کند فکر بر اندازی نظام او را در سر بپروراند. البته خواهیم گفت چگونه این نگرش بعد از سفر شاه به امریکا و گروگانگیری دیپلمات های امریکائی تغییر کرد.) تصور اول را کسانی چون دکتر ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و تا حدودی ابوالحسن بنی صدر داشتند. آنها بر این گمان بودند - تأثیر چپ ها را نباید در این امر از نظر دور داشت - که باید ارتش شاهنشاهی را منحل کرد و چون خمینی باین کار موافق نبود و در عین حال کسانی مثل مهندس بازرگان، تیمسار ولی الله قرنی؛ سرهنگ توکلی، تیمسار مسعودی و تیمسار ریاحی نظامیان همراه انقلاب و داریوش فروهر به سختی باین نظر مخالف بودند.»

ارتشی که توسط امپریالیزم امریکا و قسماً اسرائیل تجدید سازمان یافته، در اصل ساخته شده باشد و افسران و سربازانی که توسط متخصصین نظامی پنتاگون آموزش دیده، و با گرفتن امتیازات و حقوق فوق العاده به خاطر سرکوب مردم و غارت ثروت های کشور شان در خدمت نظام سرمایه جهانی قرار گرفته باشند، نظامیان کلیدی آن به طور حتم تحت امر و نهی شبکه های استخباراتی پنتاگون، CIA، موساد و MI6 انگلستان قرار می داشته باشند. البته وجود استثنائی نادر را در زمینه نمی توان نادیده گرفت. مجموع نظامیان کلیدی در ارتش ایران چند و چندین تن نبودند که بعد از احراز قدرت آخوند ها اعدام شدند و باقی ارتش گویا بی گناهی بودند که مطابق "خواست" دست نشانده بعدی (خمینی) منحل نشوند و کماکان به خدمت شان در نظام انقلاب اسلامی ادامه دهند.

شبکه مخفی CIA ارتباط داشت؟ در این جای شک و تردید نیست که ناراضیانی در ارتش وجود داشتند. آیا اطلاعات سری ارتش که در خارج از کشور ایران هم کارو بار اطلاعاتی داشت، از وجود این ناراضیان آگاه نبود؟ و این ارکان بسیار مهم و مخفی دولت نیز مثل ساواک " فاسد" شده بود؟ بگذارید از مثالهایی که در کشور خود داریم چیزی بگویم که چگونه عضو استخبارتی اردوی نجیب الله (اردوی که توسط شوروی تجدید سازمان یافته بود) در خانقاه های کابل نفوذ کرده و به شهرت رسیده بود، در قالب "نعت خوان" به کشور هند فرستاده شد، تا به نفع "مشی مصالحه ملی" دیکته شده از جانب گرباچف برای دولت پوشالی تبلیغ نماید. به این نظامی "نعت خوان" میرفخرالدین آغا می گفتند. در مرکز کشور در امور کار و بار یکی دو خانقاه طریقت "چشتیه" نیز دست دراز داشت. در قالب هوادارانش شماری از عوامل خادوی را به حیث یک شخصیت عرفانی در میان مردم تبلیغ می کردند و هم اکنون شبکه های خاد روس در خانقاه های افغانستان از وی به نیکوئی یاد می نمایند.

همچنان یک تن از نظامیان اردو که در کابل در ایور تکسی بود غرض کاروبار اطلاعاتی به هند فرستاده شد و از آنجا به (تورنتوی کانادا) رسید و در اینجا تا مدتی به کار گویا فرهنگی خودش را مصروف ساخت!

در سالهای ۱۳۳۱ شخصی بنام ("ملا صمد کتابفرش") که در بازار کتابفروشی شهر کابل دکان کتاب فروشی داشت به پاکستان رفت و آمد داشت. وی از آن کشور کتب و رساله های "متبرکه" دینی و مذهبی وارد می نمود. این شخص متدین و بسیار مذهبی و سخت گیر که؛ حتا در هنگام برگزاری محفل خوشی خانواده دسته "ساز زنان" را در خانه اش راه نمی داد، تا پسران خرد سال آواز خوان و خانم های مطرب لحظه ای با ساز و آوازشان خانواده وی را شاد سازند. شنیدن آواز ساز را حرام می شمرد. مردی بلند قامتی از اردوی شاهی افغانستان به گونه ای با وی طرح دوستی ریخته بود که بعضی اوقات به داخل دکانش نشسته با وی صحبت می نمود. بنا بر اصرار خانواده در محافل خوشی از آن دوست نظامی خود -

هرم های آن تعبیه شده بودند. آنها محصول کارکرد ها و تجارب استخباراتی (اطلاعاتی) سال های طولانی شان را، که همانا بزرگ ساختن آخوند بی نام و نشان (ملا خمینی) بود؛ چیده و دسته بندی می کردند.

برگردیم به نوشته آقای نوری زاده:

«... سومین روز پیروزی انقلاب که اولین جلسه شورای انقلاب بعد از سقوط رژیم سلطنتی بود. اندیشه برپائی یک نیروی شبه نظامی از جوانان انقلابی به تصویب رسید و همان شب خمینی نیز به این فکر نظر موافق نشان داد... نخستین گروهی که برای تشکیل آنچه سپاه نام گرفت ترکیبی از بچه های بازاری آشنا با سلاح مثل محسن رفیق دوست [رفیق دوست آدم کش حرفه ئی و قاتل چهار تن از رهبران خلق ترکمن به نامهای مختوم، واحدی، اجور جانی و توماج بود - توخی] و نظامی های فراری، مثل غلام علی رشید (ستوان جوانی که ارتش را رها کرده و به انقلابیون پیوست) و ... و بعضی وارداتی ها از عراق به همراه خمینی مانند عباس زمانی ابوشریف (که خط سیری از پاکستان تا لبنان و عراق داشت) و محمد خاتمی (ابو وفا که در عراق و کویت و لبنان حضور داشت) و تنی از تحصیل کرده های امریکا و اروپا بودند که راهشان بعضاً به لبنان نیز کشیده شده بود.»

در این میان استخبارات، یعنی اطلاعات ارتش که در ترکیب نظامی همان زمان به «رکن ۲ ارتش» و بخش ضد جاسوسی موسوم به «اداره هشتم» مسمما بودند که در نبود آن ارتش فاقد حس لامسه می باشد - نمی توانست بیطرف و بیغرض بماند. مسلماً عناصری را در سطح پائین سلسله مراتب ارتش و یا اعضای نظامی خارج از ارتش را مأموریت داد تا در نهاد های شبه نظامی و غیر نظامی در آغاز ساختمان و هم در جریان ساختمان شان، نفوذ کرده مسیر حرکتی رده های پائینی آن را نیز تحت نظر گرفته خود را تاسطح مسؤولین آن ارتقاء دهند. آیا نمی توان اظهار داشت که ستوان جوان غلام علی رشید به اطلاعات ارتش و یا به کدام

چهار کتگوری یاد شده از زمرهٔ اولین پایه گزاران سپاه پاسداران بودند که در میانشان موقعیت اجتماعی و هویت پاسداران (بادیگارد های) خمینی جداً قابل غور و کنجکاو است. شماری از افراد این چهار کتگوری، اگر از جملهٔ اعضای ساواک تحت فرمان CIA و ساواک نبوده باشند، از حیطه نفوذ اطلاعات "ارتش شاهنشاه آریامهر" تحت فرمان پنتاگون به طور قطع دور نبودند.

حال به عنوان فرعی نوشته نوری زاده ("سپاه در مقام ساواک") توجه می نمایم:

«از آنجائی که با تصویب لایحهٔ انحلال ساواک در دولت دکتر شاپور بختیار و سپس پیروزی انقلاب عملاً سازمان اطلاعات و امنیت کشور از هم پاشیده بود در هفته های نخست پیروزی انقلاب هیأت مأمور رسیدگی به اسناد ساواک ("غرضی" استاندار بعدی خوزستان و وزیر نفت و پست و تلگراف اسبق، برادر مهندس طباطبائی معاون نخست وزیر موقت انقلاب از اعضای هیأت بودند) تنها در اندیشهٔ جدا کردن اسناد مربوط به همکاری های بعضی از ارباب عمائم و انقلابیون مسلمان با ساواک بودند و نیز اسنادی را که علیه گروه های رقیب بود (مثل ارتباط شماری از توده ئی ها و مجاهدین و ملیون با ساواک) خارج می کردند تا بعد ها از آن شمشیری برای ضربه زدن به رقباء بسازند (...)، دولت انقلابی، بر آن بود تا سازمان اطلاعات و امنیت ملی را در جایگاه ساواک قرار داد. ساواما چنین متولد شد اما در عمل تا زمانی که بعضی از کارمندان ادارهٔ هشتم و تشکیلات ضد جاسوسی ساواک پیشین به کار دعوت شدند و بعضی از دوایر ساواک احیاء شد، بار جمع آوری اطلاعات و بر خورد مخالفان، بر عهدهٔ سپاه گذاشته شد. اطلاعات سپاه نخست تحت ریاست محسن رضائی به سرعت برپا شد و تعدادی از جوانان انقلابی از جمله زندان دیده های دیروز وجداً شده از سازمان مجاهدین خلق و گروه های چریکی کوچک اسلامی جذب این تشکیلات شدند... از سوی دیگر بعد از تشکیل وزارت اطلاعات و امنیت که قانون تأسیس آن (..) عملاً اطلاعات سپاه را تابعی از تشکیلات

که وی در خانهٔ بعضی از دوستان مذهبی همتراز "ملا صمد" بدون آلات ساز، آواز می خواند - تقاضا می نمود تا در حضور مردان خانواده و مهمانانش بدون ساز اشعار تبرکی و تهنیت گوئی را با آواز بلند بخواند و بعد از ختم هر آهنگ، فکاهی های معروفش را بگوید و حاضرین را بخنداند، آنطوری که محافل خوشی سایر دوستانش را شاد می نمود و می خنداند؛ محفل وی را نیز شاد بسازد. صاحب منصب بلند قامت با این شیوه؛ حتا در خانواده های سخت متعصب و مذهبی کابل که تحت اشتباه و یا پیگرد - دولت ظاهر شاه خاین به مردم و کشور - قرار داشتند، راه پیدا کرده مناسبات خانواده، دوستان دور و نزدیک شان را شناسائی می نمود و...

اذیت کننده و تعجب آور اینجاست که می بینیم افراد وابسته به ساواک آنوقت، چون نوری زاده ها از نفوذی های ارتش شاه؛ همچنان اعضای مخفی ساواک زیر عبا و قباوی ملا و آخوند و آیت الله، در جریان انقلاب و در تکانه های بعدی آن که خمینی و ... را در رأس انقلاب قرار دادند؛ سخنی به میان نمی آرد. و با نوشتن همین جمله کوتاه:

«در هفته های نخست پیروزی انقلاب هیأت مأمور رسیدگی به اسناد ساواک تنها در اندیشهٔ جدا کردن اسناد مربوط به همکاری های بعضی از ارباب عمائم و انقلابیون مسلمان با ساواک بودند» چنین امر مهم را خاتمه یافته نشان می دهد؟! «بعد از نشر نوشتهٔ وی در نشریه "ایران استار" هیچ قلم به دستی آگاه از حقایق، عرض وجود نکرد که تحریفانش را به نقد بکشد و اثرات آن را در اذهان خنثی سازد!

به ادامه نوشتهٔ نوری زاده در زیر توجه نمایم:

«زمانی که فکر تشکیل یک نیروی گارد ویژه شبه نظامی در شورای انقلاب مطرح شد ... از طریق صاحبان این تصور تعدادی از طلبه ها و بچه آخوند ها و گروه پاسداران اولیهٔ خمینی و مدرسه رفاه نیز وارد سپاه شدند» در اینجا نویسنده، نامی از طلبه ها نبرده واز وابستگی طیف آنها و چگونگی امرار معیشت و ارتباطات پیش دسته های شان با شبکه های اطلاعاتی رژیم شاه چیزی ننوشته؛ همینطور از پاسداران اولیهٔ خمینی.

تشکیلات مخفی اش به دست مردمی به پا خاسته و یا رقیب هایش بیفتند . نجیب الله اجنت اصلی KGB درهمین راه (آمادگی برای ارائه نام های اعضای خاد خارجی به غرب (در صورتی که از کشور به خارج انتقالش بدهند) توسط عوامل KGB در قالب طالب ، مثله شده به دار کشیده شد. همینطور وزیرخاد یعقوبی و عامل دیگرش - زیر پوشش مجاهد - یعنی احمد شاه مسعود نیز جانش را در همین راه از دست داد . دیده شود که امپریالیزم روسیه در آینده سر فہیم - این کلید دار بعدی "صندوق سر بسته خاد " را چه وقت زیر بال بلند پروازش خواهد کرد .

آقای نوری زاده صرفاً با نوشتن نام یک تن و موقعیت اداری هیأت رسیدگی به اسناد ساواک در دولت بسنده نموده ، بنا بر علل اطلاعاتی نخواستہ در زمینه تسخیر و تصرف و به خصوص تفکیک اسناد سازمان اطلاعات یک کشور بسیار با اهمیت آسیائی [که بنیاد دولتش توسط یک ابر قدرت جهانی و بالکۀ منطقه ئی آن، یعنی اسرائیل ساخته شده و همینطور ارتش مدرنش ، ظاهراً هموند و همکار و هم کردار اطلاعاتی اش (ساواک) را تنها گذاشته و با بیطرفی نظاره گر تصرف ، تخریب و انحلالش بوده است] توسط هیأت گمارده شده که به رمز و رازهای اطلاعاتی کشور دست یافته اند ؛ به افشاء گری بپردازد . وی نخواستہ بیوگرافی هر یک از اعضای کمیته تفکیک اسناد ؛ من جمله تعلقات اجتماعی و سیاسی و ارتباطات پیدا و پنهان آنان را برملا نماید . در بالا اشاره شد که ارتش برادر تنی اش ، یعنی ساواک را تنها گذاشت که به حریمش "دست درازی" شود و تشکیلش "منحل" گردد .

چرا نباید نوشت که ارتش ساخته شده توسط امپریالیزم امریکا به خاطری نظاره گرفعل و انفعالات درون انقلاب بود که می دانست سکان آنرا از طریق عوامل قبلاً نفوذی خود و ساواک از دست پرتوان مردم (با ترفند و توطئه) گرفته آنرا بر وفق پروژه طرح شده امپریالیزم امریکا (کلاً سرکوب انقلابیون واقعی و تیر باران های دسته جمعی فرزندان دلیر و از جان گذشته ایران در زندانها و خارج از آن) می چرخاند .

کلاً امنیتی یعنی وزارت اطلاعات "واواک" قرار داده بود « ؛ (تکیه ازتوخی)

«غرضی» استاندار خوزستان و وزیر نفت و پست و تلگراف اسبق آدم فوق العاده ای باید بوده باشد که دو پست بسیار مهم (نفت که به خاطر آن کودتا ۲۸ مرداد به وقوع پیوست، اهمیت پست و تلگراف که از نفت کمتر نیست) به وی سپرده شده بود . نوری زاده - این ژورنالیست بسیار کنجکاو ، گپ ساز و خبر چاقکن وابسته به ساواک شاه آنقدر بی خبر نبود که نام های بقیه هیأت را نداند .

کسی چه می دانست که اینها (هیأت بسیار با صلاحیت) با اسناد چه کردند . با اسناد یعنی سوانح (بیوگرافی) ده ها هزار ساواکی مخفی اعم از بخش خارجی و داخلی ؛ همچنان صد ها تن از آنها که در احزاب و سازمان های چپ و دموکرات نفوذ نموده بودند، چه صورت گرفت. هزاران تن شان که در مساجد و تکایا در قالب آخوند به کار و بار اطلاعاتی در گذشته اشتغال داشتند و پیش از انقلاب برای کیش شخصیت خمینی نیز تبلیغ می کردند و شمار زیادی از آنان بعد از به چنگ آوردن قدرت در پست های بسیار حساس "دولت انقلابی" خزیدند. [۳] یک آدمک در ظاهر لومپن که در گوشه ای بازار به فروش آهن پاره های زنگار گرفته مشغول بود، در یک مدت کوتاه سرنوشت زندانیان سیاسی یعنی دلیرترین ، صدیق ترین و بافهم ترین فرزندان ایران را رقم می زند و روانشناس متبحر در زمینه کشاندن زندانیان به جانب دولت جاهلان " از آب در آمد" ، یعنی حاجی داوود معروف و در کشور ما یک مأمور اشپلاق به دهان ترافیک روی سرک (" قومندان خوجه ") دفعتاً شکنجه گر خاد و بعد از یکی دو ماه قومندان عمومی زندان مخوف و معروف پلچرخی و هم کاسه و دسترخوان مهمترین جنرالان KGB (مشاورین زندان در اصل آمران زندان مخوف پلچرخی) می شود !

استعمارو امپریالیزم حاضر است یک شهرمدرن و پر نفوس را با بمب اتمش به خاک یکسان کند ؛ اما به هیچوجه حاضر نیست مشخصات

برملا نمودم] و یا مخدوم رهین (بعداً در موردش بیشتر خواهید خواند)
(در خدمت این سازمان قرار داشتند و دارند.]*

به گمان نزدیک به یقین ، نویسنده ، حقایق را سرچپه (وارونه) جلوه داده و یا این که معلومات شفاهی و شاید هم کتبی را از کدام منبع خود غرض به دست آورده است. آن منبع یا انجمن و یا شخص ، چنین چیزی غیر قابل قبول را برای رد گم کردن کاوشگران مسأله و فریب مردم در اختیار نویسندگانی مثل نوری زاده قرار داده است .

« علی شمخالی که اولین سپاهی بود که با درجه دریا داری فرماندهی نیروی دریائی ارتش را عهده دار شد... »

این سپاهی به ظاهر ساده (این علی شمخالی) کی بود در کدام اکادمی نیروی دریائی کشور های پیشرفته مثل انگلستان و... به اصطلاح آموزش نظامی دریاداری دیده بود که یک شبه به فرماندهی دفاع از مرز های دریائی سرزمینش گماشته شد .

ما در کشور خود شاهد این نوع نقل و انتقال نیرو های مخفی استخباراتی (اطلاعاتی) زیر فرمان استعمار بوده ایم که چگونه کاردانهای نظامی از

[*]- بخش خارجی " ساواک شاه " (بخوان شعبه CIA در ایران) در افغانستان تا پیش از رویکار آوردن دست نشانده بعدی (خمینی جلاد) فعالیتش ادامه داشت . عوامل ساواک از آغاز کار شعبه ای از " هواپیمائی ملی ایران " (هما) در کابل فعالیت اطلاعاتی داشتند . کارکنان افغان آن نمایندگی (هما) را با معاش [پرداخت حقوق ماهانه] زیاد تطمیع نموده به همکاری با ساواک سمت و سو می دادند . مانند یک تن از شاگردان لیسه عالی حبیبیه به نام (حفیظ) . همچنان ساواک از طریق کنسلگری ایران در کابل کارکنان افغان (مثل سید علی شاه) را به ساواک جذب کرده بودند [.

در اینجا نوری زاده به این نکته بسیار مهم : " بعضی از کارمندان اداره هشتم و تشکیلات ضد جاسوسی ساواک پیشین به کار دعوت شدند و بعضی از دوایر ساواک احیاء شد " که اشاره ای کاملاً نارساست نموده ، مطالب بسیار مهم و خطیری را از نظر انداخته است (چرا ؟) ، چه تعداد افراد در " اداره هشتم " مشغول کار بودند که صرفاً بعضی شان دعوت شدند . وی چرائی پذیرش " بعضی از کارمندان اداره هشتم " را در واواک به روشنی بیان نموده و سبکدوش نمودن آنانی را که مورد پذیرش واقع نشدند ، در اینجا تذکر نداده است. آیا تشکیلات ضد جاسوسی " ساواک " چندین ده نفر بود که نوری زاده کلمه جمع شمار معدودی ، یعنی « " بعضی " شان به کار دعوت شدند » را به کار گرفته است . اداره تشکیلات ضد جاسوسی کشوری مثل ایران که از موقعیت خاص در منطقه برخوردار بود و تمام طیف های اجتماع را تحت نظر داشت ؛ حتا نیرو های ضد سلطان قابوس را در منطقه تحت پیگرد قرار می داد ، فقط " بعضی شان " می باید به واواک اسلامی دعوت می شدند .

سرنوشت بقیه این نیروی کردان و با تجربه ، کاملاً مخفی و مخرب ، منضبط و متشکل نظامی که می شود گفت بیشترین و مهمترین معلومات را از هموطنان ایرانی شان به طور اعم و از کارمندان و اراکین دولت به طور اخص داشتند و حضور شان در ایران - برای رژیمی که منحلش کرده و از امتیازات و منافع وافر مادی و معنوی (معنوی در جمع خودشان) محرومش ساخته در واقع نانش را گرفته - بسیار خطرناک بود ؛ چه شد ؟ به کجا انجامید ؟

همچنان ساواک خارجی ، یعنی بخشی جاسوسی آن که حتی افراد مهمی چون خلیل زمر پرچمی مشهور که به همین خاطر از جانب حزبش ["حزب دموکراتیک خلق"] سالهای طولانی در زندانی ماندنی شد و یا لطیف پدرام مستنطق و شکنجه گر معروف خاد [که زمانی داکتر رضا براهنی حین نخستین صحبتش با این قلم بدون دقت این شکنجه گر را دوست خودش خواند که بی درنگ ماهیت پلید این تجزیه طلب را در جمعی از ایرانی ها

ئی است را پاک کرده و دست شان را از کار در بطن رژیم کوتاه نموده و از گرفتارشدگان شان - منتهی تعداد کم - در زندان به حیث جاسوس استفاده می کند ، مگر آخوند شعور کرده نمی توانستند که با بزرگترین غول اطلاعات جهان که نفوذی هایش تا هم اکنون در بطن و متن سازمان های اطلاعات غرب فعالیت می کنند ، سرشاخ شده نمی توانند . KGB افراد حرفه ئی و کاردانش را از مدتها قبل ؛ در درون تشکیلات ساواما و بعداً واواک رژیم جابه جا نموده بود ؛ حتی در ساواک شاه ، به غیر از نفوذ توده ئی ها عوامل افغانی اش مثل (خلیل زمر) و (رهین مخدوم) رخنه کرده بودند .

با وضاحت می توان گفت که مناسبات اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی با روسیه قابل دقت بوده احصائیه و آمار تجارت خارجی اش با روسیه - به خصوص بعد از فروپاشی شوروی - در بخش خرید اسلحه و صنایع اتمی یک رقم بسیار درشت چندین میلیارد دالر را بیان می کند. واز جانب دیگر وجود مشاورین روسی در بخشهای مختلف این صنایع و سایر بخشهای دولت ایران موجب چرخش این کشور به جانب روسیه شده ، که مقاله " افسران سپاه ... " از آقای نوری زاده در همین مورد می تواند شاهدهی باشد براین مدعا .

و حال نگاهی به مقال دومی نوری زاده تحت عنوان « افسران سپاه از امامزاده " ک گ ب " آمده اند » مندرجه ایران استار (شماره ۶۵۰ مؤرخ ۹ فبروری ۲۰۰۷ صفحات ۴ / ۵۴ و ۵۵) می اندازیم (که جمع آوری ارقام و داده های تجارت خارجی ایران با روسیه توسط این ساواکی ضد کمونیست کاریست در خور توجه).

در زیر عنوان « افسران سپاه از امامزاده " KGB " آمده اند » چنین آمده :

« ... در واقع مسکو بار دیگر جایگاه بین المللی خود را به عنوان قبله کوتوله های سیاسی از تیره احمدی نژاد و هوگو چاوز بشارالاسد و مورالیس و ... تثبیت کرده است .

تانکیست گرفته تا پیلوت هلیکوپتر های نظامی و ... با شیوه های مختلف به دستور خالق سیاسی نظامی شان (KGB و GRU) از بخش وزارت دفاع و خاد دولت دست نشانده (در رأس کارمل - نجیب) به بخش "شورای نظار" مسلمانما، به سر باندی ربانی - مسعود (دو اجنت سرسپرده سوسیال امپریالیزم شوروی) انتقال داده می شدند.

آنگاهی که استعمارو امپریالیزم از طریق دولت های دست نشانده و یا وابسته ویا تعویض شده ، بر سرنوشت مردم حاکم شوند ، تضاد های درون جامعه در مرحله معینی از تکامل شان به نقطه حاد خود رسیده ، عمده ترین آن که همانا تضاد جامعه در کل با امپریالیزم می باشد ، انعکاس سوزان و انشعاب بر انگیزش را در مناسبات و سیاست های گردانندگان دولت وابسته و یا دست نشانده و یا تعویض شده ، متبلور ساخته محفل و یا محافلی که بر بخشهایی از ارکان چنین دولت ها مسلط بوده و از استقلال نسبی بر خورداراند و یا عامل نفوذی دشمن بوده ، دست به ترمز پنهان و بعداً آشکارا در برابر امپریالیزم مسلط بر کشور شان زده ، روابط گسترده تر سیاسی و اقتصادی دولت را به جانب کشور مورد علاقه شان ، سمت می دهند . ما این سمت و سو دادن را در کشور خود در وجود رهبر کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (سردار داوود خان) دیده می توانیم. همچنان چنین تمایلی را در وجود برخی از محافل در رهبری جمهوری اسلامی ایران به جانب امپریالیزم فدراتیف روسیه از یک جانب و از جانب دیگر نقش بخشهای کاملاً مخفی حزب توده و آنانی که مخفیانه توسط نخبگان اعضای رهبری آن حزب ، بنا به دستور KGB سازمان دهی شده بودند (بدون آنکه گزارش جذبی هایشان را به کمیته مرکزی حزب توده بدهند) را در درون پیکره های "دولت خمینی" [در این سمت و سو و زد و بند های تجارتي و خرید سازو برگ نظامی از آن کشور] نادیده نمی توان گرفت.

عناصر کشته شده و یازندانی شده این حزب (توده) توسط جمهوری اسلامی در واقعیت امر پرده و پشتوانه ای شده بود برای پنهان کردن این طیف مخفی مانده در درون نظام . نظام می پنداشت که حساب هر چه توده

موجود است. راه های اقرار گرفتن مدرن از زندانیان و سر به نیست کردن اسلام ناب انقلاب محمدی از سوی استادان و کارشناسان KGB در دانشگاه جلیله امام باقر وزارت اطلاعات و نیز تشکیلات سپاه آموزش داده می شود. « [تکیه از توخی]

و حال با مثالی از **زنده یاد محمود گودرزی** که سالها پیش در نوشته اش نشر شده در شهروند (که با تأسف در برش دست داشته من ، شماره و تاریخ نشریه گرفته نشده) به این بحث پایان میدهم .
داکتر محمود گودرزی می نویسد :

« اداره حفظ قانون اساسی از نخستین سال ایجاد للمان غرب به عنوان دولت مستقل در سال ۱۹۴۸ اداره ای برای مسایل امنیتی آن کشور به وجود آمد که با نام Bundesamt Fuer Verfassungsschutz (اداره حفظ قانون اساسی) فعالیت می کند . آن را می توان همتای FBI دانست .
در گزارش دادگاه میکونوس آمده : " پیشرفت سازمان های اطلاعات ایبران نشان دهنده تشابهی با ساختار سازمان KGB می باشد. در درون KGB نیز سازمان ویژه ای وجود داشت که انحصاراً به تهیه و به کارگیری جدید ترین تکنولوژی های مراقبت و ارتباطات می پرداخت این پیشرفت می تواند تحت تأثیر کارمندان سابق KGB باشد که ظاهراً مشاور و اواک می باشند »

۶- نوشته آقای داکتر رضا براهنی و اسناد ساواک

حال نگاهی گذرا به نوشته شاعر، رومان نویس و منتقد ایران آقای داکتر رضا براهنی می اندازیم که تلخی زندان و تحقیق ساواک را چشیده ، یعنی بعد از نقد دیدگاهش در زندان شاه از زندان رها شد . ایشان تا هم اکنون که زنده است و در تورنتو اقامت دارد از مارکسیزم انقلابی و مبارزه مسلحانه روگردان بوده به شیوه خود از بخشی از ارتجاع جمهوری اسلامی ایران

زمانی که اقتدار داشتیم و زبان گویا البته روسها منبع خرید شدند و در مقابل دریافت گاز، ذوب آهن را به ما دادند . اما امروز که در موضع قدرت نیستیم بافلاکت ۷۰۰ (هفتصد) میلیون دالر به آنها میدهیم چهل تا منظومه موشکی ضد هوائی به ما بفروشد . دو میلیارد و یکصد میلیون دالر دادیم سه زیر دریائی کیلوکلاس با تکنولوژی جنگ جهانی دوم خریدیم ... در طی ۱۵ سال اخیر بیش از ده میلیارد دالر از روسها اسلحه خریدیم و بابت نیروگاه اتمی بوشهر نیز کم و بیش حدود هشت میلیارد دالر از آغاز دهه ۹۰ قرن گذشته میلادی به روسها پرداخت کرده ایم . قبل از انقلاب کارشناسان و مهندسان شوروی که در طرح ذوب آهن اصفهان مشارکت داشتند کاملاً تحت کنترل بودند ... حالا همه جا روسها هستند بیش از دو هزار تن از آنها با خانواده های شان در بوشهر اقامت دارند . در صنایع نظامی ما تعداد کارشناسان روس ، اوکراین و بلا روس از سه هزار افزون است . علاوه بر این صدها دانشجو و عناصر سپاه پاسدار در روسیه درس خوانده و می خوانند و خیلی از آنها از طرف گوناگون با مقام مقدس امامزاده KGB دیدار داشته و اغلب در بازگشت ارتباط با امامزاده حفظ می کنند. به گفته یکی از افسران سپاه که در یک ایمیل با ابراز نگرانی از حضور گسترده کارشناسان نظامی و امنیتی روسیه در ارتش و سپاه مطلب نگران کننده ای نوشته بود بیش از ۵۰۰ تن از خلبانان کمک خلبانان ارتش و سپاه نزد روسها آموزش دیده اند و این رقم در مورد افسران و درجه داران واحد های زرهی (تانک و توپخانه) و واحد های موشکی به بالاتر از ده هزار تن می رسد... » ؛ « ...هم اکنون در جمع دیپلماتها و کارشناسان سفارت روسیه در تهران که دیر گاهی است همگی زیر آسمان پارک اتابک در آپارتمانهائی که در مجتمع سفارت ساخته اند جمع شده اند حد اقل بیست افسر KGB گرم فعالیت و به دام انداختن آدم های مستعد در درون دستگاههای رژیم هستند. علاوه بر این بین وزارت اطلاعات جمهوری ولایت فقیه KGB قرار دارد همکاری و تبادل اطلاعات از ۱۷ سال پیش

« ... ، تنها سلطنت پهلوی نبود که روشنفکر کشی کرد ، روحانیت روی سلطنت پهلوی را از نظر روشنفکر کشی سفید کرد . به ویژه که همین روشنفکر ها ، به تصور این که در انقلاب آزادی اندیشه و بیان خواهد آمد ، منویات خود را پیش از انقلاب و در حین انقلاب ، بروز داده بودند ، و پرونده های ساواک نیز بود که در اختیار ساواما بود - و به محض این که دری به تخته خورد ، روحانیت افتاد به جان روشنفکران ، و بگیر و ببند شروع شد و هنوز هم ادامه دارد. در دوران پهلوی اول از طریق لومپن های او ، در دوران پهلوی دوم از طریق لومپن های او ، در جمهوری اسلامی ، از طریق لومپن های اسلامی و هر سه دمار از روزگار روشنفکر عصر در آوردند . روشنفکری که می دانست که باید با مردم تماس بگیرد ، ... »

آقای برهانی که چنین شیوه استدلال را بر خود تحمیل کرده خواسته به روی دست دراز امپریالیزم امریکا که آغشته به خون روشنفکران - این گلهای سر سبد جامعه ایران - است ، آب بریزد !

؛ « در آن شبانه روز یک نفر دست نشانده به نام محمد رضا پهلوی ، به ملتی در سکوت نگهداشته شده ، و در زندان نشسته ، لاف عظمت خود را بزند تا این که به قول تیمسار ربیعی در داد گاه اسلامی ، ژنرال " هایزر " ی بیاید و گوشش را مثل سگ بگیرد و از ایران بیرون کند ، و نیز در همان داد گاه وقتی که از خلعتبری وزیر خارجه سؤال می کنند چه کسی با CIA تماس می گرفت ؟ بشنوند : " محرمانه است " یعنی یک نفر حتی تا آخرین لحظه نداند در کجا زندگی کرده ، در کجا می میرد و هنوز هم گمان کند که همه اش بازی بوده ... »

آقای برهانی که از سبب زندانی شدنش در دوره شاه و مصاحبه اش در نقد از خط سیاسی اش از ناراحتی دایمی رنج می برد " شاهنشاه آریا مهر " ایران را به سگ تشبیه می کند . طور معروف به مرده لگد می زند . به خاطری که نماینده یا دست نشانده امپریالیزم امریکا دیگر زنده نیست که صدمه به وی و یا منافع معنوی - مادی اش برساند ؛ ولی خمینی را که بنا بر

وابسته به امپریالیزم به ستایش می پردازد و عملکرد های آنان را مورد تأیید و تمجید قرار می دهد .

آقای داکتر برهانی در مقدمه مقاله اش تحت عنوان " اسناد ساواک " می نویسد:

« آنچه خوانندگان محترم ذیلاً میخوانند ، ترجمه مقاله ای است که در سال ۱۹۸۰ ، دقیقاً یک سال پس از انقلاب ، در مجله معروف نیشین که در نیویارک چاپ می شود، به قلم من درج شده است . " ؛ " ۲ - نگارش مقاله در باره دوره خاصی از خفقان در کشور ، از دیدگاه من ، که هرگز ، و در هیچ مرحله ای ، عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته ام و ندارم ، به معنای آن نیست که وقتی خفقان را در دوره بعدی دیدم از آن چشم بپوشم. به عکس معتقدم که دوران خفقان جمهوری اسلامی ، به ویژه در سه مقطع ، سال ۶۰ و ۶۱ شمسی ، سال ۱۳۶۷ شمسی و سالی که در آن قتل های زنجیره ای شروع شد و تا به امروز ادامه پیدا کرده است ، از هر دوران رژیم پهلوی تیره تر و بدتر بوده است . اما من این خفقان را هم ناشی از آن خفقان قبلی می دانم »

آقای برهانی با آنکه در ظاهر به خواننده اش تلقین می کند که هرگز ، و در هیچ مرحله ای عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته و هم اکنون نیز ندارد ؛ مگر به گونه ای بسیار ظریفانه و " نامرئی " سیاست می کند ؛ چونکه هدف ایشان از کار و بار ادبی روشنگری طیف علاقه مند به ادب می باشد که این خود در نفسش جز سیاست کردن مفهومی ندارد ؛ زیرا ایشان از مدت ها است که قشر روشنفکر حیطه روابط اش را در تورنتو به کورسهای تدریس ادبیات ("حافظ شناسی") فرا می خواند. ایشان در اصل مانع حرکت آنها به سمت نهاد های سیاسی و مبارزاتی که علیه رژیم جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیزم می رزمند و آرزوی سرنگون کردن آن را در سر دارند ؛ می گردد . که در ماهیت خود چنین عملکردی خدمتی است به رژیم اسلامی وابسته به امپریالیزم

«... یکی مثل ایت الله خمینی طبق قانون اسلام آدم ها را می کشت ، و تعداد عظیمی را هم می کشت ، به دلیل این که طبق آن قانون هر کسی در عصر چهارده قرن پس از صدور آن احکام حتماً در عمرش یک کاری غیر شرعی واجب القتل کننده مرتکب می شود. پس همه گناهکاراند ، فقط هنوز همه شان در عین ارتکاب جرم گیر نیفتاده اند . ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر می کرد انگار وقتی که آدم می کشت آن تزلزل موقت از بین میرفت. شاه می خواست ثابت کند که شخصاً شاه است . در روزهایی که می خواهند علیه مصدق کودتا کنند ، شاه چنان متزلزل است که معلوم می شود اعتقاد راسخ دارد که شخصاً شاه نیست . پیش از انقلاب نیز همین وضع را دارد. کافی است آدم خاطرات ژنرال هایزر را بخواند . در این دوره نیز شخصاً شاه نیست . افسوس که چند نفر را گیر نمی آورد بکشد تا شخصاً شاه شود . همسرش گفته است که شاه چون نمی خواست مردم کشته شوند، ایران را ترک کرده است . این حرف بیشتر به شوخی شباهت دارد . شاه اگر نمی رفت کشته می شد ، و بعد که رفت ، چون عادت داشت سلطنت کند و دیگر نمی شد سلطنت کند فوراً بیماری اش قوت گرفت و مرد. [شماری از رسانه های گفتاری در آنزمان تبصره هائی در زمینه مسموم ساختن شاه داشتند- توخی] ولی شاه مسؤول حکومتی است که بعد از او بر سر کار آمد . شاه از دولتی که انتظار دوستی از آن داشت ، یعنی امریکا ، حتی یک پناه ساده هم ندید - شاه مریض بود و می رفت بمیرد . گذر زمانه مرگش را شتاب داد. شاه در سراسر حکومتش به ندرت آخوند کشت (...) اما همه کسانی که کشت روی هم روشنفکر به حساب می آمدند... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی می دید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند... » ؛ «... خمینی بر موجی که روشنفکران در جهت احراز دموکراسی در کشور به وجود آورده بود ، سوار شد ، ... ولی به رغم این هوشیاری

جنایاتش (تفاوت میان ارقام و انواع جنایات در دوره شاه تا دوره خمینی خیلی ها زیاد است) باید به حیوانات درنده تشبیه نمود، با این جلاد روشنفکران و سایر خلق های ایران که به ضد علم و تمدن بوده ، در گیر نمی گردد تا کدام صدمه ای متوجهش نشود . روشنفکران زیادی در خارج از کشور از طرف رژیم به قتل رسیدند ؛ مگر جمهوری اسلامی نگفت که بالای چشم براهنی ابرو است !

و آقای داکتر براهنی در ادامه می افزاید:

« اما چیزی که بیش از خصلت دیگر شاه به او لطمه زده تزلزل درونی و نادانی اوست ... » ؛ « البته من نه به فرض اعتقاد دارم ، و نه به فرض محال ، و از نظر تاریخی هم قاعدتاً اعتقاد ندارم که مرده ها را در مرحله بعدی تاریخ دخالت دهیم تا چیز عجیبی پیش آید. ولی شاه می توانست بدون کشتن گروه جزئی همان باشد که بود . و باز هم سقوط می کرد . جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بینم ... »

آقای داکتر براهنی (که یک زمانی در تالاری در تورنتوی کانادا در پاسخی یک تن از پرسش کنندگان که پرسیده بود " چرا علیه جمهوری اسلامی چیزی نمی گویند و یا نمی نویسند؟" ، در حالی که دست شان را به طرف گلوی شان می بردند ، فرمودند: " من نمی خواهم رگم را ببرند ") علت اصلی روشنفکر کشی را نخواستن روشن بسازد. سه تنی را که در اوضاع و احوال ایران هر کدام به گونه ای نقش خونبار شان را در خدمت به سیاست های امپریالیستی ایفاء کرده بودند ، یک تن از آنان را " دست نشانده " خوانده و شخصیت وی را از قول ربیعی یا خود، به سان سک به مثال کشیده ، فقط آدم کش وانمود ساخته - آدم کشی که از روی نادانی و تزلزل درونی دست به آدمکشی می زند، نه به خاطر دست نشانده بودنش ، نه به سبب امر ونهی از جانب آنانی که وی را با دست های شان ، که آغشته به خون خلق های جهان بوده ، بر تخت شاهی نشانده اند.

در اینجا هر گاه پای انکار آگاهانه ایشان از دخل و غرض آشکار و پنهان امپریالیزم امریکا در امور داخلی کشورش ایران (از کانال های ساخته شده اطلاعاتی مثل ساواک و پولیس و قدرت شبکه مخفی اطلاعات ارتش ساخته شده توسط آنکشور) در میان نباشد ، چنین تحلیل سطحی ، بیمار گونه و گمراه کننده از شاه و خمینی (که وی هم روی مشکل دینی روشنفکر می کشت) از شأن فهم و دانش چنین شخصیت براننده ادبی شناخته شده در سطح جهان ؛ کاملاً به دور بوده ایشان را حقیر جلوه می دهد ، که گویا برای تداوم حیاتش آگاهانه هزیان گوئی می نماید .

«...ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی می دید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند...»

(درنقل قول های بالا تکیه از توخی)

در جمله بالا آقای دکتر برهانی کشتار روشنفکران توسط خمینی را ناشی از فکری که گویا با خدا رابطه دارد وانمود کرده که بر اساس احکام الهی می کشد و می کشد و باز هم می کشد . همانطوری که در کشور ما ، ملا ربانی ، ملا مزاری ، گلبدین حکمتیار ، احمد شاه مسعود ، سیاف ، محقق ، خلیلی ، و امثال این گرگان درنده و سگ های آموزش دیده امپریالیزم گویا به حکم خدا می کشتند و می سوختاندند و تجاوز می کردند و غارت می نمودند و ملا عمر هم در پشت پرده شال سرشانه اش با خدا راز و نیاز داشت و حکم کشتار مردم را از خالقش در یافت می کرد. آقای برهانی خواسته - با جملات ظاهراً جذاب - سیمای واقعی ارتباط خمینی با ساواک و خدای اصلی وی ، یعنی CIA را بپوشاند و علت نکشتن خمینی توسط شاه را به سبب همباوری شاه با وی در همین راستا نشان بدهد ! هر گاه به داخل مقوله "دست نشانده" با ذره بین ذره شمار دقت سیر همه جانبه داشته باشیم ، خواهیم دید که واژه "دست نشانده" نمایانگر فاقد اراده خودی بوده ، حتی در جلسه های نیمه خصوصی "دست نشانده" نیز خط

خمینی هم به سوی اشتباهی شبیه اشتباه شاه رفت . او کار ناتمام شاه را در سرکوب روشنفکران جدی گرفت و به زعم خود در سال ۶۷ کار را یکسره کرد ، ... »

آقای برهانی در اینجا - موقتاً خود را دچار آشفته فکری نشان داده - به جز "نادانی" شاه و "تزلزل درونی" وی کدام عامل دیگری را در آدم کشی های وی نمی بیند . باز هم با همان لطف همیشگی امپریالیزم امریکا را تبرئه می کند . شاه را نادان می گوید ؛ مگر خمینی را هوشیاری خواند که فقط دچار اشتباه شده و روشنفکر کشته وبعد می گوید شاه نادان اشتباه کرده که آدم کشته ... !!

آقای داکتر قتل و کشتار روشنفکران را به گردن شاه می اندازد که "جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بیند" در اینجا عامل کشتار روشنفکر مبارز را در روانشناختی شاه جست وجو می کند و علت را عدم ثبات روانی و نادانی وی می پندارد و در جای دیگر استاد برهانی عامل روانشناسی (مثل "تزلزل درونی") شاه را نادیده گرفته ابراز می دارند که :

« ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر می

کرد . انگار وقتی که آدم می کشت آن تزلزل موقت از بین می رفت ... »
بدین مفهوم که شاه هنگامی به ثبات روانیش دست می یافت که آدم می کشت و می شد شاهی با ثبات (و شاید هم آدم فهمیده) . چنین استدلال برای کاوشگری که خود شخصاً در بطن وقایع و حوادث تاریخی کشورش قرار داشته (نه از دیدرس پراتیک و مبارزه ؛ بل از منظر ناظر بودن اوضاع و حالات جاری در آن زمان) ، موجب آشفته فکری نسل روشنفکر شده در نهایت گمراه کننده است . برداشت چنین شخصیت با تبحر از "دست نشانده" بودن شاه نمی تواند این باشد که گویا دست نشانده روی مشکل روانی روشنفکر می کشت . چنین استدلالی عامیانه و به شوخی های بی مزه می ماند.

امپریالیست ها عجین شده ، در واقع این تفکر بازتابی است از شرایط بهره کشی پروولتاریا و چپاول ارزش اضافی تولید شده توسط آنان ... که بحث روی روی این مهم در چوکات معین شده این نوشتار شامل نمی باشد .

حالا می بینیم که آقای داکتر محیط دست شان به کتاب مهمی از خیر نگار معروف امریکائی رسیده ، وباز یافته های نوین شان را از آن کتاب در نشریه " شهروند " (شماره ۱۰۵۷ مؤرخ ۲۱ بهمن ۱۳۸۴) به دست نشر سپرده ، و کار در خور توجهی را در این راستا انجام داده است .

این نکته قابل یاد آوری است که تأیید بخشهای مورد نظر این قلم ، مبنی بر تثبیت پروژه انتقال قدرت از شاه به خمینی - توسط CIA - و خمینی که خود در خفاء با این سازمان ارتباط محکم و استوار ؛ اما غیر مستقیم و کاملاً مخفیانه داشت (و یا به گفته والر عضو بلند پایه CIA : « ما آیت الله ها را مأمور مستقیم خود نمی کنیم . ») را می توان از خلال جملات مندرجه این کتاب معروف استنباط کرد.

از نوشته کتاب " Devil's Game " اثر " Robert Dreyfuss " که داکتر محیط آن را زیر عنوان (معرفی کتاب " بازی شیطان " Devil's Game) آورده ، بخشهای آن را انتخاب و توجه شما خوانندگان مشتاق کاوش در مورد ماهیت اصلی جمهوری اسلامی ایران را به آن جلب مینمایم . [نوشته داکتر محیط و تبصره هایش بالای اثر " Robert Dreyfuss " به رنگ آبی نشانی شده]

نوشته داکتر محیط در ذیل عنوان فوق چنین می باشد :

« رابرت " Robert Dreyfuss " نویسنده کتاب مدت ۱۵ سال است که به عنوان خبر نگار پژوهشگر دست اندرکار تحقیق و نوشتن مقالات تفصیلی در باره رویداد های سیاسی ، اقتصادی و مسائل مربوط به امنیت ملی امریکا است . سال ۲۰۰۱ توسط مجله بررسی خبر نگاری دانشگاه

حرکی داده شده را پیش نظرش قرار می دهند ، تا مبادا گامی بردارد در جهت ترمد و خود ارادیت .

۷- معرفی کتاب " بازی شیطان " از جانب آقای داکتر مرتضی محیط :

آقای داکتر مرتضی محیط مارکسیست ، نویسنده و کاوشگر امور سیاسی بوده ، مقالات تحلیلی در رابطه با مسائل ایران و جهان در نشرات دارند . ایشان چند سال قبل معتقد به رویکار آمدن خمینی بر مبنای نیاز بازار بود . در صحبت مختصری - قبل از سخنرانی ایشان - در تالاری که به همین مناسبت در شهر تورنتوی کانادا تدارک دیده شده بود ، نظراین قلم مبنی بر رویکار آمدن خمینی از کانال سازمان سیا را نپذیرفت . زمانی که من این مطلب را به ایشان گفتم ، دفعته تکان خورده در حالی که با حیرت به طرفم می نگریست چند گامی به عقب برداشته دو و یا سه بار این جمله : « نه نه ! اینطور نیست من طرفدار تئوری توطئه نیستم خمینی را بازار به وجود آورد » را تکرار کرد . (نقل به قول مستقیم)

در این شکی نیست که این صاحبان بازاراند که منافع بازار را بر هر چه در طبیعت هست ، مقدم شمرده ، در مواقع بروز بحرانات خطرزا ، در گام نخست از طریق شگرد های " تئوری توطئه " حفظ و تا حد توان گسترش می دهند . در صورت عدم کارآئی " تئوری توطئه " به لشکر کشی مستقیم و اشغال آشکار کشور های مورد نظر می آغازند .

در اصل توطئه و دسیسه ، نیرنگ و خدعه ، چال و فریب و هزار و یک ترفند به خاطر نیل به اهداف سیاسی ، اقتصادی ، نظامی ، فرهنگی و ... ، که تشریح میتود ها وشگرد های استفاده از آن در مواقع بروز نخستین تکانهای موج زای انقلابات اجتماعی ، که منافع خداوندان اصلی بازارها در مناطق مختلف جهان را به خطر مواجه می سازد ، در رگ و پی و مغز استخوان

ازدهه های ۶۰ و ۷۰ در افغانستان . رشد اسلامگرایان دست راستی در افغانستان منجر به جنگ داخلی در آن کشور و در سالهای دهه ۱۹۸۰ روی کار آمدن طالبان و آغاز فعالیت اسامه بن لادن برای به وجود آوردن القاعده گردید. " (همانجا)

در مقاله ای زیر عنوان " جنگ سرد ، جنگجویان مقدس " که قرار است در شماره جنوری-فبروری مجله مادر جونز به چاپ رسد ، رابرت درایفوس ارتباط تنگاتنگ اسلام سیاسی دست راستی - به ویژه اخوان المسلمین - با دولت امریکا را برملا ساخته و پذیرائی رسمی پرزیدنت آیزنهاور از سعید رضانی رهبر اخوان المسلمین در کاخ سفید را تشریح می کند . این ملاقات در چارچوب کنفرانس پر اهمیت صورت می گیرد که از سوی وزارت خارجه امریکا و سازمان CIA در سپتامبر ۱۹۵۳ در دانشگاه برینستون ترتیب داده شده بود و چندین نفر از نظریه پردازان بلند پایه و استادان دانشگاههای امریکا و مستشرقین امریکائی ، انگلیسی و کانادائی و غیره به علاوه رهبران گروه های دست راستی اسلامی از کشور های مسلمان در آن شرکت داشتند تا در باره اهمیت اسلام سیاسی و نقش آن در مبارزه با کمونیسم به بحث و گفت و گو پردازند . طبق سند سری که اکنون بیرون آمده ، هدف از تشکیل این کنفرانس این طور توضیح داده می شود :

"در ظاهر اینطور وانمود می شود که کنفرانس صرفاً کوششی برای بالا بردن معلومات ما در باره اسلام است . اما هدف واقعی عبارت از دورهم گرد آوردن افراد با نفوذی است که می توانند دیدگاه اسلام را در زمینه های آموزش ، علوم ، حقوق ، فلسفه و بنا بر این ناگزیر در زمینه سیاست فرمول بندی کنند... از میان نتایج مختلفی که از این گردهمایی می توان انتظار داشت عبارت از تحرک بخشیدن و سمت و سو دادن به جنبش نو زائی اسلام در درون خود اسلام است . "

(نقل از سایت انترنتی رابرت درایفوس (Robertdreyfuss.com)

کولمبیا به عنوان خبرنگار پژوهشگر برجسته انتخاب شد . مقالات او در باره نقش نفت در حمله امریکا به عراق برنده جایزه اول Project Censored در سال ۲۰۰۳ شد . رابرت درایفوس در برنامه های تلویزیونی پر شماری شرکت داشته و در روزنامه ها ومجلات معتبر و ترقیخواه متعددی مقاله داشته است .

کار این نویسنده در سالهای بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ ، تحقیق و بررسی و نوشتن مقالات پرشماری در باره حمله امریکا به عراق و افشای اشخاصی چون احمد چلبی و نهاد های پنهانی مانند اداره طرحهای و یژه پنتاگون و برنامه محافظه کاران نو برای خاور میانه ، جاسوسی های اقتصادی سازمان CIA ، پیمانکاری های صد ها میلیارد دالری پنتاگون با کارخانه های اسلحه سازی و غیره بوده است . نویسنده انگیزه خود در نوشتن کتاب را چنین خلاصه می کند :

" پر کردن حلقه های مفقوده در میان میلیون ها جمله ای که در باره اسلام سیاسی و سیاست های ایالات متحده بعد از ۱۱ سپتمبر نوشته شده ؛ به قول او: " هدف کتاب پاسخ دادن به این سؤال است " که : " چگونه با این مخمصه دچار شدیم؟ "

در ادامه پرسش به پاسخ بالا می خوانیم :

" در این کتاب قصد دارم به بخشی از این سؤال پاسخ دهم که چرا دولت امریکا و بسیاری از متحدینش به مدت بیش از ۵۰ سال " جناح راست اسلامی " را به عنوان شرکائی مطلوب در جنگ سرد برای خود انتخاب کردند . بر خورد من در این کتاب به صورت یک مؤرخ نیست بلکه به عنوان یک خبر نگار است "

(از سایت انترنتی رابرت درایفوس (Robertdreyfuss.com)

نویسنده سپس در مورد " اشتباه " دیگر دولت امریکا می نویسد :

" دولت امریکا از جهاد گران اسلامی در افغانستان حمایت کرد . این نوع پشتیبانی مدتها پیش از دخالت شوروی در افغانستان در سال ۱۹۷۹ آغاز شده بود و ریشه های آن بر می گردد به فعالیت های مخفیانه سازمان CIA

در سطور بالا هدف از نوشتن کتاب را از زبان نویسنده نقل کردم. در زیر فراز هائی از کتاب را که مربوط به تاریخ پنجاه و چند سال اخیر کشورمان بوده است، می آورم.

رابرت بیر (R.Baer) مأمور قدیمی عالیرتبه سازمان CIA در کتاب خود زیر عنوان "هم خوابگی با شیطان" می نویسد:

"در پشت همه این رویدادها راز حقیر و کثیفی در واشنگتن وجود داشت و آن این که کاخ سفید به اخوان المسلمین به عنوان متحدی پنهانی نگاه می کرد؛ به صورت سلاخی علیه کمونیسم. این عملیات پنهانی از سالهای دهه ۱۹۵۰ با برادران دالس آغاز شد - آلن دالس در سازمان سیا و جان فوستر دالس در وزارت خارجه - آنهم هنگامی که بر کمک مالی عربستان سعودی به اخوان المسلمین علیه عبدالناصر صحنه گذاشتند. از دیدگاه واشنگتن جمال عبدالناصر یک کمونیست بود. از نظر آنان او صنایع بزرگ مصر و از جمله کانال سوئز را ملی خواهد کرد. منطق جنگ سرد، واشنگتن را به این نتیجه رسانده بود که: اگر الله قبول کند تصمیم بگیرد که قتل سیاسی مجاز خواهد بود، چه بهتر - به شرطی که در حضور افراد با فرهنگ در مورد آن صحبتی نشود."

(صفحه ۱۰۲ کتاب)

درايفسوس در دنباله نقل قول بالا می نویسد:

"در حالی که دولت امریکا و انگلیس با آتش بازی می کردند و آدمکشانی از میان اخوان المسلمین علیه ناصر بسیج می شد، شواهد نشان می دهد که اخوان المسلمین در حال همکاری با گروه تروریستی اسلامی در ایران به نام فدائیان اسلام بود. بنیانگذار فدائیان اسلام آیت الهی که در همکاری مستقیم با سازمان CIA در صدد بر انداختن دکتر مصدق بود. برنارد لوئیس مأمور سابق انتلیجننت سرویس انگلیس و مستشرق کنونی امریکائی اشاره می کند که تصمیم اخوان المسلمین به مخالفت رویا روی با عبدالناصر در رابطه با پیوند این سازمان با فدائیان اسلام بود. " (همانجا)

نویسنده در این مقاله اظهار تعجب می کند که دولت امریکا چگونه از رهبران چنین گروه های مخفی، خشونت گرا، و تروریستی می خواهد برای تجدید حیات اسلام حمایت کند و در پاسخ به سؤال خود می نویسد:

"چنین دیدگاه و عملکردی خصلت اساسی سیاست ایالات متحده در آن زمان بود چرا که هر کسی ضد کمونیست بود، متحد ایالات متحده تلقی می شد."

و سپس اضافه می کند که در مصاحبه با دهها نفر از مأموران قدیمی و عالیرتبه سازمان CIA که در زمان جنگ سرد فعال بوده اند، همه بدون استثناء و به عنوان یک اصل پذیرفته شده اذعان کرده اند که از اسلام به عنوان سدی در برابر گسترش شوروی و ایدئولوژی مارکسیستی در میان توده های مردم استفاده شده است.

برای ما مردم ایران، کتاب از آن جهت اهمیت دارد که شاید برای نخستین بار از زبان مأموران عالیرتبه سازمان سیا، وزارت خارجه و وزارت دفاع امریکا ارتباطات گسترده میان بخشی از روحانیت شیعه با دستگاه های امنیتی امریکا و انگلیس در دوران ملی شدن صنعت نفت به رهبری داکتر مصدق و نقش این روحانیون در کودتای ۲۸ مرداد و بر انداختن دولت داکتر مصدق و نیز جریان سلسله حوادثی را می شنویم که زیر نظر دستگاههای امنیتی امریکا اتفاق افتاده و منجر به سوار شدن روحانیت دست راستی بر موج انقلاب ۱۳۵۷ و قدرت گیری خمینی و اطرافیانش گردید.

لازم به تذکار است که در سالهای اخیر به دلیل بالا گرفتن اختلاف میان سازمان CIA از یکسو و پنتاگون و کاخ سفید از سوی دیگر شماری مأموران قدیم و بازنشسته CIA حاضر به افشاءگری گوشه هائی از فعالیت های خود شده اند و از اینرو خبرنگاران پژوهشگری چون رابرت درایفوس از این موقعیت استفاده کرده و اسراری را بر ملا ساخته اند.

[عضو CIA (والر) تلویحاً می‌رساند که خمینی هم مأمور آنان بوده است، زیرا که وی در جمله افشاء گرش صیغه جمع ("ها") را بعد از اسم ("آیت الله") به کار برده است. گویا نخواستند احساسات پیروان از دنیا بیخبر و ساده اندیش این جلاّد ستم پیشه را با گفتن کلمه ("... مأمور مستقیم ما") جریحه دار سازد. ما در کشوری جاسوس زده خود افغانستان مثالهایی از این دست داریم. به گلبدین حکمتیار بنگرید. وی به علاوه این که با روسها رابطه داشت ننگ خدمت مستقیم به ISI را نیز با دل و جان پذیرفت. و یا احمد شاه مسعود را در نظر بگیرید که چسان از دامن استخبارات نظامی افغانستان برخاسته به آغوش استخبارات نظامی شوروی پناه برده "افتخار عضویت" آن را کمائی کرد. بعد از آن در مرحله سوم گام گذارد، یعنی رابطه با CIA برقرار نمود. از کارمل و اعضای کمیته مرکزی حزبش مثل نجیب جلاّد و امثال شان چقدر باید نوشت - توخی]

نویسنده از والر می پرسد :

" آیا سازمان CIA مستقیماً به کاشانی پول داد؟ او در جواب می گوید: "بله."

و ادامه می دهد :

" پولها هم برای خود کاشانی و هم عوامل او بود. پول برای ارتباط گیری، پخش اعلامیه و جزوه و غیره در بخش جنوبی شهر تهران." .

به دنبال آن رابرت درایفوس توطئه های پشت پرده برای برانداختن مصدق را توضیح می دهد، (صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷) و به شکل گیری فکری آیت الله خمینی در سالهای دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ اشاره کرده می نویسد :

" او بنا به سابقه فکری اش به سوی کاشانی و نواب صفوی و فدائیان گرایش داشت و از طرفداران روحانی محافظه کار آیت الله بروجرودی نیز بود ... کاشانی در این هنگام مرشد خمینی بود و آیت الله از دستور کاشانی در مخالفت با مصدق و موافقت با برگشتن شاه تبعیت کرد." (صفحه ۱۱۹)

به عبارت دیگر فدائیان اسلام و رهبر آن آیت الله کاشانی نه تنها در برانداختن دکتر مصدق نقش داشتند بلکه در صدد از میان بردن جمال عبدالناصر هم بودند.

رابرت درایفوس بر این عقیده است که هم مصدق و هم ناصر در ابتدای رویکار آمدن، تا حدودی از حمایت دولت امریکا بر خوردار بودند، اما دولت آیزنهاور با این نظر موافق نبود و عقیده داشت که: " یا با ما هستیید - یعنی به ما پایگاه نظامی دهید، به پیمانهای نظامی ما می پیوندید، دروازه های کشور خود را بروی انحصارات ما باز می کنید و به آنها امتیازات لازم را می دهید - وگرنه علیه ما هستیید." (صفحه ۱۰۸)

در ادامه می خوانیم:

" درست همان گروه های اسلامی دست راستی که CIA در ۱۹۵۳ برای برانداختن دکتر مصدق به آنها کمک مالی کرد در سال ۱۹۷۹ شاه را برانداختند." (صفحه ۱۰۹)

در صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵ کتاب گوشه هائی از مصاحبه نویسنده را با اولین مأمور سازمان سیا به نام جان والر J.Waller می خوانیم :

" فردی که عملیات مخفی سازمان CIA در ایران میان سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۳ را اداره می کرد جان والر بود."

جان والر در میان عشایر قشقائی، بختیاری و کُرد کار می کرد، در عین حال که جاسوسان سابق المان را برای سازمان CIA استخدام می کرد. او به نویسنده می گوید :

کاشانی مهمترین رهبر مذهبی بود و از اینرو با او روابط نزدیکی برقرار کردم. سپس با لبخند ادامه می دهد: "چهره آیت الله را با گچ رنگی نقاشی کردم. او ابتداء مدتی جلو من نشست، اما بقیه نقاشی را از روی عکس او تمام کردم."

والر تأیید می کند که آیت الله مأمور CIA نشد. اما بلا فاصله ادامه می دهد: " ما آیت الله ها را مأمور مستقیم خود نمی کنیم."

درايفوس در ادامه می نویسد :

" در اوایل سال ۱۹۷۸، در تلگراف های سری که از ایران به وزارت خارجه آمریکا و سازمان CIA می رسید اسم ریچارد کاتوم دوباره ظاهر می شود . جان استمپل مأمور سفارت آمریکا در ایران با محمد توکلی رهبر جنبش طرفداران خمینی ملاقات می کند. محمد توکلی از او می پرسد آیا پروفیسور ریچارد کاتوم را می شناسید ؟ و از او می خواهد که اسم او را با ریچارد کاتوم چک کند."

در اینجا نویسنده نکته پر اهمیتی را بر ملا می کند و می نویسد :

" چند هفته قبل استمپل با توکلی و بازرگان رهبر نهضت آزادی ملاقات می کند و توکلی - آشکارا با اشاره به ریچارد کاتوم - به طور عجیبی از استمپل می پرسد که آیا دولت کارتر "کانال جداگانه ای" بیرون از کانال وزارت خارجه در سفارت دارد ؟ (صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ کتاب)

محمد توکلی سپس به استمپل می گوید :

"نهضت آزادی در زمانی که ریچارد کاتوم مأمور وزارت خارجه بود اطلاعات فراوانی در اختیار او گذاشته است و به دادن این اطلاعات ادامه داده است ... ریچارد کاتوم به رفت و برگشت خود به میان تهران و پاریس ادامه می دهد و در پاریس با آیت الله خمینی و ابراهیم یزدی و قطب زاده ملاقات می کند" (صفحه ۲۳۵)

چارلز ناس (C.Naas) مأمور سفارت آمریکا در جون ۱۹۷۸ به هنری پرشت مسؤول میز ایران در وزارت امور خارجه می نویسد : " برای ما بسیار جالب است که ریچارد کاتوم ، همانطور که چند نفر از ما فکر می کردیم هنوز رابطه اصلی [نهضت آزادی] با امریکاست و خود آنان (توکلی) حاضر به تأیید این مطلب است . " (همانجا)

" به دسمبر ۱۹۷۸ که می رسیدم و انقلاب در آستانه پیروزی است ، تلگراف سری وزارت خارجه نشان می دهد که ریچارد کاتوم به طور مخفی به تهران آمده است ... اما در این موقع کاتوم کوشش می کرد میان یزدی،

فصل نهم کتاب مربوط به انقلاب ۷۹- ۱۹۷۸ ایران و دخالت فعال دولت آمریکا در آن - لا اقل از اوایل سال ۱۹۷۷ یعنی دو سال قبل از پیروزی انقلاب است . در این فصل به ویژه نقش دو مهره پر اهمیت در فراهم آوردن مقدمات انتقال قدرت از شاه به آیت الله خمینی آشکار می شود : یکی ریچارد کاتوم مأمور کهنه کار سازمان سیا و دیگری ابراهیم یزدی . در صفحه ۲۳۴ کتاب می خوانیم :

" ریچارد کاتوم از مأموران امنیتی دولت آمریکا بود که ادعا داشت "شبهه تفکر شیعی" را درک می کند. او در اوایل دهه ۱۹۵۰ عضو گروه عملیات مخفی سازمان CIA در ایران بود ... کاتوم در ۱۹۵۸ استاد دانشگاه پیتزبورگ شد ، اما در سازمان CIA و عملیات مخفی آن باقیماند و رابطه خود را در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با مخالفان شاه چه شخصیت‌های مذهبی و چه ملی - حفظ کرد . او به ویژه با دونفر در سال ۱۹۷۸ که در دوران تبعید خمینی در پاریس از نزدیکترین مشاورین او بود رابطه بسیار نزدیک داشت : یکی ابراهیم یزدی و دیگری صادق قطب زاده . این دو (یزدی و قطب زاده) سالها با آمریکا مسافرت کرده یا در آنجا زندگی کرده بودند و هر دو با اخوان المسلمین همکاری نزدیک داشتند . ابراهیم یزدی در این رابطه (رابطه با اخوان المسلمین) انجمن های اسلامی را بنا نهاد . "

[در عضویت این دو در سازمان سیا که می توانستند با رهبر مذهبی آینده ایران زیر گوشی و سر گوشی صحبت نمایند و ... کی می تواند ابراز تردید نماید - توخی]

در ادامه می خوانیم :

" ریچارد کاتوم هنگامی که به عنوان مأمور CIA در ایران کار می کرد ، اول بار ابراهیم یزدی را در اواسط دهه ۱۹۵۰ در ایران ملاقات کرد ه و با او دوستی نزدیک بر قرار کرد . یزدی در سالهای دهه ۱۹۶۰ میان ایران ، پاریس و ایالات متحده رفت و آمد می کرد و با قطب زاده و فعالان مذهبی ایرانی طرفدار آیت الله خمینی کار می کرد . "

مقامات ایرانی از همان ابتداء از مأموران CIA می خواستند که اطلاعات مهم و دقیقی در بارهٔ عراق در اختیار آنها گذاشته شود. بروس لینگن جانشین سفیر امریکا در این رابطه به رابرت درایفوس می گوید:

"ما نسبت به عراق نگران بودیم. روابط میان عراق و ایران به پائین ترین سطح رسیده بود و خمینی نفرت شدیدی از صدام حسین داشت و می خواست انقلاب خود را به عراق صادر کند. عراق مطمئناً از هدفهای عمدهٔ او بود. به یاد می آورم که من همهٔ اطلاعات در بارهٔ عراق را به مقامات ایرانی دادم: دربارهٔ ظرفیت نظامی عراق، استقرار نیروهای نظامی آن کشور و هدفهای نظامی آن." (صفحات ۲۳۹- و ۲۴۰)

[طراحان جنگ با عراق کسان دیگری، یعنی اعضای استخبارات نظامی وزارت دفاع در قالب روحانی و سپاه باید بوده باشند که فرامین را از طریق کانال های مخفی دریافت می کردند و گفتهٔ جانشین سفیر امریکا در تهران (بروس لینگن) به نویسندهٔ کتاب کاملاً گمراه کننده بوده وی می داند که نویسنده گفتهٔ وی را در کتابش انعکاس می دهد از همین سبب از هویت شناخته و مشهور رابرت درایفوس سود برده می خواهد سردمداران جمهوری اسلامی را که با هزاران تسمه و رشمه به ساواک و CIA بسته اند را غیر وابسته، ملی و مستقل وانمود سازد - توخی]

کتاب علاوه بر روشن کردن ریشه های جنگ ایران و عراق به روشن شدن نکتهٔ دیگری نیز کمک می کند و آن هم اختلاف میان برژینسکی مشاور امنیتی جیمی کارتر و سایروس ونس وزیر خارجه امریکاست. برژینسکی ابتداء در صدد کودتای نظامی برای حفظ شاه بود، اما سیر حوادث در مدت کوتاهی نظر او را تغییر می دهد و به فکر استفاده از رژیم تازه به قدرت رسیده [تازه به قدرت رسیده نه؛ بلکه تازه به قدرت رسانیده شده از جانب امریکا- توخی] برای "کمریند سبز" در برابر شوروی می افتد. هنری برشت به نویسنده کتاب در این رابطه می گوید:

قطب زاده و دیگر یاران خمینی از طریقی خارج از کانال وزارت خارجه به طور علنی با مقامات واشنگتن رابطه برقرار کند. " (همانجا)

[علنی به خاطری که پیشوای مذهبی و رهبر ایران شخصیت غیر وابسته و مستقل جلوه داده شود - توخی]

پرشت به نویسنده کتاب می گوید:

"در اواخر سال ۱۹۷۸ کاتوم به من خبر داد که ابراهیم یزدی به واشنگتن می آید و باید با او ملاقات کنیم... سر انجام مقامات وزارت خارجه باب مذاکره با انقلابیون از جمله یزدی و داماد او شهریار روحانی راباز کردند .. ملاقات ها در پاریس ادامه یافت و ریچارد کاتوم در تهران مأمور سفارت امریکا را به آیت الله بهشتی نمایندهٔ رسمی آیت الله خمینی معرفی کرد. ایرانی ها (بهشتی و یزدی) به مقامات سفارت اطمینان دادند که آیت الله خمینی - هیچ بلند پروازی سیاسی ندارد و دولت امریکا نباید از او واهمه داشته باشد" (صفحه ۲۳۷)

[ابراز جملهٔ اخیر برشت (کسی که مسؤول میز ایران در وزارت امور خارجه می باشد و از رابطه خمینی با CIA خبر دارد) در اینجا به خاطری است که رژیم آخوندی ایران را دارای استقلال کامل سیاسی وانمود سازد - توخی]

درسال ۱۹۷۹، در هفته های اول پیروزی انقلاب دو نفر از مأموران عالیرتبهٔ سازمان CIA - رابرت ایمز (R.Ames) و جورج کیو (G.Cave) به ایران مسافرت می کنند. ایمز رئیس بخش خاور میانه سازمان CIA لا اقل یکبار با آیت الله بهشتی ملاقات می کند. دیگر مأموران CIA با یزدی و عباس امیر انتظام و دیگر مقامات روحانی ایرانی ملاقات می کنند و یک سیستم رد و بدل اطلاعات به ویژه در مورد عراق میان آن دو (ایرانی و امریکائی) برقرار گردید. (صفحه ۲۳۹)

خلق های جهان رنگین است) هم از موضوع بی خبر می ماند؟! مشاورپولندی تبار کارتر و... (برژینسکی) زمانی که تحصیلاتش را در مونترئال کانادا به پایان رساند در ۱۹۵۳ شامل پوهنتون (دانشگاه) هاروارد شده در رشته علوم سیاسی دوکتورایش را گرفت. از دید این قلم نخبه های این پوهنتون را هر طوری می بود وارد چنبر سازمان CIA می نمودند...

۸- نگاهی به بخشی از "آئین نامه نحوه اجرای احکام قصاص،

رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق" در جمهوری اسلامی ایران:

از آن بخش " آئین نامه ... " آغاز می کنم که نویسنده در نشریه " ایران استار " نوشته:

« ... سال از اجرای این مجازات های خشن و نا انسانی می گذرد نه فقط تا کنون قدمی برای لغو آن بر نداشته است که اخیراً طی آئین نامه ای نحوه اجرای انواع این مجازات ها را نیز مشخص کرده است ... متن این آئین نامه که در شماره ... روزنامه رسمی جمهوری اسلامی به تاریخ ۱۹ آذر [قوس] ۱۳۸۲ درج شدن است نشان می دهد که درست در هفته ها و ماه هائی که مأموران جمهوری اسلامی در گفت و گو با مقامات غربی از بهتر شدن وضع حقوق بشر در ایران سخن می گفتند و برای نمونه لغو مجازات سنگسار را به آنان وعده می دادند نه تنها چنین قصدی نداشتند، بلکه در حال تنظیم آئین نامه آن بوده اند ... تهیه و تصویب این آئین نامه را باید کار مشترک دو قوه مجریه و قضایه جمهوری اسلامی ایران دانست.

آئین نامه، همانطور که از عنوان آن بر می آید تنها به موضوع شلاق و اعدام که در جمهوری اسلامی به صورت روزمره رواج دارد اکتفاء نمی کند و بلکه مقولاتی دیگر از جمله سنگسار، قتل و صلب (به صلیب کشیدن) را نیز در بر گرفته است. شاید برای غالب ایرانیان که شاهد خشونت های

" یک بار هال ساندرز (معاون وزارت خارجه در امور خاور میانه) برای دیدار به کاخ سفید می رود. وقتی از آنجا برگشت به من گفت: " خوشحال خواهی شد اگر به تو بگویم که ما در صدد هستیم روابط جدیدی با ایران برقرار کنیم. "، " نظریه مطرح شده این بود که ما می توانیم از نیرو های اسلامی علیه شوروی استفاده کنیم. تئوری این بود که یک کمربند بحران زا وجود دارد بنابر این یک کمربند اسلامی می تواند علیه شوروی بسیج شود. این دیدگاه از آن برژینسکی بود."

به گفته ریچارد کاتوم بر افتادن شاه از نظر برژینسکی یک فاجعه بود. در ابتداء برژینسکی خواهان یک پینوشه در ایران بود.

" اما وقتی این مسأله صورت نگرفت در صدد برقراری اتحاد با نیرو های اسلامی در حال ظهور و از جمله جمهوری اسلامی افتاد. هدف برژینسکی به هیچ رو وجود ثبات در منطقه نبود. هدف او ایجاد اتحاد همه جانبه ای علیه شوروی در منطقه بود که آن را کمربند یا " قوس بحران زا" می نامید. به تابستان ۱۹۷۹ که می رسیم برژینسکی به صداقت ضد کمونیستی خمینی اطمینان پیدا می کند. " (صفحه ۲۴۱) لوس آنجلس ۲۳-۱۲-۲۰۰۵ «

در پایان معرفی نکات مهم - از جمله ایجنس CIA بودن آیت الله ها به شمول شخص خمینی - از کتاب "Robert Dreyfuss" توسط آقای مرتضی محیط این قلم باید این نکته را در مرکز دید خوانندگان محترم قرار بدهد: مشاور امنیتی رئیس جمهور امریکا - که بعد از سرکوب وحشیانه و خاینانه پیشنوازان انقلاب ۱۳۵۷ ایران به صداقت ضد کمونیست بودن خمینی اطمینان پیدا می کند - بر "استقلال" وی مهر "تأیید" می زند، به راستی از بازی پشت پرده CIA و نقش پنهانی خمینی و ارتباطش با CIA در این بازی چیزی نمی دانست؟ آیا عملیات CIA آنقدر مخفیانه سازمان داده می شد که؛ حتی مشاور امنیتی رئیس های جمهور امریکا (که یکی از مغز های متفکر سیاست خارجی امپریالیزم امریکا می باشد و دستانش در خون

مبحث چهارم این آئین نامه که به " تشریفات خاص اجرای حد رجم " (سنگسار) اختصاص یافته است و طی ۳ ماده و ۲ تبصره نحوه اجرای این مجازات ضد انسانی را توضیح داده است. در اینجا می خوانیم که " لازم است حد اقل سه نفر از مؤمنین در زمان اجرای حد حضور داشته باشند " (ماده ۲۱). هم چنین مأموران " موظفند بدو محل اجرای حد را به کیفیت مقرر در ماده ۱۰۲ قانون مجازات اسلامی حفر نموده و مقداری سنگ به اندازه های مقرر در ماده ۱۰۴ همان قانون در محل اجرای حکم آماده کنند " (ماده ۲۱). در ماده بعدی، آئین نامه تعیین می کند که در چه شرایطی سنگ اول را قاضی صادر کننده حکم یا شاهدان باید بزنند. علاوه بر این، در یک تبصره مشخص می کند که چگونه محکوم می تواند در صورتی که زنا به اقرار خود اوثابت شده باشد با فرار از گودال، خود را از مرگ نجات دهد. فراموش نکنیم که بر اساس قانون مجازات اسلامی، برای سنگسار، مرد را تا کمر و زن را تا سینه زیر خاک می کنند، و در این صورت معلوم است که کدام یک از آنان (حتا صرفنظر از قدرت جسمی متفاوتشان) شانس بیشتری برای بر کشیدن خود از گودال و فرار از مرگ زجر آور خود دارند. و باز فراموش نکنیم که " مؤمنین " حاضر در صحنه که وظیفه زجر کشی محکوم به سنگسار را به عهده دارند مردند، و عملاً با قساوت بیشتری سنگ پاره های خود را به سوی زن " محکوم " مرگ پرتاب می کنند.

در محبت پنجم ما با " تشریفات خاص اجرای حد صلب " آشنا می شویم در ماده ۲۴ آئین نامه می خوانیم:

" در اجرای حد صلب محکوم را به چوبه دار که شبیه صلیب تهیه شده، در حالتی که پشت به صلیب و رو به قبله بوده و پاهایش مقداری از زمین فاصله داشته باشد آویزان کرده و دست های وی را به دو چوب افقی و پاهایش را به چوب عمودی می بندند و به مدت سه روز تحت حفاظت و مراقبت مأمورین نیروی انتظامی به همان حال رها می کنند " چنین است. دو هزار سال پس از داستان به صلیب کشیدن مسیح، جمهوری اسلامی ایران این شیوه زجر آور را برای کشتن یک انسان به کار می گیرد و در

فراوان و بی حد جمهوری اسلامی بوده اند باور کردنی نباشد که انواع مجازات های خشونت بار و آدم کشی قانونی در این جمهوری از نمونه های شناخته شده آن به مراتب فراتر می رود و به حدی باور نکردنی می رسد. علاوه بر این، نویسندگان و تصویب کنندگان این آئین نامه (و قوانین مربوط به آن) چنان با خون سردی و سنگدلی از اجرای مجازات ها سخن می گویند که گوئی کمترین احساس انسانی در آنان یافت نمی شود.

در ماده ۱۴ آئین نامه می گوید:

" اجرای قصاص نفس، قتل و اعدام ممکن است به صورت حلق آویز به چوبه دار، و یا شلیک اسلحه آتشین و یا اتصال الکتریسیته و یا به نحو دیگر به تشخیص قاضی صادر کننده رأی انجام گیرد. « اعدام به وسیله چوبه دار و یا جوخه آتش روش غالب آدمکشی قانونی در جمهوری اسلامی بوده است. اکنون می خوانیم که استفاده از برق نیز برای این کار مجاز شناخته شده است. مقامات جمهوری اسلامی ایران ظاهراً برای " مدرن " کردن شیوه های آدم کشی خود، این روش را که در برخی از ایالت های ابر قدرت جهانی (امریکا) اعدام رواج دارد نیز پسندیده و آن را مجاز دانسته اند ...

در ماده یاد شده همانطوری که دیده می شود به شیوه های یاد شده اکتفاء نمی کند و بلکه علاوه بر آن به قاضی اجازه می دهد که " به نحو دیگر " اسیر را بکشد. به موجب این ماده، قاضی می تواند به هر نوع دلخواه، از گردن زدن گرفته تا از بلندی پرت کردن و دیوار بر روی محکوم خراب کردن و سنگسار که در جمهوری اسلامی ایران و افغانستان طالبان و عربستان سعودی رایج بوده است، و یا هر شیوه ابداعی دیگری که خود بیندیشد و یا بتواند از دوران بربریت بشر اقتباس کند، آدم را به کشتن دهد. به عبارت دیگر آئین نامه هیچ حد و مرزی برای خشونت و سبعیت در " قتل و اعدام " نمی شناسد. آئین نامه ای که در سال هفتم حکومت آقای خاتمی ظاهراً برای نظم دادن به کار قاضیان و مجریان قتل و اعدام تنظیم شده در عمل راه را برای اعمال هر نوع خشونت باز گذاشته است.

۹- چگونگی شکنجه و اعدام در زندان های

جمهوری اسلامی (از دید ایرج مصداقی) :

با ابراز سپاس از خوانندگانی که با حوصله مندی تا اینجا مسأله را دنبال کرده اند ، توجه شان را به زجر ، شکنجه ، کشتار ، اعدام و اعدام های دسته جمعی که به طور غیر رسمی و غیر علنی و در خفاء و در تیرگی شب های هولناک در زندان های جمهوری اسلامی به وقوع پیوسته ؛ جلب می نمایم . نمی دانم چه تعداد کتاب در مورد زندان های رژیم شاه و جمهوری اسلامی نوشته شده است . در میان خاطراتی که مربوط زندان های رژیم شاه می شود یک اثر آموزنده و معروف که به زبانهای عربی و انگلیسی نیز ترجمه شده از شخصیت برجسته جنبش انقلابی ایران اشرف دهقانی تحت عنوان " حماسه مقاومت " بوده که چاپ اول آن سال ۱۳۵۲ را نشان می دهد. این زندانی دوران شاه، تصویر روشن و رئالستیک - به مفهوم برداشت دیالکتیکی - حوادث و وقایع خونبار داخل زندان های شاه را پیش چشم خواننده می گذارد ، چنانکه این اثر پر اهمیت شکل کتاب آموزشی را برای سازمان های مبارز ایران ، افغانستان ، منطقه و کشور های امریکای لاتین گرفته است . [*]

[*] - زمانی که صورت تکامل یافته این اثر زیر عنوان "در جدال با خاموشی" به دسترس این قلم قرار گرفت، به تاریخ ۲۶ / جدی / ۲۰۰۷ نقدی بر آن تحت عنوان (« تأملی بر کتاب " در جدال با خاموشی اثری از نماد مبارزه و مقاومت ایران " (اشرف رهقانی) » نوشتم که به عنوان اولین نقد در زیر کلیشه کتاب در سایت سپاهکل بر قرار گردید . عنقریب آن را غرض مطالعه خوانندگان گرمی در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" خواهم فرستاد .]

اوج جنبش اصلاح طلبی خود برای آن آئین نامه می نویسد . در اینجا قاضی مربوطه حکم را صادر می کند و می رود . ولی تصور کنیم که مأموران انتظامی باید پیوسته مراقبت زجرکشی انسانی باشند که بر صلیب آویزان شده و زیر چشم آنان به تدریج جان می دهد . البته اگر محکوم جته ای قوی و بدنی سالم داشته باشد ممکن از این شکنجه سه شبانه روز جان سالم به در ببرد . ماده یاد شده می گوید که پس از انقضای سه روز ، او را از چوبه دار پائین می آورند ، اگر فوت کرده باشد پس از انجام مراسم مذهبی دفن و در غیر این صورت او را رها می کنند " یعنی باز در جمهوری اسلامی ضعیف ها اند که باید از طریق صلب یا سنگسار زیر شکنجه جان دهند .

... آئین نامه یاد شده که همین چند ماه پیش تصویب گردیده و به مرحله اجراء گذاشته شده است سندی رسوا و تکان دهنده از خشونت و حشیانه قانونی و سازمان یافته در جمهوری اسلامی به شمار می رود . این سند نشان می دهد که خلاف ادعا های رهبران این جمهوری در مجامع بین المللی ، و داعیه های مدنیت و حقوق بشری که از چند گاهی سر داده می شود ، جمهوری اسلامی همچنان صحنه های اعمال سبعانه ترین و ضد انسانی ترین شیوه های مجازات دوران وحشت بشری است و با جهان مدرن و انسانی امروز کمترین میانه ای ندارد . جمهوری اسلامی را نه تغییراتی که اصلاح طلبان در چند سال اخیر در روبنای آن ایجاد کرده اند و یا چهره خندان آقای خاتمی ، بلکه نهاد های قدرتمند ولایت فقیه و نهاد های وابسته به آن و از جمله قوه قضائیه و شلاق و کشتن و سنگسار و دست و پا بردن و به صلیب کشیدن تعریف می کنند . و وقتی که شش سال (هم اکنون که نهم ماه می سال ۲۰۰۷ می باشد پوره نه سال - ...) پس از آغاز جنبش اصلاح طلبی ما شاهد صدور چنین آئین نامه هائی هستیم ، آیا هنوز هم جایی برای سخن گفتن از اصلاح پذیری این رژیم باقی می ماند ؟ « (شماره ۵۰۸ نشریه هفتگی «ایران استار» مؤرخ ۱۶ اپریل ۲۰۰۴)

"ابدال" اعطا نموده و از وی «سید مهدی آتش نفس» [*] ساخته اند [باور می نمایند، کمکی کرده باشد، تا شناخت بیشتر و بهتر از واقعیت نهایت پلید رژیم جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیزم پیدا نمایند].

در صفحه ۲۶۳ جلد اول کتاب در باره شکنجه - شکنجه های جسمی و روانی در دوران باز جویی، زندان، بهداری، دادگاه، پیش از اعدام و به هنگام اعدام و تداوم آن پس از آزادی از زندان، شکنجه هائی که بر خانواده زندانیان اعمال می شد؛ گونه های شکنجه و ...؛ چنین آمده:

«تمامی رژیم های سرکوبگر استفاده گسترده از شکنجه را به عنوان اصلی ترین و کارساز ترین ابزار برای دستیابی به اطلاعات به منظور دستگیری، سرکوب، فرو پاشی و نابودی نیروهای سازمان های مترقی

[*] دو سه تن از دیپلماتهای جمهوری اسلامی از جانب مرکز شان (واواک) دستور دریافت کرده بودند که به خاطر تداوی "مرض لاعلاج" اطفال شان رنج مسافرت از ایران به پنجشیر را متحمل شوند و از قبر آنجناب (احمد شاه مسعود قهرمان) خاکی بر داشته آن را در گلوی اطفال معصوم خود بمانند ومدتی بعد باخوشی به مردم منطقه بگویند که تب دایمی طفل شان که در ایران معالجه نشده بود، برطرف شده و صحت یاب گردیده ... این جنایتکاران دیپلمات شده چنین کردند. شاید اعضای سفارت ایران از گذشته - سالهای ۱۳۳۰ - اطلاع حاصل کرده بودند که مردم کابل به خاطر برطرف شدن ("سیاه سرفه") به زیارت سید مهدی "آتش نفس" که یک منزل از سطح زمین پائین بوده (واقع در میدان هوائی سابق در غرب سفارت امریکا) رفته با انگشت شهادت مقدار خاک آن مرحوم را برداشته بعداً آن را به داخل گلوی طفل یا کودک شان فرو برده به دورا دورا غشای مخاطی وی می مالیدند تا "خراسک" وی شفاء یابد]

در رابطه با زجر و شکنجه و اعدام و کشتارهای دسته جمعی در زندان های جمهوری اسلامی نیز کتابهای بسیاری نوشته و چاپ شده است. نگارنده این نوشتار که مهمترین سالهای زندگی مبارزاتی اش را سیاه چال های هراس انگیز و هولناک زندان مخوف و مشهور پلچرخ ازوی گرفته است، تا کنون توانسته چند اثر مربوط به خاطرات زندانهای رضا شاه و خمینی جلد را دستیاب و مطالعه نماید، که خاطرات داکترغفاری و ایرج مصداقی شامل آن بوده است. این قلم از کتاب ایرج مصداقی به نام ("نه زیستن نه مرگ - غروب سپیده") که در چهار جلد منتشر شده، از جلد اول آن در مورد انواع شکنجه و ... در زندانهای جمهوری اسلامی از ابتداء تا کنون، فراز هائی را انتخاب و در معرض دید خواننده هم میهنان قرار می دهم تا به آنده از هموطنان طرفدار حزب وحدت و سرداره های خون آشام و پلیدش مزاری، محقق و خلیلی، به خصوص جمعیت اسلامی و شورای نظار مسعود که زیر تأثیر ستایش های آمیخته با کرنش قلم به دستان این باند ها از برادر بزرگ شان جمهوری اسلامی [که بنا بر مصلحت آمران روسی شان با واواک جمهوری اسلامی ایران ارتباط استخباراتی برقرار ساخته و از آن خوان نعمت نیز می خورد، مثل قوی کوشان، مصطفی کاظمی و همردیفانشان که بعداً تذکری در مورد شان داده خواهد شد] قرار گرفته؛ همچنان نوشته ها، خطابه ها و صحبت های کسانی را که در جریان سالهای درد آور پناهندگی در آن کشور تن به خیانت به وطن داده به عضویت این سازمان جهنمی درآمده و برای منافع آن قدم و قلم زده، به تظهير و تبرئه خیمنی و خامنه ای و باند ساخته شده آنها، یعنی باند وحدت در افغانستان مشغول اند و تبلیغات شان را با نیت پاک وبدون چون و چرا می پذیرند، همینطور تبلیغات سیستماتیک اعضای ایرانی واواک را [که زیر پوشش های مختلف، مثل فلمساز و شاعر و کارکنان فنی در پروژه های تخنیکی و فرهنگی در افغانستان مشغول کار جاسوسی به نفع جمهوری اسلامی بوده و مسعود را برتر از ناپلیون و مائو و چه گوارا و هوچی من جلوه داده به وی مرتبه "ولی" و "قطب" و "غوٹ" و

- لگد کردن پاهای شکنجه شده با پوتین ؛

- قطع عضو زیر کابل ، قطع انگشت و ناخن ؛

هیچ شکنجه ای درد ناکتر از زدن کابل به کف پا نیست . در واقع این نوع شکنجه ، کار ساز ترین ، وحشیانه ترین و شایع ترین نوع شکنجه است . [مصداقی در زیر هر عنوان مثلاً " کیبل زدن و شکنجه های توأم با آن " چند و چندین پیکره مربوط به نوعیت های مختلف شکنجه توسط کیبل را که در بالا به آن پرداخته شد ، توضیح کرده و این قلم برای فشرده ساختن عنوان های بعدی صرفاً به درج یک یا دو پیکره مربوطه بسنده می نماید ، تا مطالعه تمامی پیکره های زیر هر عنوان موجب تلف شدن وقت و ملال خاطر خواننده نگردد. توخی]

۱-۱-۲-۱-۱-۲ آویزان کردن :

- آویزان کردن فرد از سقف به وسیله دست ها (همچنان پاها) ؛

- جوجه کباب ، نوعی از بستن زندانی و توأم کردن آن با ضربات کابل هادی خامنه ای در اتاق ما ، خود به دیدن آن اعتراف کرد؛

۱-۱-۳-۱-۱-۳ سوزاندن

- سوزاندن با فندک ، سوزاندن با نفت و گازوئیل و سوزاندن عورت با چوب گازوئیلی (نامه محمود محمودی یزدی یکی از نمایندگان منتظری در زندان ها به خمینی در آبان (عقرب) ۶۶ که در کتاب خاطرات منتظری نقل شده) ؛

- روشن کردن شمع زیر بیضه ها که از آن به عنوان مراسم جشن تولد یاد می شود (در رابطه با متهمان دادگاه ویژه روحانیت در تهران به کار برده می شد . از یک منبع کاملاً موثق شنیده ام)

۱-۱-۴-۱-۱-۴ ضرب و شتم :

- شکستن دست و پای زندانی ، دنده (قبرغه) از جا در آوردن کتف (شانه) و ... ؛

مبارز و مخالف خود می شناسد .

آن چه که رژیم جمهوری اسلامی را از دیگر رژیم های سرکوبگر دنیا متمایز می کند ، تداوم شکنجه ، آزار و اقدام های خود سرانه و غیر انسانی بعد از دوران بازجوئی و در دوران تحمل کیفر و حتا بعد تر در هنگام آزادی از زندان است . دامنه اقدام های سرکوبگرانه تا آنجاست که خانواده و کودکان زندانیان را نیز در بر می گیرد . « نویسنده ، شایع ترین انواع شکنجه را در دوران بازجوئی به دو دسته جسمی و روانی تقسیم کرده و آن را طی ۱۶ صفحه (به طور مفصل) توضیح داده است:

حال نوشته مصداقی را در ذیل دنبال می نمایم :

« ۱ - شکنجه در دوران باز جوئی :

شایع ترین انواع شکنجه هائی که در دوران بازجوئی در زندان های رژیم اعمال می شوند ، می توان به دو دسته جسمی و روحی تقسیم کرد .

۱-۱-۱-۱-۱ شکنجه های جسمی

۱-۱-۱-۱-۱ کابل [کیبل] زدن و شکنجه های توأم با آن

- زدن کابل در قطر های گوناگون در مراحل مختلف شکنجه به کف پاها در حالی که کهنه ای کثیف یا جوراب در دهان زندانی فرو کرده اند؛
- زدن کابل به پشت و کمر و باسن ؛
- زدن کابل به سر (حد سر در گوهر دشت)، آلت تناسلی ؛
- کابل زدن روی پاهای شکنجه شده و بانداژ شده ؛
- کشیدن جسم سخت ، نوک تیز یا برس سیمی به پاهای شکنجه شده و بی حس شده ؛

- اجبار زندانی به بالا و پائین پریدن روی پاهای شکنجه شده ؛

- اجبار زندانی به در آوردن صدای حیوانات مانند عرعر کردن ، پارس کردن (و بر زبان راندن عبارات تحقیر آمیز چون " گه خوردم" و...) ؛
 ۱-۲-۳ اعدام مصنوعی و ... :

- اجرای نمایشی مراسم دار زدن زندانی ، (طناب به دورگردن زندانی انداخته شده و به آهستگی و به احتیاط وی را بالا می کشند . پاها از روی زمین جدا شده و حالت خفگی به زندانی دست می دهد . این عمل چندین بار تکرار می شود) ؛

- فرا خواندن های متوالی در شب به منظور آماده شدن برای اجرای حکم اعدام و منتظر نگهداشتن وی ؛ (و تهدید به اعمال شکنجه های وحشیانه و کشتن زیر شکنجه) با توجه به سوابق امر و تجربیات زندانی ، تنها شکل تهدید نداشته) ؛

۱-۲-۴ اجبار زندانی به دیدن صحنه های دلخراش :
 - بردن زندانیان به صحنه های اعدام و اجبار آن ها به شرکت در جوخه اعدام ، زدن تیر خلاص ، حمل جنازه ، دادن شعار علیه قربانیان ؛
 - اجبار زندانی به دیدن صحنه دلخراش اعدام همسر ، برادر و ... و نشان دادن پیکر درهم شکسته شده فرزند ، همسر ، برادر و ... ؛

۱-۲-۵ چشم بند سلول انفرادی و ... :
 - استفاده از چشم بند در مراحل دستگیری ، بازجوئی و شکنجه که گاه تا ماه های متوالی ادامه می یابد ؛

- بیدار نگهداشتن زندانی برای ساعت ها و روز های متوالی (و نداشتن ملاقات با بستگان درجه یک)

۱-۲-۶ شکنجه و آزار و اذیت در دادگاه :
 - ضرب و شتم زندانی در دادگاه توسط حاکم شرع
 - اعمال فشار روی زنان زندانی از طریق طرح سؤال در مورد آمادگی شان برای ازدواج با پاسدار و افراد حزب اللهی سوءاستفاده های زیادی به این ترتیب به ویژه از زندانیان تواب در کلیه مراحل بازجوئی و دوران زندان به عمل آمده است ؛

- توپ فوتبال . چند نفر باز جو زندانی را در میان خود به شکل توپ فوتبال با ضربات مشت و لگد به یکدیگر پاس می دهند ؛
 ۱-۱-۵ انواع دیگر شکنجه :

- بستن وزنه سنگین به بیضه ؛ (قرار دادن بیضه ها در یک گوی ویژه که به بیضه ها فشار آورده و تولید درد وحشتناکی کرده و باعث بیهوش شدن زندانی می شود) ؛

- قطره چکان . بستن فرد و چکاندن قطره های آب روی سر او که در دراز مدت کار ساز است (هادی خامنه ای در اتاق ما اعتراف به دیدن آن کرد) ؛

۱-۱-۶ تجاوز ، تهدید و سوء استفاده جنسی :
 - تجاوز به زنان زندانی توسط بازجویان ، حکام شرع ، پاسداران و... (و تجاوز جنسی به مردان ، و...)

- استعمال اشیای سخت در مقعد مردان به منظور تحقیر آنان ؛
 ۱-۱-۷ شکنجه و آزار و اذیت در بهداری :

- عمل جراحی بدون بی هوشی و یا بی حسی موضعی (و کشیدن دندان بدون استفاده از داروی بی حسی) ؛
 - فرو کردن پنس و جسم تیز در زخم های ناشی از شکنجه توسط بازجو در بهداری ؛

۱-۲ شکنجه های روحی :
 ۱-۲-۱ شکنجه های روحی زندانی در ارتباط با خانواده :
 - گرسنگی دادن به طفل شیر خوار برای فشار روی مادر ؛
 - شکنجه کردن اعضای خانواده در مقابل دیدگان زندانی ، شنیدن فریاد های استغاثه آمیز و ملتسمانه همسر ، پدر و مادر ، فرزند و... در زیر شکنجه ؛

۱-۲-۲ خرد کردن شخصیت زندانی :

- خواباندن زندانی بر روی تخت و بستن دست و پای وی به تخت ، همراه با داشتن چشم بند برای ماه های متوالی ؛

۳-۴- انواع دیگری از شکنجه و آزار و اذیت معمول در زندان:

- اجرای حکم شلاق در هر و عده برای زندانیان مارکسیست که نماز نمی خواندند (بعد از قتل عام ۶۷) ؛

- سوء استفاده جنسی نگهبانان و پاسداران مرد از زندانیان کم سن و سال ؛

۴- شکنجه های رایج در دوران تسلط بهزاد نظامی در قزل حصار:

- زدن موی سر زندانی و ریختن آن در توالی و اجبار او به خوردن آن ؛

- اجبار زندانیان به زدن کابل به دوستان شان ؛

۵- شکنجه ، آزار و اذیت و فشار های روحی :

» ۱-۵- اعمال روش های تحقیر آمیز و ایجاد شرایط آزار دهنده برای آزادی زندانیان :

- عدم آزادی زندانیان پس از اتمام محکومیت و ابلاغ حکم جدید و یا حکم ثانویه مبنی بر این که تا اطلاع ثانوی (احراز توبه) در زندان می ماند ؛

- الزام به نوشتن انزجار نامه و شرکت در مصاحبه های اجباری به منظور آزادی از زندان ؛

۲-۵- فشار های ایدئولوژیک :

- اجبار به انجام مصاحبه ، اعلام انزجار در جمع ، همکاری با مسؤولان زندان و... در طول دوران زندان (در مقاطع گوناگون) ؛

- اجبار زندانی به خواندن سرود " خمینی ای امام " به هنگام رفتن به هوا خوری؛ بخش نوار های نوحه و زاری از بلند گو های بند ؛

۳-۵- ایجاد فشار از سوی توابع ها :

۲- شکنجه و رفتار وحشیانه پیش از اعدام ، به هنگام اعدام و مداوم آن بعد از اعدام :

- شلیک در رحم و بیضه زندانی، تأخیر در زدن تیر خلاص به زندانی به منظور جانکاه تر کردن مرگ ، شلیک از کمر به پائین و رها کردن زندانی ، مرگ در زیر شکنجه و ضربات کابل (کیبل)، زنده به گور کردن افراد (در شهرستان ها اتفاق افتاده است) ؛ کشیدن خون زندانی قبل از اعدام ، - تجاوز به زنان باکره قبل از اعدام و اعدام زنان باردار (حامله) ؛

۳- شکنجه های معمول و رایج در طول دوران سپری کردن محکومیت :

۱-۳- نگهداشتن زندانیان در فضاءهای کوچک :

- جای دادن ده ها زندانی در سلول های مجرد با مساحت کمی بیش از ۴ متر مربع در (زندان) قزل حصار و عدم برخورداری از حد اقل نور و هوا ؛

- حبس کردن زندانی در سلول های انفرادی بدون امکان مطالعه ، هواخوری و... برای ماه ها و سالها که گاه سلول فاقد زیر انداز ، موکت و پتوی کافی بود ؛

۲-۳- بی خوابی و سر پا نگهداشتن :

- اجبار زندانی به سر پا ایستادن و نخوابیدن در زیر هشت بند روز های متوالی در حالی که دیگران شب ها را در طول راهرو بند و سلول ها گوش تا گوش در کنار هم خوابیده بودند و زندانی بادیدن آنها مجبور به تحمل شرایط فوق العاده وحشتناکی می شد ؛

- بیخوابی مزمن به خاطر نبود جای خواب ، روشن بودن چراغ اتاق در شب و... لگد زدن به در سلول های انفرادی در نیمه های شب ؛

۳-۳- قفس ، واحد مسکونی:

- نشاندن زندانی در جعبه با چشم بند برای ماه های طولانی؛

به پستی و مذلت داده در خدمت سیاست های اطلاعاتی خاد زندان قرار بگیرند و به دشمن اشغالگر خدمت نمایند . توخی]

۷-۵- اقدامات آزار دهنده:

- زدن موی سر زندانیان از ته و اجبار آن ها به پوشیدن لباس زنانه ؛

- اجبار زنان به سر کردن چادر سیاه ؛

۸-۵- محرومیت از امکانات محدود زندان:

- حمله به بند ها و تخریب و سایل دست ساز زندانیان ، اموال آنان و گاه

همراه با جریمه نقدی زندانیان ؛

۹-۵- تحقیر و توهین مداوم:

- اجبار زندانیان مارکسیست و غیر مذهبی به انجام فرایض دینی مانند

نماز ، روزه و ...

- تحقیر زندانیان غیر مذهبی و غیر مسلمان با نجس خواندن آن ها و

اعمال محدودیت های در رابطه با (مانند استفاده از توالت عمومی)

۱۰-۵- نگاه داشتن تیغ باز جوئی و شکنجه و اعدام بر سر زندانی:

- مفتوح بودن پرونده (دوسیه) زندانی و تهدید دایم او مبنی بر تجدید

بازجوئی ، شکنجه و محاکمه ؛

- تداوم شکنجه و باز جوئی در طول دوران زندان به منظور تجدید

محاکمه و افزایش حکم ؛

۶- فشار روی زندانیان روان پریش :

- ضرب و شتم شدید زندانیان روان پریش در یک پروسه طولانی برای

اطمینان یافتن نسبت به صحت بیماری آن ها؛

- نگهداشتن زندانیان روان پریش در وضعیتی بغایت اسفناک و وارد

آوردن انواع فشار های طاقت فرسا و همراه با تجاوز و سوء استفاده جنسی

به منظور اطمینان یافتن نسبت به صحت بیماری آنها ؛

- اجبار زندانیان به فرمانبرداری از تواب ها و عناصر خود فروخته ؛

- کنترل دایم زندانیان از طریق تواب ها و عناصر بریده و ارائه گزارش

لحظه به لحظه از اقدامات زندانیان به بازجویان و مقامات زندان ؛

۴-۵- ایجاد محدودیت در استفاده از توالت و حمام:

- عدم فرصت کافی برای استفاده از توالت و حمام (۲۰ دقیقه برای

اتاق ۸۰ تا ۱۰۰ نفره) ؛

- اجازه ندادن به زندانی برای رفتن به توالت هنگام لزوم و نیاز فوری،

مجبور شدن زندانی به رفع حاجت در حضور ده ها نفر ؛

۵-۵- فشار روحی شدید به واسطه اعمال مقررات ضد کمونی (اشتراکی

):

- ممنوعیت گفت و گو و تماس با افراد سلول ؛ ممنوعیت آموختن زبان

خارجی و ... ؛ و ممنوعیت آموزش به دیگران ؛

- اجبار افراد به بایکات کردن هم اتاق شان. زندانیان حق نداشتند با

زندانی بایکات شده صحبت نمایند ؛

۶-۵- آزار و اذیت روحی از طریق سیاست ادغام زندانیان و ...:

- ادغام زندانیان سیاسی و عادی و بعضاً خطرناک ؛ هم سلول کردن

زندانیان مسلول (سل ریوی ، غدد لنفاوی ، سل استخوان) با زندانیان سالم

در انفرادی گوهر دشت که منجر به شیوع بیماری سل در زندان شد.

- نگهداری زندانی در سلول انفرادی به همراه زندانی روان پریش ؛ و

اجبار زندانی به کار در کارگاه زندان ؛

۱] در زندان پلچرخی ، در زمان تجاوز و اشغال افغانستان توسط سوسیال

امپریالیزم شوروی ، کار در "کارگاه زندان پلچرخی " اجباری نبوده شکل

داوطلبانه داشت ؛ با آن که زندانیان بی پایواز و بی بضاعت دچار مشکل بی

پولی و کمبود مواد غذایی بودند (و می دیدند که در کارگاه زندان پول قابل

توجهی به زندانیان تسلیم شده و شرف باخته ای که در میان زندانیان روی

و آبرویی نداشتند ؛ می دادند) ؛ مگر به هویت و غرور مبارزاتی آزادیخواهانه

خود ، مردم و کشور خود ، ارج بی انتها قایل بودند ؛ ابداً حاضر نشدند که تن

۴-۸- آزار و اذیت خانواده زندانیان سیاسی به هنگام ملاقات :

- ایجاد فضای رعب و وحشت به هنگام دیدار خانواده با زندانی؛

- فشار روی همسران بعضی از زندانیان سیاسی برای جدائی(طلاق) ؛

۹- تداوم شکنجه و آزار بعد از آزادی از زندان:

(در زیر عنوان فوق ۱۹ پیکره تذکار یافته که این قلم به ۵ پیکره آن

با گذاشتن ستاره بسنده مینماید)

*- گرفتن تعهد و امضاء از زندانی مبنی بر عدم تماس با زندانیان آزاد

شده و خانواده های آنان و به ویژه خانواده های شهداء ؛

*- دستگیری گسترده زندانیان سیاسی آزاد شده به هنگام بروز بحران

های اجتماعی و آزار و اذیت آنها ؛

*- ربودن ، شکنجه و سر به نیست کردن زندانی پس از آزادی ؛

*- گرفتن تعهد از زندانی مبنی بر این که در صورت تماس گروه ها یا

افراد سیاسی با او مراتب را به وزارت اطلاعات و دادستان انقلاب اطلاع دهد

؛

*- قرار دادن زنان تن فروش و همکار وزارت اطلاعات بر سر راه سوژه

مورد نظر به منظور ایجاد رابطه جنسی با او و فلمبرداری از آن برای تحت

فشار قرار دادن سوژه . این شیوه در رابطه با کسانی به کار می رود که

سابقه فعالیت سیاسی داشته و مقامات اطلاعات قصد سوء استفاده از آنها را

دارند ؛ «.

حال که فهرست جنایات رژیم وابسته به امپریالیزم به نقل از کتاب ایرج

مصدیقی پایان یافت ، باید اضافه نمود که جنایات جمهوری اسلامی آنقدر

عمق و پهنا دارد که جمعبندی مجموعه آن کاریست در حیطه صلاحیت

یک تیم مرکب از متبحر ترین پژوهشگران ، نویسندگان ، ژورنالیستستان

وسایر کاوشگران زندانی شده و امانتدار که مورد تأیید اکثریت مردم

شریف ایران باشند .

۷- آزار و اذیت کودکان زندان به خاطر والدین شان :

- حضور کودکان در شکنجه گاه به هنگام شکنجه والدین و تحمل فشار

های بعدی ناشی از آن ؛

- محرومیت از داشتن شیر خشک ، پوشاک مناسب ، پوشک ، دارو های

مورد نیاز و... (محرومیت از تنفس آزاد ، بازی ، دیدن کودکان هم سن و سال

داشتن اسباب بازی و...) ؛

۸- فشار روی خانواده های زندانیان و اعدام شدگان :

۸-۱- آزار و اذیت و شکنجه روحی در گورستان:

- ضرب و شتم ، دستگیری ، بازجوئی و شکنجه مادران و همسرانی که

در بهشت زهرا و گورستان خاوران بر سر قبر های فرضی فرزندان شان تجمع

می کردند ؛ (و دفن کردن مجدد جنازه در محل های که گفته می شد

زندانیان سیاسی در آنجا به خاک سپرده شده اند به منظور جلوگیری از

تجمع خانواده ها ؛

۸-۲- آزار و اذیت خانواده های قربانی به هنگام اعلام خبر اعدام فرزندان

شان:

- اطلاع دادن به خانواده بعضی از دختران اعدام شده مبنی بر این که

فرزند شان پیش از اعدام به عقد یکی از پاسداران در آمده است . در این

رابطه پاسدار مربوطه به همراه یک جعبه شیرینی و مقداری اندکی پول به

خانواده مورد نظر مراجعه می کرد ؛

- در خواست از خانواده زندانیان اعدام شده برای ابراز خوشحالی نسبت

به اعدام فرزندان شان ؛

۸-۳- قرار دادن خانواده اعدام شدگان در بلا تکلیفی:

- عدم پذیرش مسؤولیت دستگیری زندانی و قرار دادن خانواده ها در

بلا تکلیفی . این موضوع در واقع یکی از علت های اصلی بالا رفتن آمار

مفقود شدگان بوده است ؛

سیاسی تا ابد بر جبین برنامه ریزان ، آمران ، مجریان ، حامیان آن و آنانی که بر این جنایت فجیع چشم بستند و سکوت اختیار کردند ، باقی خواهد ماند . «

این بود بخشی از اشکال شکنجه و تذکار کشتار مردم شریف ، دلیر و آزاده ایران چه در زندان ها و چه خارج از آن توسط جمهوری اسلامی ، که در تلاش اند تا به خاطر بیرون شدن از انزوا ؛ خلق های جهان را به خاطر عدم شکنجه در زندان های شان و کشتار های دسته جمعی بفریبند و به همین سبب عوامل و جواسیس شان (مثل " بهمن کلباسی " و امثال شان) را به کشورهای غربی گسیل می دارند تا با نگارش مقاله و نوشتن کتاب و ایراد خطابه ها به قناعت مردم این کشور ها - که دم از آزادی و حقوق بشرو ... می زنند - بپردازند و جالب این که برخی از روشنفکران و حتا شخصیت های آکادمیک (ایرانی) گویا " مترقی و پیشگام جنبش چپ ایران " که از امتیازات خاص تدریس در یونورستی های غربی برخوردارند ، این فرستادگان واواک را در زمینه طبع و نشر کتاب و آثار شان ؛ همچنان درکار و بار تدارک و سازماندهی کنفرانسها و تالار ها غرض ایراد بیانیه و خطابه کمک و مساعدت می نمایند.

۱۰- شناخت عوامل و اجننتان جمهوری اسلامی

ایران در افغانستان و افشای بیرحمانه آنان

کمکی است به مردم هردو کشور :

هیأت حاکمه کشور و یا کشور های همجوار که در دشمنی دیرینه با کشور همسایه شان ، آنگاهی که دچار بحرانات و مداخلات غیرمستقیم و یا مستقیم نظامی قرار گرفته باشد - با هیجان لذت بخشی ، سیر تجاوز را در آن کشور دنبال کرده به فکر این می افتند که بر اوضاع خونبار کشور همسایه اثر نامطلوب و مخرب بگذارند. به همین خاطر (در گام نخست)

نگارنده از میان بلند ترین شاخص های گراف جنایات رژیم جمهوری خون و خیانت ، صرفاً چند شاخص آن را برگزیده توجه خوانندگان محترم را به آن جلب می نمایم :

- ۱- کشتار های اوایل انقلاب ، اعدام زندانیان سیاسی بعد از سرکوب ۳۱ خرداد سال ۱۳۶۰ که بیش از ۵ هزار نفر کشته شدند.
- ۲- کشتار های سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۳
- ۳- کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ که احصائیه و آمار آن اضافه از پنج هزار تن (تا ۶۴۰۰ تن) با ذکر اسم و محل اعدام آنها و تا سی هزار تن (۳۰ / ۰۰۰) که اسم و محل اعدام شان را مخفی نگهداشته اند . «

سرکوب هائی که از بدو تعویض رژیم شاهنشاهی به رژیم جمهوری اسلامی توسط سازمان CIA به وقوع پیوسته ، در سه نقطه عطف آن می توان مشاهده کرد :

- ۱- سرکوب وحشیانه خلق کرد حمل [فروردین ماه] سال ۱۳۵۹ و کشتار هزاران نفر از مردم بی دفاع و همواره زیر ستم کرد.
- ۲- سرکوب خلق ترکمن تابستان سال ۱۳۵۹ اعدام چهار تن از رهبران شورای خلق ترکمن (توماج ، مختوم ، اجور جانی و واحدی)
- ۳- سرکوب خلق عرب تابستان ۱۳۵۸ که رژیم ظلمت گستر و خون آشام صد ها تن از بیگناهان عرب را کشت.

به نظر این قلم آمار دقیق کشتار های رژیم وحشت و دهشت دقیق نیست و تا کنون آمار دقیقی که مورد تأیید مجموع طیف های سیاسی و نهاد های مسؤول جمع آوری ارقام که دقیق و کامل بوده باشد ، داده نشده است . در هر حال به گفته مصداقی « ... ابعاد آمار را هر چه بالا و پائین کنیم ، به لحاظ کیفی هیچ تفاوتی در ماهیت دد منشانه و فاجعه بار قتل عام زندانیان در تابستان ۱۳۶۷ رخ نخواهد داد . داغ ننگ قتل عام زندانیان

کاریست به درازی عمر یک نسل؛ هکذا صدور اجنتان و جواسیس خودی اعضای پاکستانی ISI به شمول بخشهای نهایت پلید آن منسوب به ملیت شجاع و شریف پشتونهای آن طرف سرحد و اعضای وطن فروش افغان این سازمان منسوب به سایر اقوام و ملیت های کشور چون گلبدین، سیاف، خالص، محمد نبی محمدی، گیلانی، مجددی، ملا عمرو امثال شان که به طور علنی سنگ زرینه رنگ جاسوسی به پاکستان را به گردن آویخته اند و هزاران تن جاسوس مخفی دیگر که هم اکنون در افغانستان در زیر پوشش های گوناگون فعالیت دارند [دریغ نورزیده است].

در این مقطع بسیار حساس تاریخی نباید پاکستان و عوامل پیدا و پنهانش را - حتا لحظه ای - در حاشیه دیدرس قرار داد. روی این ملحوظ سالها قبل آنگاهی که به نام و نشان ظاهر شاه، هر دو کاکایش پادشاهی می کردند و یا در ایامی که شاه بی کفایت جوان و برومند و نیرومند شده می رفت و در بستر معطر و دلپذیر عیش و نوش و پایکوبی به قیمت انواع بهره کشی از خلقهای افغانستان و غصب دارائی های عامه به آسایش و تن پروری مشغول بود، کشور های هم مرز عوامل و جواسیس شان را در قالب افغان و یا افغان شده (مثل حسن شرق ها، تره کی ها، زابلی ها، جلالر ها، کهگدای ها و امثال شان) به افغانستان بی درو دروازه گسیل داشتند، و یا افغان هائی را که در کشور اقامت داشتند و یا غرض تحصیل فرستاده شده بودند، در نهاد های اطلاعاتی شان جذب کرده، بعد از آموزش های لازمه استخباراتی (اطلاعاتی) واپس به وطن شان فرستادند. یکی از اینان آقای مخدوم رهین وزیر اطلاعات و کلتور در اداره مستعمراتی به رهبری کرزی می باشد.

آقای داکتر مخدوم رهین در سال ۱۳۵۲ دوره ماستری و دکتورای خود را در تهران به پایان رسانید. موصوف که در بخش مخفی "حزب دموکراتیک خلق" (فرکسیون پرچم) آموزش دیده بود، در آن کشور با توده ئی ها، تماسهایی به اصطلاح "رفیقانه" برقرار نمود. در همین رابطه از طرف ساواک (سازمان امنیت و اطلاعات کشور) گرفتار وزندانی شد (معلوم نشد که وی

تصمیم می گیرند سیر حوادث و رخداد های خونین نظامی کشور همسایه شان را (توسط اجنتان و جواسیس خود که از گذشته های دور در آن کشور فرستاده و در برخی موارد آنان را تا سطح رهبری کشور مورد نظر شان رسانده اند) در مسیر دلخواه شان سمت دهند و تضاد های غیر عمده نژادی، زبانی، مذهبی و... را از حالت غیر فعال کشیده آنها را در بستر برخورد های خونین نفاق و انشقاق به حرکت در آورند، تا اگر موفق شوند (اگر در دراز مدت هم باشد) بخشی ولو کوچک ارضی کشور همسایه را که از گذشته های دور ادعای مالکیت آن را داشته اند، به تصرف خود در آورند و بر زخم چرکین ناشی از نفرت و کین تاریخی شان مرهمی بگذارند.

کشور بلا زده و اشغال شده ما از لحاظ تاریخی با کشور های همجوار (روسیه، پاکستان، ایران) مشکلات و معضلات ارضی و مرزی داشته طبقات حاکمه این کشور ها همواره خواب لذت بخش تجزیه افغانستان را دیده اند. از کودتای ۲۶ سرطان داوود خان (به مجوز شوروی) به ویژه کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ (به دستور و همیاری شوروی) تا همین مقطع زمان که کشور در اشغال امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء قرار دارد، اینان طرح های فاجعه بر انگیز و تباهنکن شان را عملاً به منصفه عمل پیاده کرده اند. از اولین روز های کودتای منحوس ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داوود خان - که سر آغاز تجاوزات بعدی به کشور ما گردید - تا همین مقطع کنونی، طبقات حاکمه کشور های همسایه گرگ جان ما گردیدند و هر کدام در صدد این هستند که به حد توان، توتی ای از پیگیر خونین و پاره پاره ما را باز هم بدرند و با خود ببرند، [که در این میان بعد از شوروی سابق و روسیه کنونی که علت العلل عمدتاً تمامی بد بختی های ما به خصوص در سی سال اخیر بوده است، کشور پاکستان می باشد که به خاطر خیال خام ضمیمه ساختن مجموع خاک افغانستان به پاکستان از هیچ گونه توطئه و دسیسه و خلق مدهشترین و خونبارترین فاجعه های انسانی؛ تخریب بنیاد های نظامی، اقتصادی، فرهنگی ما؛ همینطور ضربات نابود کننده ای که بر پیکر وحدت ملی ما وارد کرده که ترمیم و به هم جوشی بعدی آن

و کاکا هایش از زمره اعضای خارجی سازمان جاسوسی MI6 انگلستان بودند - آونگ نمود [به مرامشان دست یافتند . آقای رهین ، شاه را در یک مصاحبه ، که از طریق "راديو صدای افغانستان" وابسته به باند " شورای نظار " (که خود وابسته به KGB سابق و FSB کنونی می باشد) پخش شد ، دارای جسم علیل و نارسا در مسائل سیاسی کشور خوانده با خشم و نفرت در جواب سؤال کننده ای که وی را در رابطه با تضاد گوئی اش در مورد ظاهر شاه مورد نقد قرار داده بود ، چنین گفت : « افغانهای مقیم خارج از پول ولفیر شکم های خودشان را کته ساخته از شرایط داخل کشور هیچ چیز نمی دانند گپ های بی مورد می زنند ... » [توهین این جاسوس دنی و خاین به مردم و کشور نقل به قول بوده ، نه به مفهوم] .

این خود فروخته که مزد پای دوی هایش را گرفته به دست بوسی دست نشانده نایل آمده بود، سر انجام کززی - این بد نام ترین ، بی شرمترین و بی وجدانترین دست نشانده در جهان - به اثر هدایت آمر بالائی اش ، یعنی خلیل زاد امریکائی ، وی را به سمت وزیر اطلاعات و کلتور در کابینه اش گمارد .

آقای مخدوم رهین که شدیداً به ضد ملیت پشتون بوده ، بازبان آنها ، با فرهنگ آنها و با نام و نشان آنها دشمنی دارد ، از کابینه مستعمراتی برطرف و به سفارت افغانستان در دهلی جدید مقرر شد. ظاهراً علت تنزیل مقام این ایجننت چند سره ، سر و صدای مردم (در داخل و خارج کشور) به خاطر فروش سر مجسمه های بودا به خریداران و علاقه مندان چنین آثار بی نظیر و تاریخی بود که از این مدرک نو پولهای هنگفت دالری به جیب زد. از دید این قلم تخریب و یا فروش آثار باستانی یک کشور کهن تاریخ جهان ، نوعی از خیانت به منافع آن کشور و مردمش شمرده می شود .

خلیل زمر یک تن از پرچمی های کهنه پیخ که به خاطر عضویتش در ساواک شاه ایران به امر ببرک کارمل از آغاز کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ تره کی - امین تا آخرین روز های نجیب الله در زندان پلچرخ زندان ماند .

چه مدتی در زندان بود) ظاهراً به اثر پا در میانی اسد الله سراج سفیر افغانستان در تهران ، ساواک وی را رها کرد ؛ مگر در حلقه های پوهنتون (دانشگاه) آنجا و جلسه های محصلین چپ تبصره از اینقرار بود ، که سبب رهایی اش همانا سند همکاری وی با ساواک گردیده ، نه پا در میانی سفیر کشورش که قضیه را پوشش داد . آقای رهین در سال ۱۹۷۲ که از تهران به کابل عودت کرد، به سمت استاد در پوهنخوی [دانشکده] ادبیات آغاز به تدریس نمود . عده ای از محصلان آنزمان متوجه شده بودند که سفارت ایران مقیم کابل بورسهای تحصیلی در ایران را با تأیید آقای رهین می پذیرفت . در غیر آن بورسهای را که به اصطلاح " OK " نامبرده را نمی داشت از طرف سفارت " آریامهر " رد می گردید .

قبلاً اشاره شد که آقای رهین از زمره پرچمی های مخفی بود. KGB شرایط خزیدن چنین مهره های کاملاً مخفی اش را (از جمله) در نهاد های در حال شکل گیری جمهوریت سردار داوود خان و کودتا چیان خلقی (و دولت های بعدی اش) باشگرد گوناگون فراهم می نمود. به همین سبب شوروی شرایط نفوذ آقای رهین را در "کمیته تصوید قانون اساسی" داوود خان تدارک دید تا وی در آن کمیته حضور فعال داشته وظایف محوله اش را به درستی انجام داده بتواند .

آقای رهین در جوشاجوش کنفرانس بن (در مصاحبه هایش) از توانمندی جسمی شاه لاف و پتاق هائی می زد و شخصیت شاه سابق را از لحاظ تبحر و بینش سیاسی در مسائل بین المللی به مثابه زمامدار شناخته شده در سطح جهان و "محبوب القلوب" بودنش را در بین مردم افغانستان به عرش اعلی می رساند. بعد ها که متوجه شد ، استعمار کهنه پیخ و کهنه کار و کهنه کردار انگلیس وهموند پر قدرت امریکائی اش ، با ترفند دراماتیک تبلیغ رساندن شاه به تخت عز و جاه [که همانا جلب طیف طرفداران وی در آن برش لرزان و پر تکان شکل گیری کنفرانس ننگین " بن " و تدارک به اصطلاح " لویه جرگه " استعماری بود - نقش سمبولیک را به وی تفویض کرد ومدال افتخار "بابای ملت" را بر سینه بی درد این خاین ملی - که پدر

امین را بنیاد گذاشت که گردانندگان آن از الف تا یا سید هستند و مصارف آنها از طرف مجمع اهل بیت خامنه ای از ایران و از داخل افغانستان از طرف (انجمن تحفظ حقوق سادات) تأمین میگردد . بطور مثال زمانی که بی بی حاجیه صدیقه بلخی (وی نیز سادات می باشد) در ایران بود به قرار گزارشات کاملاً موثق ماهوار مبلغ یک میلیون تومان از طرف دفتر خامنه ای برایش پرداخت میشد . من به عنوان نمونه فوتوکاپی صفحاتی از مجله امین را برایتان فرستادم [فوتوکاپی ارسالی نویسنده نامه از ناروی در مجله " پیام زن" نیز چاپ شده است - توخی]. جالب است که این عوامل بیگانه صرفنظر از تمام گذشته خونبار با هم یکجا گره می خورند مثلاً حسین فخری که سابقه پرچمی و خادی دارد [فخری یکتن از جنرالان و شکنجه گران مقتدر خاد نجیب الله بود که دستی به ادبیات هم دارد . - توخی] با سید فاضل اطلاعات ایران و سید مصطفی کاظمی سپاه پاسداران هیچگونه مشکل با هم ندارند و در صف سید گرائی ایستاده اند و از یک آخور تناول میکنند »

شمار زیادی از خادی های نفوذی بخش کشتمند ؛ همینطور خادی های اسد الله کشتمند رئیس قسم ... خاد در داخل "حزب وحدت" ، که زیر پوشش این "حزب" منفور در ایران فعالیت داشتند ، مثل جواد ولد علی دریاب مسوول دفتر "حزب وحدت" در مشهد و ... ، بنابر طرحهای دراز مدت KGB به داخل سپاه پاسداران و اطلاعات سپاه ؛ همچنان به درون واواک جمهوری اسلامی خزیدند. همچنان تعدادی از آنان با برنامه قبلی و مطالعه آثار مارکسیستی مورد نظر (م . ل . ا) های افغانستان در میان سازمان های چپ انقلابی نفوذ نمودند که این قلم در نوشته های بعدی ، همچنان خاطرات زندان درمورد اینان طور مفصل خواهیم نوشت .

یکی از علل زود " گره خوردگی" وسریع جوش خوردن و "خودمانی" شدن این جواسیس مثل حسین فخری ها با سید فاضل ها و سید مصطفی

در سندی ارسالی آقای (س. الف) از کشور ناروی که به صفحه ۳۸ شماره ۶۵ ثور ۸۵ - می ۲۰۰۶ مجله "پیام زن" چاپ و نشر شده چنین آمده :

« امین و نویسندگانش و اظهارات برخی از اشخاص در مورد مجله امین و اشتراک بعضی از افراد منفور در این جمع از جمله شخصی به نام آقا حسین فاضل سنگچارکی که فعلاً معین وزارت اطلاعات و کلتور آقای کرزی هست. وی از جمله اعضای فعال سپاه پاسداران و اطلاعات جمهوری اسلامی ایران می باشد . موصوف سالهای زیادی در رادیو دری مشهد جمهوری اسلامی ایران که برای افغانستان نشرات می نماید ، به حیث نطق و گرداننده آن ایفای وظیفه می کرد . در سال ۱۳۷۴ به مزار شریف آمد و به حیث سخنگو و رئیس دفتر سیاسی حزب وحدت محقق جنایتکار اجرای وظیفه می کرد . بعد ها به دستور اربابان ایرانی خود مدتی در جنبش جنرال دوستم بود و بعداً به ایران رفت و از آنجا بطور غیر قانونی عازم هالند گردید . وی الی ختم حاکمیت فاشیستی طالبان در سال ۱۳۸۰ در هالند بود، دوسیه موصوف [پرونده پناهندگی اش] از طرف مقامات مربوط هالند به اتهام نقض حقوق بشر در زمان حاکمیت دارو دسته وی در افغانستان رد گردید و به عنوان مجرم جنگی رد پناهندگی شد . بعداً بنا بر درخواست مصطفی کاظمی که در آن وقت وزیر تجارت کرزی بود به افغانستان برگشت و عهده دار روزنامه " اقتدار ملی" باند سید مصطفی کاظمی گردید. چون سید مصطفی کاظمی فکر می کرد که بعد از انتخابات باز هم وزیر تجارت خواهد بود ولی این خواب و خیالش متحقق نشد و از کابینه رانده شد . قبل از آن کاظمی هرچه در چانته داشت به نفع آقای کرزی فعالیت کرد و سنگچارکی مطالبی زیادی را در وصف کرزی گفت و نوشت و مصاحبه ها داد. بعد ها بنابر سید گرائی و جریانات پشت پرده سید حسین فاضل سنگچارکی به عوض آقای عبدالحمید مبارز به عنوان معین وزارت اطلاعات و کلتور تقرر حاصل کرد . سید فاضل زمانیکه در ایران بود مجله

فرهنگی و هنری " جهت جلب و جذب جوانان در خدمت خاد فهمیم و قانونی و دار و دستة آنان فعال می باشد . »

فرد دیگر اسمش مصطفی کاظمی عضو سپاه پاسداران و وزیر تجارت کرزی بوده ، هم اکنون این (ننگ ملیت نجیب و زحمتکش هزاره) سخنگوی جبهه ملی... جنایتکاران حرفه ئی می باشد . هم قطاران دیگرش سید فضل الله قدسی ها، سید کاظم ها، مظفری ها ، اشراق حسینی ها ، فیاضی ها ، می باشند .

حال توجه خوانندگان را به معلومات موثق یکی از دوستان (در مورد دو ، سه تن از افغانهای عضو واواک) که از تورنتوی کانادا با این قلم تماس تلفونی گرفته ، جلب می نمایم :

« فردی بنام "ابراهیم قاسمی" که در سابق عضو سازمان نصر بود (در واقع نفوذی خاد کشتمند در داخل نصر) از ایران به کانادا پناهنده شد . این کشتمندی عضو واواک ایران با شخصی به نام حمید ؛حتا در هنگام جنگ بین ایران و عراق از کانادا به ایران رفت و آمد می نمود . افغانهای مقیم تورنتو که تا تأیید "ابراهیم قاسمی" را نمی داشتند به ایران مسافرت کرده نمی توانستند . این آدم اطلاعاتی هم اکنون به حیث "نماینده" ملیت زحمتکش هزاره در پارلمان اداره مستعمراتی در کابل کار می کند . موصوف ، که در سرک شیربورن تورنتو دکان میوه فروشی داشت ، از داخل پارلمان ساخته شده توسط اشغالگران در کابل ، به "جامعه اسلامی افغانها" مقیم تورنتو تلفون می نماید. تلفونش را به بلندگوی داخل تالار وصل می نمایند تا حاضران محتوای صحبت های ترجم برانگیز این ایجت کشتمند را به درستی شنیده بتوانند . وی "حمایت"ش از مردم نجیب هزاره را در پارلمان به حاضران گوشزد کرده خواهان پول از آنها برای هزاره های بی بضاعت می شود تا زیر عنوان کمک پول های جمع آوری شده آنها را به چنگ آرد .

کاظمی ها و ده ها و صد ها تن دیگر آنان در روند فعالیت های اطلاعاتی غیر از همین چیزی بوده نمیتواند .

حال به خاتمه نوشته ارسالی به نشریه "پیام زن" توجه کنیم :

« امکان اینکه عده قابل توجهی از " فرهنگیان " جاسوس ایران سوگند وفا داری به سی آی ای [و یا FSB روسیه و یا موساد اسرائیل و یا... - توخی] یاد کنند کم نیست . آنچه در این جدال تعیین کننده خواهد بود اینست که دولت امریکا و ایران [و یا دولت اسرائیل و یا ... - توخی] کدام یک استخوان های چربتری به این ... [ها] پیش می کنند . »

همچنان (رشید . الف) از کویته پاکستان در صفحه ۵۵ شماره ۸۷۴-۲۴ مارچ ۲۰۰۴ " شهروند " و در شماره ۶۰ و ۶۱ (مؤرخ ثور ۱۳۸۳-می ۲۰۰۴) مجله "پیام زن" [نوشته ای دارد که به بخشی از آن توجه خوانندگان را جلب می نمایم :

«...آقای رضا دقتی ضمن ارتباط نزدیک با " جمعیت اسلامی " درست همانند نماینده ارشد و خاص الخاص ربانی و فهیم و قانونی و حفیظ منصور و داکتر حق شناس و چکری و امثال آنان عمل کرده ، با همدستی فرانسویان مشتاق " سردار نابغه مسعود " تمامی مطبوعات تابع جنایتکاران فوق الذکر را زیر پوشش پولی و اطلاعاتی گرفته و از راه های گوناگون مبالغ هنگفتی پول به خزینة مشبوع ربانی و فهیم می ریزد . او همراه محسن مخملباف در حقیقت یک " وزارت ارشاد " در کابل ایجاد کرده تا خمینی افغانستان یعنی " قهرمان ملی احمد شاه مسعود (رح) " را به هر قسمی شده به عنوان پیشوا و مرجع و مراد و متکای ایدئولوژیک و سیاسی در ذهن مردم ما پیچکاری [تزریق] کند . او خیلی بیشتر از یک وزیر نفوذ و صلاحیت دارد . خلاصه او برای حال و آینده کشور ما بسیار بسیار خطرناکتر از چند جاسوس رسمی رژیم ایران به شمار میرود . یکی از مرکز های علنی کار او دفتر " آئینه " در قلب شهر کابل است که به صورت کانونی "

« من از جمله زن های عجیب هستم ! خانواده من همیشه گفته اند که صدیقه ما همیشه سنگ های سنگینی را بالا پرتاب می کند و سر خود را زیر سنگ می گیرد » ؛

خانم "آمنه افضلی" وزیر امور جوانان و امثال شان ، و آیت الله ... و مانند شان که هر کدام از خود قصه و افسانه جالب دارند ، باشد به مجالی که تا شناسائی دقیقتر و افشای شماری در خور توجه آنان؛ شناسائی لانه های جاسوسی که واواک در کشور ما به خصوص مناطق مرکزی افغانستان ساخته ؛ شناسائی متن و محتوای اصلی و درونی نهاد های استخباراتی واواک زیر عنوان های فرهنگی و مذهبی و اقتصادی و سیاسی ... که سازمان داده شده ؛ هکذا متن عملکرد سیاسی و اطلاعاتی مراکز و شرکت های تجارتي (بازرگانی) تاجران ایرانی که اغلب شان از اعضای واواک اند [۴] به همین شکل کارمندان ، مشاوران ؛ حتا کارگران ایرانی مقیم کشور ما؛ همچنان شناسائی اجنت های فرهنگی ایرانی الاصل واواک جمهوری اسلامی ایران که در کشور ما در رفت و آمد اند از قبیل چنگیز پهلوان ها ، مخملباف ها ، رضا دقتی ها و امثال شان . و به همین نهج آن عناصری افغان که در جمهوری اسلامی آموزش جاسوسی دیده و زیر پوشش آیت الله های افغان به تکیه خانه های افغانها مقیم کشور های غربی غرض بیانیه و خطابه فرستاده می شوند؛ همین قسم گردانندگان نشرات افغان که به کمک تخنیکی و مالی نمایندگی های رسمی و غیر رسمی ایران در خارج به نشر می رسند و روشنفکران خود فروش افغان عضو واواک که خود را در گردهمائی های سیاسی مبارزان ایرانی که به ضد جمهوری اسلامی در کشور های غربی بر پا می شود با شیوه های مختلف نزدیک می سازند، توسط هموطنان کاوشگر، متعهد و دلیر ما صورت گیرد و در نشرات و تریبونهای مستقل و غیر وابسته (چه افغان ، چه ایرانی) انعکاس یابد.

این قلم از خوانندگان گرامی ، با محبت تقاضا می نماید به این فکر اندر نشوند که نگارنده ، چرا از وجود اعضای واواک در سایر احزاب جهادی منسوب به ملیت پشتون چیزی ننوشته ، در این زمینه باید مختصراً تذکر

واواک جمهوری اسلامی ایران به "حجۀ الاسلام" حمیدی بر علاوه افتخارتدریس مسائل دینی در شهر قم ، امتیاز شهروندی را نیز به وی داده و با پاسپورت دست داشته ایرانی هر سال در ماه محرم ، زیر عنوان خطابه های گیرا و هیجان انگیز به "جامعۀ اسلامی افغان ها .." روانش می کند . موصوف که به گفته برادران ایرانی ما می خواهد اداء و اطوار روشنفکران مذهبی تیپ ایرانی را در بیاورد ، بعضاً در هنگام گپ و گفتش روی مسائل سیاسی از زنده یادان عبدالرحمن محمودی ، غبار ، بلخی و یک دو شخصیت نامور و مبارز افغانستان نیز به نیکوئی یادی می نماید . حمیدی از جانب واواک وظیفه گرفته تا کارت ستیزن کانادا را به دست آورده وظایف استخباراتی (اطلاعاتی) اش را در این کشور کماکان ادامه دهد ، وی تا به حال یکی دو بار از دولت کانادا در خواست پناهندگی نموده ؛ مگر از جانب شعبۀ مربوطه اینجا رد گردیده است . کسانی به نقل از خود این ملای کودن گفته اند که در جریان مصاحبه با قاضی به خاطر قبولی اش از صدر اعظم (نخست وزیر) دولت دست نشانده روسها ؛ یعنی سلطان علی کشتمند نام برده که وی را می شناسد .

واواک جمهوری اسلامی ایران زنان افغان را نیز از نظر دور نداشته در میان شماری از آنان که تمایلات وطنفروشانۀ خود را به خاطر جذب در سازمان استخباراتی ایران تبارز داده بودند ، آغاز به فعالیت نموده بعد از جذب آنها به واواک، عدۀ شان را به افغانستان گسیل داشت ، تا برای منافع مشتی ملا و آخوند (که خود قبل از انقلاب به سرانجام نرسیده ۱۳۵۷ ، به عضویت در ساواک (" آریا مهر") مباحثات می کردند و پس از انقلاب به طبقه حاکمۀ استثمار گر نهایت ظالم و جنایتکار استحاله نموده اند) خدمت نمایند .

خانم "صدیقه بلخی" وزیر شهداء و معلولین در کابینۀ کرزی یکتن از این جذب شده ها است . نامبرده در گفت و گویش با روزنامۀ ایران (۸ ثور ۱۳۸۴) که از وی می پرسد : « شما با چه انگیزه و برنامه ای مسؤولیت را قبول کرده اید ؟ » اظهار میدارد :

این امر خدمتی است بس بزرگ به طبقات محروم و زحمتکش کشور های همسایه تان در راستای سرنگون کردن غول های خون آشام درون کشور های شان و همینطور جلب همبستگی برادرانه آنان در مبارزه درازمدت ما به خاطر بیرون راندن اشغالگران امریکائی از کشوری به اسارت کشیده ما. با امید به شما روشنگران راه ظلمانی اشغال میهن ما که با مطالعه این نوشتار سپاسگزارم نمودید. □

داد که جمهوری اسلامی ایران وجود این باند ها و پشتوانه منطقه ئی و جهانی آنها را ابداً از نظر دور نداشته از سال های پیش در این داره های آدمکشان و ضد تمدن شمار قابل توجهی جواسیسش را جا به جا کرده، به خصوص زمانی که گلبدین و داره اش در ایران اقامت داشتند که گاهی این جا به جایی شکل علنی و نیمه رسمی را میان طرفین اختیار می کرد. به گونه مثال ابو شریف یکتن از "سپاه پاسداران" به پشاور آمده مسؤولیت استخبارات حزب اسلامی را به عهده می گیرد. همچنان در باند طالبان .

در اصل در مورد نفوذ واواک ایران در تمامی باند های جهادی پشتو زبانها باید به بررسی عمیق و کاوش همه جانبه پرداخت و نتایج را در معرض دید مردم قرار داد؛ زیرا به این بُعد مسأله - به خاطر پشتون بودن باند های رهنز جهادی - حتا روشنفکران قلم به دست کمتر توجه کرده اند.

و بار دیگر استدعای این قلم از خواننده دلیر، مبارز و آزادی پرست کشور:

هموطن عزیز! این است ماهیت نهایت پلید و بسیار متعفن رژیم پلید جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیزم که چند ساعتی از عمر پربار و عزیزت را به خاطر مطالعه اش صرف نمودی - جمهوریئی که نعش شدیداً گندیده و مسموم کننده اش در درون هیچ دوزخی و درمیان هیچ آتشفشانی به جز انقلاب مردمی ازبین نخواهد رفت .

و شما نویسندگان گرانقدر و عزیز و دلیرانی که به خاطر پرتاب کردن هموطنان مظلوم و شدیداً استثمار شده و بی دفاع تان توسط پاسداران ظلمت (که حتا فاقد عواطف و احساسات - حیه های تربیه شده و متمایل به انسان - اند) در رنج آید، بر خیزید و پرده از سیمای کریه رژیم جمهوری اسلامی ضد تمدن ونهایت وحشی و همینطورسایر همسایه های در ظاهر دوست و در باطن پلید تر از هر حیوان درنده و خونخوار؛ بردارید و عوامل و ایجننتان نیمه مخفی و مخفی آنان - به خصوص از رژیم جمهوری اسلامی ایران وابسته به امپریالیزم - را بی رحمانه افشاء کنید که

دولت ایران به مأموران موساد اجازه داد در تهران فعالیت کنند، یعنی به عبارت دیگر از بدو تأسیس دولت اسرائیل، ایران از اعراب حمایت لفظی می کرد و به اسرائیل کمک پنهانی می داد. این یک طرح با دوام بود ... از اسناد بایگانی اسرائیل معلوم می شود که ... اسرائیل شناسائی دو فاکتوی خود را (در دی ماه ۱۳۲۸ - ژانویه ۱۹۵۰) با پرداخت رشوت قابل توجهی به محمد ساعد نخست وزیر وقت ایران به دست آورد. مذاکرات را از جانب دولت اسرائیل یک امریکائی که هنوز در پرونده ها فقط « آدم » شناخته می شود و با موساد همکاری داشته است رهبری می کرد. او ضمناً یک تاجر ایرانی را می شناخت که با نخست وزیر دوست و « شریک تجارتي » بود. از طریق این شخص نخست وزیر مطالبه ۴۰۰/۰۰۰ دلار کرد تا موافقت هیأت وزیران را جلب و شاه را متقاعد سازد که شناسائی دوفاکتوی اسرائیل خدمت به منافع ملی ایران است ... از قراری که به اسرائیلی ها گزارش دادند شاه گفته بود: « اگر نخست وزیر و وزیر امور خارجه موافق شناسائی اسرائیل هستند، من حرفی ندارم. » بنابراین مبلغ ۴۰۰/۰۰۰ دلار پرداخت شد.

دومین دوران رسوخ صهیونیسم در ایران با ورود شاپور ریپورتر آغاز گردید که به عنوان عامل لرد روچیلد سوم و اینتلیجنس سرویس بریتانیا به تعیین کننده ترین چهره جاسوسی غرب در دربار پهلوی بدل شد. پیتر رایت می نویسد: لرد ویکتور روچیلد با استفاده از دوستی اش با شاه ایران و اداره برخی از عوامل جاسوسی در خاورمیانه که آنها را برای دیک وایت (رئیس کل MI-6) و بطور شخصی کنترل می کرد، مانند سر ریپورتر که رل تعیین کننده ای در عملیات خاورمیانه ای سال های دهه ۱۹۵۰ داشت، روابط خود را با دستگاه اطلاعاتی انگلستان حفظ می کرد. همانطور که ملاحظه می شود، پیتر رایت از شاپور ریپورتر به عنوان یک چهره مستقل اطلاعاتی که در رابطه با لرد ویکتور روچیلد عمل می کرد و ارتباطات او با MI-6 از طریق روابط شخصی روچیلد و رئیس کل MI-6 تأمین می شد، یاد می کند. این شیوه ارتباط به وضوح نشان می دهد که در واقع شاپور ریپورتر پیش از آنکه

توضیحات

[۱] - « روچیلدها و سلطنت پهلوی »

« بررسی اجمالی که از امپراتوری نامرئی روچیلدها و سیطره آنان بر شئون سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی و فرهنگی دنیای غرب ارائه شد، جایگاه تعیین کننده صهیونیسم را در تنظیم سیاست های خاورمیانه ئی قدرت های اصلی غرب (امریکا، انگلیس و فرانسه) نشان می دهد. ستراتیژی صبورانه روچیلدها به منظور تأسیس « تمدن بزرگ یهود » در خاورمیانه از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد و در انطباق با سیاست های استعمار و امپریالیزم غرب به سوی هدف خود گام هائی خاموش و سنجیده برداشت. به اعتقاد ما، ایران در ستراتیژی روچیلدها جایگاه اساسی داشت و لذا می توانیم صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس « تمدن یهود » در خاورمیانه ارزیابی کنیم. این گام توسط ... ریپورتر، سر جاسوس انگلیس در ایران، به فرجام رسید. همزمان در خاورمیانه عربی نیز رژیم های پوشالی و خلق الساعه تأسیس گردید. در بطن این محیط مناسب بود که توسط روچیلدها اسکان یهودیان فقیر اروپا در فلسطین توسعه یافت و سرانجام در سال ۱۹۴۸، با مداخله امریکا و انگلیس تحت پوشش سازمان ملل به تأسیس دولت اسرائیل، به عنوان کانون اولیه « تمدن بزرگ یهود » انجامید. با تأسیس دولت اسرائیل، عوامل ایرانی بریتانیا در ایران به سود اسرائیل وارد صحنه شدند:

در ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل تأسیس شد، ایران به یهودیان عراقی که خلاف یهودیان ایرانی مورد سرکوب قرار گرفته بودند اجازه داد از طریق ایران به اسرائیل فرار کنند. در این هنگام یکی از وظایف اصلی موساد، سرویس جاسوسی اسرائیل، که مهاجرت یهودیان به اسرائیل را تسهیل کند.

[۳] - این جانب در ماه پنجم سال ۱۳۵۱ از طریق زمین مسافرتی به اروپا داشتم. اوایل ماه اسد بود. از راه سرحد (مرز) اسلام قلعه و عبور از تایباد وارد مشهد شدم. سرویس ("مهین تور" را غرض رفتن به تهران انتخاب کردم. در سرویس تعدادی چوکی (صندلی) خالی و بدون مسافر بود. مردی بلند قامت و قوی هیکل ملبس با عبای اسلامی که به دور کلاه مدورش تکه سفیدی (یا سیاه) پیچیده شده بود، چوکی اش را که عقبتر از من قرار داشت ترک گفته ، در حالی که مؤدبانه سلام می داد با گفتن جمله ای " آغا شما مال افغانستان هستید اجازه می دهید اینجا بنشینم " در چوکی پهلویم نشست. بعد از گذشت مدتی سر صحبت را با من باز نموده از ترکیه و پاکستان واز اروپا و تکاملش چیز های گفت. از گذشته " پر افتخار" کشور های اسلامی مطالبی را در میان گذاشت. من ظاهراً با بی میلی در واقع با توجه به حرف هایش گوش می دادم. سطح فهم و احاطه سیاسی اش در رابطه با مسائل و اوضاع آن وقت ایران، افغانستان و جهان، شدیداً موجب تعجبی آمیخته با تحسینم شده بود. می کوشیدم ارتعاشات تعجب و تحسین در خطوط چهره ام به حرکت نیفتد، زیرا بالای این شخص که در جریان صحبت چند باری واژه های مترقی را - که در گپ و گفت طیف چپ انقلابی ایران و افغان حین جر و بحث سیاسی به کار برده می شد - به زبان رانده بود، شک کردم که مبدا این مرد بلند قامت عبا پوش، ساواکی نباشد. همینطور در ذهنم خطور نمود که شاید سفارت ایران مقیم کابل که مکلف بود از ورود مأمورین (کارمندان) رسمی دولت افغانستان به ایران (که از آن سفارت ویژه اقامت و یا ویژه ترانزیت از ایران در خواست می کردند) به شعبات مربوطه ساواک گزارش بدهد، نام من را هم که دارای پاسپورت خدمت بودم [که مختص به کارمندان وزارتخانه ها و سایر ادارات رسمی افغانستان بود] به مرکز کشورش خبر داده باشد. آخوند قد بلند و تنومند بحث سیاسی را آغاز کرد از شرایط سیاسی افغانستان و احزاب و جریانهای سیاسی که در کابل برآمد آشکار داشتند، مطالبی را بیان نمود. از

مأمور اینتلیجنس سرویس باشد، عامل درجه اول « سرویس اطلاعاتی صهیونیست ها » به رهبری لرد روچیلد سوم بوده است؛ هرچند به دلیل آمیختگی صهیونیسم با سرویس های جاسوسی غرب تفاوت اساسی میان عملکرد آنان نمی توان قائل شد و سازمان امنیت ایران (ساواک) هم توسط سیا و این عوامل پایه گذاری شد که در پیروزی انقلاب نیز فعال بودند و تأسیس واواک و ساواما از نتایج بعد از انقلاب آن است. « [گرفته شده از " خیانت رجال ایرانی در دوران پهلوی (تاریخ به روایت سازمان پارس) - www.baybak.com]

[۲] علیرضا نوری زاده همانطور که مشاهده شد فردی زیرک و البته تحصیل کرده ای است که با کمک فن بیان و اشراف اطلاعاتی نسبت به وقایع توانسته است خود را به عنوان یک روزنامه نگار معروف مطرح سازد؛ هیچ شکی نیست که فعالیت او در تماس با سازمان های جاسوسی و ضدایرانی امریکائی است و گرنه چطور می شود که او با عبدالملک ریگی و... تماس حاصل کند [<http://cheramahastim.blogfa.com>]

وطن امروز نوشت : علیرضا «نوری زاده» نویسنده و مفسر ضد ایرانی شبکه های ماهواره ای تلویزیونی فارسی زبان (نظیر صدای امریکا VOA) و بعضاً عرب زبان (نظیر شبکه ضدایرانی العربیه) و نشریات وابسته به کشورهای ارتجاعی عرب و مرتبط با سازمان های جاسوسی امریکا، انگلستان و اسرائیل نظیر الشرق الاوسط، عکاظ و الحیات را نسل بعد از انقلاب به خوبی نمی شناسد یا اصلاً نمی شناسد، به همین دلیل ممکن است ترهاتی که این جاسوس چندجانبه همه روزه به هم می بافتد و از بلندگوهای تبلیغاتی امریکا، انگلستان، اسرائیل و کشورهای مرتجع عرب منطقه پخش می کند بعضی مغزهای خام و ناآگاه را به اشتباه بیندازد که به قول معروف: «شلغم هم جزو میوه هاست (<http://www.asriran.com>)

خود می آورد. بعد از چند بار رفت و آمد کابل - تهران، به مثابه "تاجر امانتدار" شهرتی بهم زد. وی بعد از پایان ماموریت اطلاعاتیش در افغانستان پول های هنگفت چندین تاجر افغان را (که از وی خواسته بودند تا با آن پول ها مواد مورد نظر آنان را از ایران خریداری نمود به کابل بفرستد) با خود گرفته افغانستان را برای همیشه ترک کرد. داد و فغان تاجران و عرایض آنان به وزارت تجارت وقت برای پیدا کردن هوشنگ ایرانی نتیج ای نبخشید [۳].

جریان "شعله جاوید"، فرکسیون های "حزب دموکراتیک افغانستان" (خلق و پرچم) و تظاهرات سایر جریانات سیاسی جسته گریخته مطالبی بیان داشت. در باره مسافرتش به هرات چیز های گفت و به نحوی از مسؤولین دولتی شهرهات شکایت کرد که یکی دو روز قبل وی را در مسجد بزرگ و تاریخی شهر بعد از ختم نماز اجازه ندادند که به منبر بالا شده صحبت نماید. و این موضوع موجب خشمش شده بود. آخوند مذکور علت این را که چرا در هرات نگذاشتند وی منبر برود و حرف هایش را بزند از من پرسید: «شما چه فکر می کنید چرا به من اجازه ندادند که برای نمازگزاران خطابه بدهم؟» من که در نقش شنونده مؤدب و گیرمانده تا آن وقت به جز یکی دو جمله کوتاه - که نشانگر عدم علاقه ام به امور سیاسی تلقی گردد - چیزی نگفته بودم، اظهار داشتم: "متأسفم که علت آن را نمی دانم". آخوند مذکور که نتوانست و یا نخواست خشمش را پنهان سازد، با لحن ملامت بار مرا مخاطب قرار داده چنین گفت "آغا شما اینقدر مسائل و جریانات در کشور تان وجود دارد چطور بی تفاوت مانده اید" با ناراحتی ولحنی خجالت بار که عدم آگاهی من را در مسائل سیاسی تداعی کرده بتواند، به ملای ایرانی گفتم: "... من یک دکاندارم مشغول زندگی شخص خودم میباشم ... " بلی خواننده گرامی این ساواکی با گفتن "فکر نمیکنم شما دکاندار باشید زحمتم را کم می کنم" از چوکی پهلویم بلند شده به سمت مقابل در یک چوکی خالی لمیده به فکر فرو رفت.

[۴] - هوشنگ یک تن از اعضای ساواک در اواخر دهه پنجاه وارد افغانستان شده ادعا نمود که به کار انتقال مواد مورد ضرورت تاجران کشورش از کابل به ایران، وارد افغانستان شده است. دستهای از وزارت تجارت اسناد کار و اجازه اقامت وی را در افغانستان رو به راه کردند. وی که مرد آراسته، خوش لباس و خوش سیما بود توانست تا در افغانستان آمد و رفت نماید. کارمند واواک در رفت و برگشت از کابل به تهران سفارشات بعضی از دوستان افغانش پذیرفته کالا های مورد پسند آنان را از تهران با